دیوید رز

گوانتانامو

جنگ امریکا علیه حقوق بشر

ترجمهٔ
نجله خندق



گوانتانامو

جنگ امریکا علیه حقوق بشر

نوشتهٔ

دیوید رُز

ترجمهٔ

نجله خندق

مؤسسهٔ انتشارات امیرکبیر

تهران، ۱۳۸۵

سرشناسنامه : رز، دیوید، ۱۹۵۹ - م.
عنوان و پدیدآور : گوانتانامو : جنگ امریکا علیه حقوق بشر / نوشته دیوید رز، ترجمه نجله خندق
مشخصات نشر : تهران : امیرکبیر، ۱۳۸۵.
مشخصات ظاهری : ۱۸۷ ص.
شابک : ISBN 964 - 00 - 1048 - 0
یادداشت : فیپا
یادداشت : کتابنامه : عنوان اصلی : Goantanamo : America's war on human rights,2004
عنوان دیگر : عنوان : جنگ امریکا علیه حقوق بشر
موضوع : حقوق مدنی - کوبا - گوانتانامو
موضوع : بازداشت - کوبا - گوانتانامو
موضوع : حقوق بشر- کوبا - گوانتانامو
موضوع : جنگ با تروریسم، ۲۰۰۱ م. - زندان و زندانیان.
شناسه افزوده : خندق، نجله، ۱۳۳۴ - ، مترجم
رده بندی کنگره : ۱۳۸۵ ۴ ر ۹ ک / ۲ / JC ۵۷۳
رده بندی دیویی : ۳۲۳ / ۴۹۰۹۷۲۹۱
شماره کتابخانه ملی : ۲۰۳۴۳ - ۸۵ م

گوانتانامو : جنگ امریکا علیه حقوق بشر
نوشته : دیوید رُز
ترجمه : نجله خندق
چاپ اول : ۱۳۸۵
چاپ و صحافی : چاپخانهٔ سپهر، تهران
شمارگان : ۲۰۰۰ نسخه

شابک ۰ - ۱۰۴۸ - ۰۰ - ۹۶۴ ISBN 964 - 00 - 1048 - 0

مؤسسهٔ انتشارات امیرکبیر تهران، میدان استقلال
WWW.AMIR-KABIR.COM

فهرست مطالب

پیشگفتار

دیوید رُز نویسنده و روزنامه‌نگاری محقق است. جوایز وی شامل جایزه بزرگداشت «دیوید وات» و جایزه «وان ورد» برای روزنامه‌نگاری حقوق بشر است. نوشته‌های او را می‌توان در «آبزرور» و «وانیتی فی‌یر» سراغ گرفت و از میان کتابهایش می‌توان به کتاب «به نام قانون» که در آن به تحلیل گسترده قضاوت جنایی در بریتانیا پرداخته و یا «فضای ترس» که موضوع مزرعهٔ «براد واتر» و محکومیت وینستون سیلکات را منعکس می‌کند، اشاره کرد. وی همچنین کتابهایی در رابطه با کوه‌نشینی به رشته تحریر درآورده است که «سرزمینهای احساس» و بیوگرافی «آلیسون هارگریوز»، یک کوهنورد انگلیسی، که در تلاش خود برای فتح k2 جان باخت، از آن‌جمله‌اند.

در حال حاضر وی مشغول نگارش کتابی است که به مجازات مرگ در ایالات متحده امریکا و شکست عدالت در شهر کُلامباس جورجیا می‌پردازد. دیوید رُز به همراه خانواده خود در آکسفورد زندگی می‌کند.

قدردانی

اصل این کتاب مقاله‌ای بود که من برای سری ژانویه ۲۰۰۴ مجله وانیتی فی‌یر

نوشته بودم و پیش از همه از ویراستار مجله، گریدون کارتِر که نخستین بار ایده فرستادن من به کوبا را مطرح کرد، سپاسگزارم. من همچنین باید از مایکل هوگِن، ویراستار جوان و زیرک خود در نیویورک و هنری پُرتر، ویراستار لندنی مجله، برای رهنمود و حمایتشان تشکر کنم. من نخست برای مجله لندن آبزرور با بازداشت‌شدگان آزادشده انگلیسی مصاحبه کردم و لذا تشکرات ویژه خود را به ویراستار این مجله، راجِر آلتون و نماینده ویراستار، پُل وبستر، که بیش از بیست سال همکار و دوست یکدیگر بوده‌اند، تقدیم می‌کنم.

مسئولیت توسعه و تغییر شکل این مقالات بر عهده کالین رابینسون، مدیر ویرایشی نیو پرس بود. سپاس و امتنان من تقدیم به او و نیل بلتون، که پس از تقبل چاپ کتاب در فیبر اند فیبر، پیشنهادات ویراستاری بسیار ارزشمندی را به من ارائه داد. من همچنین باید از پیشکاران خود در لندن، پیتر رابینسون، در نیویورک، جیل گرین‌بِرگ، که در طی سالها با صبر و صداقت خود مرا همراهی کرده‌اند، تشکر کنم.

من از رفاقت دیرین کلایْو استنفُرد اسمیت، که یاری و حمایت وی، به طور مستقیم و یا غیرمستقیم، در اکثر بخشهای متنی که در پی خواهد آمد، شامل حال من شده است، صمیمانه قدردانی می‌کنم. وی به عنوان یک همکار ارشد در ایجاد یک شبکه کلی نبرد برای عدالت در گوانتانامو، ایفاگر نقشی اساسی بوده است. وی با سعه صدر و بلندنظری معمول خود، مرا وارد این شبکه ارتباطی کرد.

همچنین بسیاری دیگر نظیر مراجع، ناظران و خوانندگان بخشهایی از این نوشته، در این کار کمک‌حال من بودند. از بردن نام برخی از آنها معذورم، اما بی‌آنکه ترتیب خاصی مد نظرم باشد، به طور عمومی از ای. سیوانانداند، دان رِکاپت، جیمی فِلْنِر، استیون وات، کَرُل روزنبرگ، تامی اُدای، دریال متییوز، تونی کریستینو، لیوز کریستین، کاوه موسوی، برنارد دوک، دالیا هشاد، وان لاو،

امیلی ویتفیلد، گارث پیرس، حسین ظهیر، مایکل زَنْتِر، تیم وینتر، تام ویلیامسون، میلتون بیردِن، گیسلی گادجانسون، کریس اندرسون، جان سیفتون، جان هِفِرنان و بویژه بازداشت‌شدگان آزادشده انگلیسی شفیق رسول، عاصف اقبال، روحِل احمد و طارق دِرگل تشکر نمایم.

من از کادر امور عام‌المنفعه گروه رزمی مشترک در خلیج گوانتانامو، بخصوص سرهنگ دوم، پَم هارت و قائم‌مقام وی، سرهنگ دوم لیون سَمپتِر، که همواره سعی داشتند در حد توان و اختیارات خود مفید واقع شوند، سپاسگزارم. من همچنین مایلم مراتب امتنان ویژه خود را به وکلای مدافعی که وظیفه دفاع از بازداشت‌شدگان گوانتانامو بدانان واگذار شده بود، و با عزمی راسخ با مصائبی که موکلانشان گرفتار آن بودند، جنگیدند، اعلام کنم: دریابان کارلی سویفت، سرگرد میشل موری، سرهنگ شارون شِفر، فیلیپساندل و سرگرد مارک بریدج.

در پایان من صمیمانه‌ترین تشکرات و همچنین عشق خود را به همسرم کَرُلین، که دومین پسرم دانیل را، هنگامی به دنیا آورد که این اثر در مراحل نخست تکوین خود بود، تقدیم می‌کنم.

دیوید رُز

آکسفورد

ژولای ۲۰۰۴

مقدمه

قاضی جکسون: آیا بازداشت حفاظتی به معنای بازداشت افرادی بود که جنایتی مرتکب نشده بودند، اما شما گمان می‌کردید که احتمالاً مرتکب جنایت خواهند شد؟

هِرمَن گورینگ: بله، افرادی دستگیر شده و تحت توقیف حفاظتی قرار می‌گرفتند که هنوز مرتکب جنایت نشده بودند، اما انتظار می‌رفت که در صورت آزاد ماندن چنین کنند... دلیل اصلی ایجاد کمپهای متمرکز مراقبت از چنین افرادی بود که به طور قانونی دشمنان دولت فرض می‌شدند.

دادرسی هرمن گورینگ، نورمبرگ، ۱۹۴۶

هواپیمایی که عاصف اقبال و شفیق رسول در آن به یک سکو زنجیر شده و چشم و گوش و سرشان با نقاب پوشانده شده بود، در ۱۴ ژانویه ۲۰۰۲، در باند امریکایی خلیج گوانتانامو درکوبا فرود آمد. این دو که پنج ماه پیش برای شرکت در جشن ازدواج اقبال از بریتانیا به پاکستان سفر کرده بودند، از ماجرای قتل‌عام

زندانیان توسط ارتش اختصاصی رشید دوستم، فرمانده افغانی، جان سالم به در برده و نیمه‌جان و خسته بودند. آنها نمی‌دانستند که هواپیمای نظامی حامل آنها، پس از آن پرواز به ظاهر بی‌پایان درکجا فرود آمده است؛ اما نام خلیج گوانتانامو به تازگی برای سایر مردم جهان به نامی آشنا مبدل شده بود.

نخستین گروه اعزامی زندانیان به اصطلاح طالبان و القاعده سه روز پیش از قندهارِ افغانستان به بازداشتگاه جدیدی درگوانتانامو ـکه نظامیان ایالات متحده غالباً آن راگتمو و یا گیتمو می‌نامیدند ـ رسیده بودند. در طی هفته پیش تفنگداران امریکایی مشغول ساختن کمپ موقت ایکس ری بودند؛ زندانی که از دوازده ردیف قفس مشبک فولادی تشکیل شده بود و به محوطه‌ای باز می‌شد که با حفاظی از سیم خاردار پوشیده بود. بازداشت‌شدگان، نخست بدین محوطه راهنمایی شدند و درحالی‌که در انتظار به سر می‌بردند، از آنان عکس گرفته شد. آنها ماسک بر صورت و هدفون بر سر داشتند و درحالی‌که از آغاز سفر ۲۷ ساعته هوایی دستانشان در دستکشهایی قرار داشت که با تسمه به مچ آنها پیچیده شده بود، بر خاک گیتمو زانو زده بودند؛ و تصویر مبهم نظامیان با سرهایی تراشیده و ژست‌هایی تهدیدکننده بر بالای سر آنان نمایان بود. چند روز پس از انتشار تصاویر مربوط به این گروه از بازداشت‌شدگان، وزیر دفاع ایالات متحده امریکا، دونالد رامسفلد، از اینکه اجازه انتشار چنین تصاویری را داده بود، اظهار ندامت کرده و این نحوه از عملکرد را مایه تأسف خواند. تیتر نخستین صفحه روزنامه سنت‌گرای دیلی میل به همراه برخی از این تصاویر نمونه‌ای از واکنش جهان خارج در برابر این اقدام امریکا بود. این تیتر عبارت بود از یک کلمه و آن کلمه، کلمه‌ای نبود بجز: [شکنجه].

تصاویر، القاگر حس ترس و اضمحلال صفات انسانی بود؛ پیامهایی که اغلب در اظهارات افرادی که بر زندانیان حکم می‌راندند، منعکس شده و مورد تأکید قرار گرفته بود و به عنوان مثال ژنرال ریچارد مایر فرمانده رؤسای ستاد

مشترک ایالات متحده امریکا معتقد بود که این زندانیان باید به همین طریق مهار شوند، چراکه بسیار خطرناک و مخرب هستند.

هرچند اسامه بن لادن، رهبر فراری القاعده هنوز دستگیر نشده بود، اما برخی از معاونان اصلی وی که در مسئولیت مستقیم حملات تروریستی نیویورک و واشنگتن در یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ سهیم بودند، در اینجا حضور داشتند. با آنکه آنها در افغانستان، جایی که امریکا در آن مشغول به جنگ بود، اسیر شده بودند، اما رامسفلد می‌گفت که آنها قانوناً اسیر جنگی نیستند، بلکه حکم محاربان غیرقانونی را دارند و لذا حقوق تعیین‌شده در کنوانسیون‌های ژنو شامل حال آنان نمی‌شود؛ و همچنین نمی‌توانند همانند اتباع خارجی دستگیر شده در بیرون از ایالات متحده، به دادگاههای امریکا مراجعه کنند. ظاهراً زندانیان تحت سیطره مطلق پنتاگون بودند و به موقع خود برخی از آنها از سوی یک کمیسیون نظامی محاکمه شده و نهایتاً به مجازات مرگ محکوم می‌شدند.

گویی زندانیان فاقد هرگونه هویتی بودند. دونالد رامسفلد وزیر دفاع ایالات متحده، در پاسخ به خبرنگاری که از وی پرسیده بود آیا در میان زندانیان، تروریست شناخته‌شده‌ای وجود دارد، گفته بود که وی حتی اسامی آنها را نمی‌داند.

عده‌ای از خبرنگاران که شاهد رسیدن نخستین گروه از بازداشت‌شدگان به کوبا بودند و بعدها نیز بر ورود گروه دوم ـ گروه شامل اقبال و رسول ـ نظارت داشتند، اجازه نزدیک شدن به زندانیان را نیافته بودند. کارول روزنبرگ از میامی هِرالد، فعالترین مورخ گوانتانامو در طی نخستین سال آغاز به کار کمپ، می‌نویسد: روز جمعه ـ چهار ماه پس از حملات یازدهم سپتامبر ـ بیست نفر نخست از دوهزار زندانی طالبان و القاعده، یک‌به‌یک زنجیر شده و نقاب بر سر، وارد این پایگاه نظامی سوزان ایالات متحده امریکا شدند. ارتش حساب

همه‌چیز را کرده بود. آنها هواپیما را از طرف بادگیر این پایگاه وسیع با هام‌وی‌های تفنگداران دریایی، که برخی مجهز به ادوات پرتاب راکت و برخی دیگر مجهز به مسلسل‌های سنگین بودند، احاطه کرده بودند. یک هلیکوپتر هیوای نیروی دریایی نیز در بالای محوطه در پرواز بود و تیراندازی، از آن به بیرون خم شده بود.

این پیش‌بینیها ضروری بود. سرتیپ میشل لِنِرت از تفنگداران دریایی، اندکی پیش از فرود هواپیمای بازداشت‌شدگان، به خبرنگاران گفته بود که اینها به منزلهٔ بدترین عوامل القاعده و طالبان می‌باشند. ما نخست مبارزان شرور را به اینجا آورده‌ایم. براساس برخی از گزارشها که تا حدودی غیر محتمل به نظر می‌رسند، بازداشت‌شدگان به هنگام پیاده شدن از هواپیما با محافظان خود درگیر شده بودند. روزنبرگ به نقل از سرگرد استیو کاکس این گزارشها را رد کرده و از قول وی می‌گوید: کاملاً برعکس. آنها سردرگم و لرزان بودند. به گفتهٔ کاکس عینکهای محافظ اسرا به دلایل امنیتی سیاه بود و ماسکها نیز محافظان را در مقابل مرض سل احتمالی محافظت می‌کرد.

وی خانه جدید بازداشت‌شدگان را در کمپ اشعه ایکس چنین توصیف می‌کند:

هر سلول مختص یک نفر است و کف بتونی آن با حصیر پوشانده شده است. به هریک از اسرا جهت توالت یک سطل داده می‌شود. سرپرست کمپ می‌گفت: پلیس نظامی در صورت نیاز، تک‌تک آنها را به توالتهای عمومی راهنمایی خواهد کرد.

سایر تجهیزات و یا به قول کاکس تیمهای رفاهی که در اختیار آنان قرار می‌گیرد شامل: دو حوله ـ یکی به عنوان حوله حمام و دیگری به عنوان جانماز ـ خمیر دندان، مسواک، صابون، شامپو و یک فلیپ ـ فلاپز برای پوشیدن کفش است. سرگرد می گفت: به آنها دو حوله داده می‌شود، اما از پتو

خبری نیست.

ژنرال لِیرت به روزنبرگ گفته بود: بازداشت‌شدگان در عمل به دین خود آزاد هستند و به آنان غذای حلال بدون گوشت خوک داده می‌شود. سپس به او یک نمونه را نشان داده بودند: یک ظرف بسته‌بندی شده از سبزیجات و ماکارونی به علاوه یک بسته شامل بادام‌زمینی، یک تکه شیرینی و یک جعبه میوه خورده شده.

گزارشگران هرگز اجازه گفت‌وگو با زندانیان در گوانتانامو را نیافتند و عده‌ای معدودی که تلاش کردند چنین کنند، بی‌درنگ، بیرون انداخته شدند. بنابراین، تنها بعد از گذشت ماهها و پس از آشکار شدن برخی از مسائل بود که امکان دسترسی به توصیف سفر به گوانتانامو از نقطه نظر بازداشت‌شدگان فراهم شد. اقبال و رسول که هردو در آغاز دهه دوم زندگی خود بودند، در تیپتون ـ یک شهر صنعتی کوچک واقع در میدلند غربی بریتانیا ـ متولد و بزرگ شده بودند. آنها پس از آنکه بیش از دو سال را در کوبا سپری کرده و در حدود ۲۰۰ جلسه بازپرسی را تحمل کردند، عاقبت از این اتهام که نماینده بدترین عوامل القاعده می‌باشند، تبرئه شده و در مارس ۲۰۰۴ به میهن خود بازگشتند.

آنها به من گفتند که پیش از پرواز به کوبا، چندین هفته را در یک کمپ امریکایی در نزدیکی قندهار سپری کرده بودند. سحرگاه روز پرواز، سربازان آنها را بیدار کرده، لباسهایشان را دریده و محاسن و موهایشان را با ماشین اصلاح برقی کوتاه کرده بودند. سپس برهنه و عریان وادار به چمباتمه زدن شده و سربازی آنان را تفتیش بدنی کرده بود. اقبال می‌گفت که این کار دردناک و تحقیرآمیز بود. پس از آن سرهم‌های نارنجی‌رنگی را بر تن آنها کرده و دستانشان را نخست دستبند زده و سپس با دستکشی که توسط یک تسمه به مچ بسته می‌شد، پوشانده بودند. به گفته رسول آنها درحالی‌که به امور سایر اسرا رسیدگی می‌کردند، ما را وادار کردند که ساعتها ـ در حدود ۱۰ ساعت ـ در زیر آفتاب و بر روی شنهای داغ

بنشینیم.

آنها می‌گفتند که در تمام این مدت، آبی به آنان داده نشده و صرفاً لحظاتی پیش از آنکه سوار هواپیما شوند، به هر شخص یک پرس غذای نظامی آماده داده شده بود. اقبال می‌گفت: خوردن غذای درون سینی، بدون کارد و چنگال و دستان دستبند زده و پوشیده در دستکش آسان نبود. من سعی می‌کردم که خود را خم کرده و با دهان آن را بخورم. دستبندهای آهنین آنها به یک کمربند و سپس به غل و زنجیر پاها متصل بود. این وضعیت برای آنان بسیار آشنا بود و آن را لباس سه‌تکه می‌نامیدند. رسول می‌گفت که وقتی به خاطر سفتی بیش از حد زنجیرها شکایت کرده بود، یکی از محافظان در پاسخ گفته بود که نترس شما زنده خواهید ماند.

دقیقاً پیش از سوار شدن، چشمها و دهانش را عینک و ماسک زده و دستانشان را در دستکش پوشانده بودند. در مسیر به هریک از آنان یک ساندویچ داده بودند، اما امکان بازکردن زنجیرها به گونه‌ای که بتوانند از دستشویی استفاده کنند، برای آنان فراهم نشده بود. به گفتهٔ اقبال این کار برای بسیاری از اسرا ایجاد مشکل کرده بود. تنها وقفه ایجادشده در طی سفر، توقفی دوساعته در یک پایگاه امریکایی در ترکیه بود. رسول می‌گفت: چشمانم بسته بود و قادر به شنیدن چیزی نبودم و تنها چیزی که مرا به خود مشغول می‌کرد، درد طاقت‌فرسایی بود که احساس می‌کردم. نگهبانان به من می‌گفتند که بخوابم اما کمربند در پهلوهایم فرو رفته بود. عاقبت هنگامی که به کوبا رسیدیم، متوجه شدم که خونریزی داشته‌ام. دستانم تا شش ماه بعد از آن حس خود را از دست داده بود.

هنگامی که درهای هواپیما گشوده شد، هنوز دربارهٔ مقصد چیزی به آنها گفته نشده بود. رسول می‌گفت: تنها چیزی که قادر به احساس آن بودم، گرمای طاقت‌فرسای آنجا بود. یک امریکایی فریاد می‌کشید: من گروهبان فلان و فلان از ارتش تفنگداران دریای ایالت متحده هستم. شما به پایان سرنوشت خود رسیده‌اید. فاصلهٔ باند فرودگاه گیتمو تا بازداشتگاه آن در صورت سفر باکشتی از

عرض خلیج سه مایل بود و زندانیان این مسافت را با یک اتوبوس مدرسه طی می‌کردند. اقبال می‌گفت: کشتی در موج تکان می‌خورد و اتوبوس را تکان می‌داد و سرباز امریکایی می‌گفت: تکان نخورید. من نمی‌توانستم خود را ساکن نگه دارم و او هم مرا می‌زد. هنگامی که رسول اشتباهاً تابعیت انگلیسی خود را فاش ساخته بود نگهبان با فریاد وی را خائن نامیده بود.

سرانجام آنها به کمپ اشعه ایکس رسیدند. رسول می‌گفت: خورشید با تمام شدت خود می‌تابید و عرق وارد چشمانم می‌شد. هنگامی که با داد و فریاد دکتر خواستم، کسی بر چشمان من آب ریخت و من مجدداً کلمهٔ خائن، خائن را شنیدم. گذشتن از تشریفات اداری، پرداختن به هریک از بازداشت‌شدگان و تخصیص یک سلول به او، برای تفنگداران چیزی بیش از چهار ساعت به طول انجامید و در طی این مدت آنهایی که هنوز در انتظار بودند، همچنان زانو زده بودند. اقبال می‌گفت، من تحمل درد را نداشتم. یکی از نگهبانان خواست که به من آب بدهد و من دچار تشنج شدم. آنها مرا به محل سرشماری بردند و یک چکه گلوکز داخل وریدی به من دادند.

وی لحظه‌ای را به خاطر می‌آورد که سرانجام عینک وی را برداشته بودند: من نگاه کردم و تمام اسرایی را که هنوز در انتظار بودند، با عینک و سویتهای نارنجی دیدم و گمان کردم که دچار اوهام و خیالات شده‌ام.

رسول آخرین فردی بود که تشریفات معمول را سپری کرد و هنگامی که وارد سلول خود شد هوا تاریک شده بود. درحالی‌که همچنان عینک و غل و زنجیر را با خود می‌کشید، وی را برهنه کردند و با دادن یک قطعه صابون، از وی خواستند تا دوش بگیرد. هنگامی که سرانجام عینک وی را برداشتند، وی در آن شب داغ با دقت به سیمهای خاردار و تپه‌های کم‌ارتفاع و ناشناس پشت آنها نگریست.

پشه‌ها در اطراف آنها وزوز کرده و نیش می‌زدند. رسول می‌گفت من به

اطراف نگاه کردم و با خود گفتم اینجا دیگر چه جهنمی است؟

این کتاب می‌کوشد تا به سؤال رسول پاسخ گفته و به بررسی برخی دیگر بپردازد: زندانیان گوانتانامو کیستند و دلیل بازداشت آنان چیست؟ جایگاه چنین مکانی در اصطلاح جنگ علیه تروریسم کدام است؟ ادعاهایی که از سوی چهره‌های مطرح دولت جرج دبلیو بوش در رابطه با آن و زندانیانش مطرح می‌شود تا چه اندازه با واقعیت همخوانی دارد؟

این کتاب داعیهٔ جامع بودن ندارد و به عنوان مثال، از میان زندانیانی که از بیش از چهل کشور دنیا در گوانتانامو حضور دارند، تنها توانسته است تجربیات برخی از آنان را منعکس کند. من شانس مصاحبه با اسرای آزادشدهٔ غیرانگلیسی را نداشتم. اما مطالب انعکاس‌یافته در کتاب حاضر از منابع مختلفی استنتاج شده است و من امیدوارم که مهمترین موضوعات حاصله از تجربه گیتمو را شناسایی کرده باشد. در پاییز ۲۰۰۳، من یکی از ۲۵۰ روزنامه‌نگاری بودم که ابتدا به منظور نوشتن مقاله‌ای که در وانیتی‌فی‌یر چاپ شد، از گیتمو بازدید کردم. من سعی کردم تا چشمان خود را باز نگه داشته و با بسیاری از سربازان و مقامات آنجا، رسماً و یا به طور غیررسمی، صحبت کنم و سفر خود را با مصاحبه‌هایی در واشنگتن و سایر جاها به اتمام برسانم. من به طور محدود از آثار سایر خبرنگاران استفاده کردم و با چهار تن از پنج اسیر انگلیسی آزادشده مصاحبات مبسوطی داشتم. من همچنین از گروه رزمی مشترک گیتمو، اسناد داخلی مهمی را به دست آوردم که برخی از آنها برای نخستین بار، در این صفحات نقل قول می‌شوند. هرچند دسته‌بندی نشده‌اند من در این کتاب اسراری را که ممکن است به دعوی امریکا در جنگ خود علیه تروریسم لطمه وارد کنند، فاش نساخته‌ام. اما این مدارک پاره‌ای از داستانهای کمپ و اقدامات نهفته را روشن می‌کند که برخی احتمالاً ترجیح می‌دهند همچنان در خفا بمانند.

از نظر بسیاری افراد، این کتاب نخستین اظهار نظر رسمی شگفت‌انگیز درباره

گیتمو خواهد بود. نویسنده‌ای که به دنبال برانگیختن نگرانی سایرین در رابطه با حقوق انسانی و مشروع افرادی نظیر اقبال و رسول است و یا قصد همدردی با شرایطی را دارد که در طی این ۲۶ ماه اسارت در گیتمو متحمل شده‌اند، نخست باید با ادعاهایی که توسط دونالد رامسفلد و سایرین در نخستین ماههای ۲۰۰۲ مطرح شده است، مقابله کند. وی در پاسخ به جریان رو به رشد انتقاد بین‌الملل، در ۲۱ ژانویه چنین گفته بود: این افراد تروریست‌های متعهدی هستند و ما آنها را از خیابانها و از خطوط هوایی و کارخانه‌های هسته‌ای و بندرهای اطراف این کشور و اطراف سایر کشورها، دور نگه داشته‌ایم. وی در طی بازدیدی که در آغاز ماه بعد، از گیتمو داشت، افزوده بود: آنها از جمله خطرناک‌ترین، ماهرترین و شرورترین قاتلان روی زمین هستند. وی همچنین در افغانستان گفته بود، ما قادریم تا تعداد بسیاری از افرادی را که در کمپهای آموزشی تروریستی حضور داشته‌اند و مجموعهٔ کاملی از مهارتهای تروریستی از قبیل چگونگی کشتن افراد بی‌گناه و نه چگونگی کشتن سایر سربازان، را آموخته‌اند، اسیر و توقیف کنیم. تعداد قابل توجهی از این افراد را از خیابانها جمع کرده و به جایی برده‌ایم که در آن نمی‌توانند بیش از این مرتکب جنایت شوند.

به گفتهٔ دیک‌چنی، معاون رئیس جمهور، اینها بدترین افراد یک گروه بسیار شرور و خطرناکند و اگر بتوانند مشتاق کشتن میلیونها امریکایی بی‌گناه هستند و برای رسیدن به این هدف براحتی از جان خود می‌گذرند.

رامسفلد کسانی را که به دنبال انتشار ناگهانی تصاویر، برای بازداشت‌شدگان ابراز نگرانی کرده بودند ـ کمیته بین‌المللی صلیب سرخ، اتحادیه اروپا و سازمان عفو بین‌الملل ـ به زیاده‌روی و گزافه‌گویی متهم می‌کرد. وی می‌گفت: تصاویر، القاگر هر گونه احساسی که باشند، من به شما آنچه را که با تک‌تک سلولهای بدنم به صحت و درستی آن معتقدم می‌گویم... من حتی یک مورد از هرگونه اطلاعاتی که حاکی از رفتار به دور از مروت با زندانیان باشد را نیافته‌ام. انتقادات

وی این موضوع را به ذهن القا می‌کرد که بازداشت‌شدگان درگیر تلاشی بوده‌اند که هدف از آن کشتار هزاران تن از شهروندان عادی امریکا بوده است.

این کتاب خواهد کوشید تا ادعاهای فوق را تکذیب کند. تعداد تقریباً کمی از ۷۵۰ فردی که گذارشان به گوانتانامو افتاده و یا هنوز در آنجا زندانی‌اند، به معنی واقعی خود را وقف کشتار امریکاییان کرده‌اند و افرادی که این توصیف، حقیقتاً در مورد آنان صدق می‌کند، اکنون تحت اختیار ایالات متحده امریکا می‌باشند. اینان هرگز در کوبا تحت بازداشت نبوده‌اند. شواهد حاکی از این است که اکثر زندانیان گیتمو، که بالغ بر صدها تن می‌شوند، در هر امری که بتوان به طور معقول آن را یک اقدام تروریستی نامید، کوچکترین دخالتی نداشته‌اند و در اثر فرآیندهای آزمایشی نظامی ـ جاسوسی معمول در افغانستان و جاهای دیگر ـ که معیوب و ناکافی بوده‌اند و به علت استفاده از مترجمان عملاً ناوارد و بی‌سواد بدتر نیز شده‌اند ـ خود را در جایی یافته‌اند که هرگز انتظار آن را نداشتند.

در یک نگاه دقیق، بودن آنها در گوانتانامو، نتیجهٔ راهکاری بود که یک دولت امریکایی که خود عملاً انزواطلب و بی‌رغبت به معاهدات و قوانین بین‌الملل است، برای پاسخگویی به بدترین حملات تروریستی جهان برگزیده بود. پیش از یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱، رئیس جمهور بوش، پیمان کیوتو را با یک اخطار جهانی رد کرده و تمایل خود را به پاره کردن توافقنامه‌های مربوط به دفاع موشکی بالستیک اعلام کرده بود. وی همچنین مشارکت در دادگاه بین‌المللی لاهه را نپذیرفته بود. به دنبال ضربه بزرگی که حملات یازده سپتامبر به روان امریکاییان وارد ساخت، تصمیم وی مبنی بر لزوم آغاز جنگ علیه ترور با توجه به قوانین جدید تدوین شده در دولت، ظاهراً یک واکنش آنی بود. همان‌گونه که سرکنسول کاخ سفید، آلبرتو گونزالز، در یادداشتی که در ۲۵ ژانویه ۲۰۰۲ برای بوش می‌فرستد، ذکر می‌کند، جنگ علیه تروریسم نوع جدیدی از

جنگ است و در آن جایی برای سخت‌گیریهای قدیمی نظیر کنوانسیون ژنو ـ که به تبیین چگونگی رفتار با زندانیان جنگ می‌پردازد ـ وجود ندارد. به گفته گونزالز، جنگ علیه ترور کنوانسیون ژنو را منسوخ می‌کند. دادگاه استیناف انگلیس، خلیج گوانتانامو را با عنوان یک دخمه سیاه مشروع که در آنسوی قلمرو هرگونه حوزهٔ صلاحیت قضایی قرار دارد، توصیف می‌کند. همان‌گونه که در فصل یک بیان خواهم کرد، دور بودن از قلمرو هرگونه دادگاه، دقیقاً هدف بنیانگذاران این زندان بوده است.

و اما در مورد ادعای رامسفلد مبنی بر برخورد انسانی با بازداشت‌شدگان، باید گفت که نمی‌تواند ادعای معتبری باشد. حتی اگر کسی سنگینی فزایندهٔ گواهی اشخاصی راکه آزاد شده‌اند، نادیده بینگارد، باز هم شواهدی از بدتر شدن وضعیت روانی بازداشت‌شدگان به طور گسترده، از سوی سایرین و از جمله اعضای صلیب سرخ گزارش شده است. بدین موضوع باید اعترافات پنتاگون، را که در پی افشای فضاحت مربوط به شکنجه و بی‌حرمت ساختن زندانیان زندان ابوقریب عراق، در بهار ۲۰۰۴ مطرح شد، نیز افزود؛ اعترافاتی که بر مبنای آن اجبار فیزیکی و روانی بخشی از مجموعه بازجوییهای خلیج گوانتانامو بود و رامسفلد شخصاً مجوز استفاده از آنها را صادر کرده بود.

برطبق پیش‌نویسِ یادداشت رسمی یکی از گروه‌های کاری پنتاگون به سرپرستی ژنرال وکیل، ویلیام جی هینز، که در مارس ۲۰۰۳ خطاب به رامسفلد نوشته شده است، در گوانتانامو از قیودات معمولی که علیه شکنجه اعمال می‌شوند، خبری نیست؛ چراکه، به منظور حفظ جان هزاران هزار تن از شهروندان امریکایی، هیچ چیزی نمی‌تواند مهمتر از کسب اطلاعات حیاتی از زندانیان باشد. این یادداشت در ادامه به منظور توجیه رفتاری که می‌توانست به طور معمول منجر به پیگرد قانونی شود، به ارائهٔ مجموعه‌ای از استدلالها می‌پرداخت ـ استدلالهایی که تحت عنوان دکترین‌های مشروع می‌توانستند مشروعیت

رفتارهای ویژه را تضمین کنند.

پس از ماجرای ابوقریب، نشانه‌ها حاکی از این هستند که بی‌اعتنایی بسیاری از امریکاییان نسبت به انتقاد از مدیریت جنگ علیه ترور، اندک‌اندک در حال از بین رفتن است. به نظر می‌رسد ذهنیتی که پس از حادثه ۹/۱۱، ایالات متحده امریکا را فراگرفته بود، بتدریج جای خود را به فضایی می‌دهد که در آن، توجه به اخلاقیاتِ نهادی نظیر گیتمو ممکن می‌شود و می‌توان پرسید که آیا بازداشت چنین تعدادی در چنان شرایطی، بدور از قلمرو حاکمیت قانون، براستی می‌تواند در خدمت ارزشهایی باشد که ملت امریکا و قانون اساسی در پی ارائه آن بوده‌اند؟ در ۲۸ ژوئن ۲۰۰۴ دادگاه عالی ایالات متحده، نخستین گامهای حیاتی خود را به سمت محدود کردن آنچه که اعمال قدرت اجرایی نامحدود خوانده می‌شد، برداشت و با رد موضع دولت، تصمیم گرفت که زندانیان گیتمو را از حقوق قوانین فدرال برخوردار کرده و امکان استفاده از دادگاهها را برای به چالش کشاندن بازداشتشان برای آنان فراهم کند.

مهمترین بحث این کتاب، قانونی و یا اخلاقی نیست بلکه عملی است. آیا گوانتانامو با تمام هزینه‌های هنگفت خود ـ از نظر مالی، کاری، منابع انسانی و اعتبار امریکا در جهان ـ برای پایان دادن به تروریسم اسلامی، یک راهکار قابل توجیه است؟ پاسخ من به طرز غم‌انگیزی منفی است. هواداران گیتمو و در رأس همه، فرمانده سابق آن، ژنرال جفری میلر، ـ در هنگام نگارش این کتاب این شخص متصدی زندان ابوقریب بود ـ مکرراً مدعی شده‌اند که این زندان موجد نتایج چشمگیری از اطلاعات سری فوق‌العاده ارزشمند بوده است و این اطلاعات از حملات تروریستیِ بیشتر ممانعت کرده و منجر به تضعیف القاعده شده‌اند. اما افسران اطلاعاتی در حال خدمت و یا بازنشسته‌ای که به محصول گیتمو دسترسی مستقیم داشته‌اند، به من گفته‌اند که این موضوع تحت بهترین

شرایط خیالی واهی است.

حتی اگر گوانتانامو منجر به افشای معدودی از اطلاعات ناچیز شده باشد، باز هم نمی‌توان از نظر دور داشت که در سرتاسر جهان مترقی امروز و بخصوص جهان مسلمین، این زندان به یک نماد ستمگری مبدل شده است. در سرتاسر خاورمیانه تصاویر بازداشت‌شدگانی که محصور در غل و زنجیر در کثافات زانو زده‌اند، استعارهٔ کارتونیست‌ها و رساله‌نویس‌ها شده است و یک پرداخت گرافیکی از ستمی است که با میلیونها مسلمان سخن می‌گوید. زجر غیرعادلانه اشخاص و خانواده‌ها که توسط این بخش از عملیات آزادی پایدار ایجاد می‌شود، با تبدیل اعتدالیون به افراد متعصب و مصمم در شکست دادن غرب، در واقع دندان اژدها می‌کارد. سی سال پیش استفاده از بازداشت بدون محاکمه علیه مبارزان ایرلندی در استان اوستر بر طبق اعترافات بعدی دولت انگلیس منجر به جذب نیروهای جدید به بهترین نحو ممکن شد. هرچند این خط مشی پس از تقریباً دو سال کنار گذاشته شد، اما عملاً به خونین‌ترین مرحله تنشهای ایرلند شمالی منتهی شد، و در اواسط دهه هفتاد این ایالت را از کنترل دولت خارج کرد.

سالها به طول انجامید تا شکایاتی که در پی حوادث فوق حادث شده بود، از میان برود و هنوز هم آثار آن در اذهان باقی مانده است. گوانتانامو در جهان امروز اسلام از تأثیر اساسی مشابهی برخوردار است. اینکه مورد گیتمو قانوناً و اخلاقاً بحث‌برانگیز و مشکوک است، ایده‌ای است که مکرراً تکرار می‌شود و به علاوه در پیشگیری از حملات بعدی تروریستی و یا همان رسالت مقرر خود نیز ناموفق بوده است و ممکن است که میراث آن با خون نوشته شود.

خیزش شرافت

ایالات متحده مفتخر است خود را ملتی بنامد که قانون بر آن حکم می‌راند. اما حتی ملتی قانونمند باید از سرحدات قانون‌پرستی مطلع باشد. البته جنگ، قوانین مربوط به خود را دارد اما با تمام این اوصاف دشمنان ما در این جنگ ضد ترور، از حمایت قانون بی‌بهره‌اند.

دیوید فرام و ریچارد پرل، پایانی بر شرارت: چگونه در جنگ علیه ترور پیروز شویم.

هنگامی که بیدار شدم، نمی‌دانستم کجا هستم. در گوشه‌ای از کانتینر بیهوش شده بودم، اما هنگامی که بهوش آمدم در میان آن و بر روی اجساد مردگانی بودم که بوی متعفن خون و ادرار آنها فضا را پر کرده بود. آنها در هر کانتینر - از نوع کانتینر کامیونهایی معمولی - در حدود سیصد نفر از ما را جا داده بودند. فضای داخل کانتینر به قدری تنگ بود که زانوهای ما به سینه‌هایمان چسبیده بود و تقریباً از همان ابتدا احساس خفگی می‌کردیم. هرچند سوراخهایی که با مسلسل

یکی از افراد ایجاد شده بود، جان ما را نجات داد، اما به علت ارتفاع کم تیراندازی، بیشتر افراد در اثر اصابت تیرها جان باختند. هنگامی که از کانتینرها پیاده شدیم، در حدود ۲۰ نفر از هر کانتینر هنوز زنده مانده بودند.

عاصف اقبال به همراه دوستانش، روحِل احمد و شفیق رسول، پس از قتل عامی که نیروهای ائتلاف شمال ـ که از سوی ایالات متحده امریکا حمایت می‌شدند ـ در افغانستان به راه انداخته بودند، داستان زنده ماندن خود را در آغاز سفرشان به خلیج گوانتانامو، شرح می‌دادند. ما، در مارس ۲۰۰۴، چهار روز پس از آزادی آنها، در خانه‌ای در بریتانیای جنوبی گفت‌وگو می‌کردیم. آنان درحالی‌که هنوز از تغییری که در شرایطشان حاصل شده بود، شگفت‌زده بودند، با چهره‌هایی که از شدت استرس و خستگی تکیده شده بود، آهسته سخن می‌گفتند. احمد می‌گفت من هنوز نمی‌توانم باور کنم که ما در اینجا نشسته‌ایم. هفته پیش در این ساعت ما در سلولهای گوانتانامو بودیم.

اقبال و عاصف که تقریباً از همان ابتدا در بازداشت نگه داشته شده بودند، از جمله نخستین زندانیانی بودند که از آنان نام برده شده بود. (دوست آنان احمد، در تاریخ دهم فوریه ۲۰۰۲، تقریباً یک‌ماه پس از آنها به کوبا رسیده بود.) سیلی از گزارشگرانی که سعی داشتند تا حقیقت مربوط به جامعه غیرقابل توصیف مسلمین را ـ که دست کم از نظر دونالد رامسفلد تروریست مرگبار را ایجاد کرده بود ـ معلوم کنند، به خانه‌های آنان در تیپتون ـ نزدیک بیرمنگام در میدلند غربی ـ سرازیر شده بودند. آنها به سرنخهای محدودی دست یافته بودند. توصیفاتی که از رسول ارائه می‌شد، وی را مسلمانی بی‌تفاوت و علاقه‌مند به پوششهای رایج می‌خواند که خانواده‌اش در متقاعد کردن وی برای حضور در مسجد دچار مشکل بودند. الودین، رئیس یک تیم فوتبال محلی، به نیویورک تایمز گفته بود: تا جایی که به من مربوط می‌شود، اینها سه شخص بی‌خطر هستند که من سابقاً با آنها فوتبال بازی می‌کردم. برای من تعجب‌آور است که آنها در طی توقیف،

تروریست پنداشته شده‌اند.

بیش از دو سال وکلایی که توسط خانواده‌های رسول و اقبال در جریان ماوقع قرار گرفته بودند به منظور مجاب کردن دادگاههای فدرال ایالات متحده برای تجدید نظر در بازداشت این دو، درگیر جنگ قانونی سرسختانه‌ای بودند. رسول و اقبال تا اندکی پیش از آزادی از این ماجرا بی‌خبر بودند، اما پس از آن این مورد برای جدل به دادگاه عالی ایالات متحده ارجاع شد. (که در ژوئن ۲۰۰۴، که دادگاه عاقبت به نفع آنان حکم داد.) نمی‌توان باور کرد که دادگاههای مزین به استانداردهای پذیرفته شده، مراحل قانونیِ زندانی بودن آنها را مورد تأیید قرار داده باشند. همان‌گونه که عاقبت مسئولان هر دو سوی آتلانتیک مجبور به پذیرفتن آن شدند، هیچ مدرکی و شاهدی دال بر حمل اسلحه از سوی آنان نبود و همچنین آنان در میدان جنگ به اسارت گرفته نشده بودند. در تابستان ۲۰۰۳، بازرسان گیتمو سعی داشتند ثابت کنند که آنها عضو یک کمپ آموزش فنون تروریستی مربوط به القاعده هستند و با شخص اسامه بن لادن و محمد عطا، رهبر هواپیما ربایان حادثه ۹/۱۱ در ارتباط بوده‌اند. عاقبت، این سرویس امنیتی بریتانیا، اِم آی فایو بود که توانست به طور مستند بی‌اساس بودن ادعاهای فوق را ثابت کند.

این سه مرد به خانه بازگشتند و از این نظر آنان خوشبخت بودند. اما مادامی که امثال آنها هنوز در گوانتانامو هستند، تجربیاتشان می‌تواند در دو ویژگی مهم، نمادین و خاص باشد ـ زجری که از سوی اسیرکنندگانشان در افغانستان بر آنان تحمیل شد و بی‌دقتی احمقانهٔ پروسه‌ای که در طی آن از سایرین جدا شده و به کوبا فرستاده شدند.

رسول که در هنگام آزادی بیست و شش سال داشت، با احمد و اقبال که هر دو بیست و دو ساله بودند، دوستان دوران کودکی بودند. آنها در اوایل سال ۲۰۰۱ عازم پاکستان شدند. والدین اقبال دختری را در فیصل آباد برای ازدواج

وی در نظر گرفته بودند. رسول امیدوار بود که پس از مراسم ازدواج یک دوره کامپیوتر را در پاکستان بگذراند، زیرا شهریه این دوره در پاکستان نسبت به انگلیس ارزان‌تر بود. به گفتهٔ اعضای خانواده و همسایگان سابق آنها در تیپتون آنها هرگز افراد اصول‌گرایی نبودند و نوع اسلام آنها، هرگز از نوع اسلام طالبان نبود. برای مثال آنها محاسن خود را بلند نمی‌کردند؛ آنها به فوتبال علاقه‌مند بوده و دوستان مسیحی داشتند. اما همانند بسیاری از جوانان مسلمان پاکستانی در پاییز ۲۰۰۱، در ماه اکتبر، پس از آنکه مشخص شد، یکی از فقیرترین کشورهای جهان در معرض حمله می‌باشد، از مرزها گذشته و وارد افغانستان شده بودند. آنها قصد داشتند تا پولی را که برای مسافرت پس‌انداز کرده‌اند، صرف کمکهای انسان‌دوستانه کنند.

مسلماً آنها نیت دیگری در سر نداشتند. اما هنگامی که بمباران آغاز شد و متوجه وخامت اوضاع شدند، تصمیم به فرار گرفتند. آنها نه تنها برای هواپیماهای جنگی ایالات متحده، بلکه برای طالبان نیز به دلیل نداشتن محاسن بلند، هدفی بالقوه بودند. هنگامی که آنها سعی داشتند تا از خط مقدم دور شده و به پاکستان بازگردند، به دلیل عدم آگاهی از محل دقیق آن، از شهر کندوز سر درآوردند؛ شهری که بسرعت به محاصره قوای ژنرال رشید دوستم درآمده و بمباران شد. آنها برای فرار از شهر همراه با هزاران تن از ساکنان شهر با کاروانی از کامیونها به راه افتادند، اما وسیله نقلیه آنان مورد اصابت خمپاره قرار گرفت و تقریباً تمامی افراد داخل آن کشته شدند. اقبال می‌گفت: ما بناچار خود را تسلیم کردیم. آنها پولها، کفشها و تمام لباسهای گرم ما را گرفتند و ما را به خط کردند.

آنها ناگهان خود را در میان ستون بزرگی از زندانیان یافتند. رسول می‌گفت: اگر ازبالای یک بلندی می‌نگریستی، تا جایی که چشم کار می‌کرد، صف بود و صف. ما از میان کوهها و صحراهای هموار گذشتیم. با دیدن گودالهای حجیم و آکنده از اجساد مردگان گمان کردیم که سرانجامی جز این در انتظارمان نیست. ما

فکر می‌کردیم که آنها، همهٔ ما را خواهند کشت. بسیاری از زندانیان مجروح در کنار جاده جان باختند. گزارش آنان از این ماجرا با گفته‌های سایر مشاهدان و نتایجی که از سوی گروههای حقوق بشر استنتاج شده است، در هماهنگی کامل بود. جان هِفرنان، یکی از پزشکان حقوق بشر، منطقهٔ مورد اشاره این سه تن را چنین توصیف می‌کند: مکان دفن بسیاری از کسانی که به اسارت گرفته شده بودند، ناشناس باقی ماند. ما چندمایلی را به سمت صحرا پیمودیم. بوی محرز اجساد فاسد شده به مشام می‌رسید و ما به زودی شیارهای بولدوزر و بقایای اسکلتها را یافتیم.

پس از دو روز، آنها بخشی از مجموعه عظیم اسرایی بودند که به زور داخل کانتینرهایی که صف بسته بودند، رانده شدند. اقبال می‌گفت: با فرارسیدن شب کشتار همگانی اسرا زیر نور خیره‌کننده نورافکنهایی که وی مدعی بود نیروهای مخصوص قوای امریکایی آنها را روشن کرده بودند، آغاز شد: آخرین چیزی که به خاطر می‌آورم این است که هوا داغ شد و صدای ضجه و فریاد و کوبیده شدن اسرا به یکدیگر، فضای کانتینرها را پر کرد. گویی در زیر کانتینرها آتش روشن کرده بودند. بدنها غرق در آب بود و اسرا لباسهای خود را می‌دریدند. هنگامی که اقبال به هوش آمد بیش از دو روز بود که چیزی ننوشیده بود. بی‌تاب از عطش با تکه‌پارچه‌ای دیواره‌های کانتینر را پاک کرده و رطوبت آن را می‌مکید تا اینکه متوجه شد که مایعات بدنی زندانیان قتل‌عام‌شده را نوشیده است: ما همانند مردگان متحرک بودیم، بوی تعفن می‌دادیم‌و با بوی خون و مرگ درآمیخته بودیم.

آنها پس از رها شدن از کابوس فوق، به زندان شِبرگان ژنرال دوستم منتقل شده و در طی ماه بعد شرایط هولناکی را در آن گذراندند. اکثر سلولها در برابر آب و هوای نامناسب بی‌حفاظ بودند و اغلب برف می‌بارید. زندانیان برای آنکه در سلولهای اشتراکی خود مکانی برای استراحت داشته باشند، در

شیفتهای چهارساعته دراز می‌کشیدند. تغذیه روزانه آنها را یک چارک نان و یک فنجان کوچک آب تشکیل می‌داد. رسول می‌گفت برخی از اوقات بر سر جیره‌های غذایی جنگ در می‌گرفت.

به گفته وی برخی از زندانیان از جراحتهای وحشتناکی رنج می‌بردند ـ دست و پاهایی که مورد اصابت گلوله قرار گرفته بود ـ و هیچ اقدامی برای بهبودشان صورت نمی‌گرفت. من هرگز عربی را که نیمی از آرواره وی آسیب دیده بود، فراموش نمی‌کنم. وی تا پیش از مرگ خود به مدت ده روز تمام ضجه می‌زد و یک‌ریز اشک می‌ریخت و از محافظان خواهش می‌کرد که وی را بکشند.

چند روز قبل، زندانیان طالبان، در زندان قلعه جنگی مزارشریف، شورشی را علیه زندانبانان خود سازماندهی کرده بودند و گزارشگران غربی از زندان شِبرگان بازدیدی داشتند. به گفته رسول آنان ظاهراً از درک محنت و بدبختی زندانیان عاجز بودند و تنها موضوعی که در پی کشف آن بودند، آشنایی ما با طالبان امریکایی، جان واکر لیندن، بود.

جان هِفرمَن یک بازدیدکننده دیگر بود. وی نیز داستان این سه مرد را تأیید می‌کرد. به گفته وی تقریباً سه هزار تن از آنان به بدترین نحو ممکن در زندان شبرگان نگهداری می‌شدند. زندان فوق تحت کنترل رشید دوستم بود و ستاد مجلل وی در آن‌سوی خیابان قرار داشت. همکار وی ـ ویلیام هگلاند ـ دانشمند مردم‌شناسی که پیشتر تحقیقات مربوط به گورهای دسته‌جمعی در بوسنی، رواندا، سریلانکا و سیرالئون را هدایت می‌کرد، چند ماه بعد با همکاری و کمک مالی سازمان ملل متحد به افغانستان مراجعت کرد. به طور اتفاقی روزی که وی به شبرگان رسید، دوستم بدون ملازمان نظامی خود به کوهها رفته بود و ملازمان وی اجازه بازدید از یک گور و گشودن آن را به هگلاند داده بودند. وی می‌گوید: من یک گوشه کوچک را گشودم و پانزده جسد کاملاً آشکار شد. سه مورد را به طور تصادفی انتخاب و کالبدشکافی کردم. آثاری از شوک مشاهده

نمی‌شد. هر سه مورد مردانی جوان بودند و علائم، مرگ در اثر خفگی را تأیید می‌کرد. من به رئیس امنیتی دوستم که در آنجا ایستاده بود، گفتم که آنها خفه شده‌اند و این خفگان عظیم در فضای صحرا معلق بود.

هگلاند همچنین شاهدانی را یافت که چگونگی سوار کردن اسرا به کامیونها را درحالی‌که مردان دوستم می‌کوشیدند مردم محلی را دور نگه دارند، تشریح می‌کردند. تمام آنچه که می‌شنیدیم برای من یادآور بوسنی بود ـ ناگهان آنها همانند گربه‌هایی که در داخل یک گودال شن باشند، می‌کوشیدند تا آثار کاری را که انجام داده‌اند، بپوشانند. وی می‌گفت تعیین مقدار اجساد داخل گور ممکن نبود، اما بالغ بر هزاران تن می‌شد. هگلاند و هفرمن دولت ایالات متحده امریکا را برای فراهم ساختن امکانات و امنیت لازم به منظور مطالعه کامل این گور دسته‌جمعی تحت فشار گذاشتند. کاخ سفید در ابتدا قول همکاری داد، اما به گفته هفرمن پس از بهار ۲۰۰۲، پنتاگون و وزارت امور خارجه از هرگونه همکاری در این مورد امتناع کردند. وی همچنین می‌گفت برخی از مشاهدان ادعای مردان تیپتون را تکرار کرده و می‌گفتند که نیروهای مخصوص ایالات متحده در هنگام آغاز قتل عام بر آن نظارت داشتند، اما این گزارشها از سوی پنتاگون انکار می‌شد. هفرمن همچنین خاطرنشان می‌کرد که پذیرفتن یک استعلام و تجسس کامل می‌تواند به نفع امریکاییان باشد و اگر ما چیزی برای پنهان کردن نداریم، این اقدام ادعاها و شکیات را برطرف خواهد کرد.

ده روز پس از رسیدن این سه مرد به شبرگان، صلیب سرخ از آن دیدن کرد و این ملاقات منجر به بهبود نسبی اوضاع و افزایش جیره آب شد. اما در این زمان هر سه مرد دچار سوء تغذیه شده و از دسانتری آمیبی رنج می‌بردند. احمد می‌گفت: سر و بدنمان شپشک گذاشته بود و در تمام روز خود را می‌خاراندیم. من از ناحیه سینه و سر خونریزی داشتم. اقبال می‌افزود: ما به قدری وزن کم کرده بودیم که اگر من می‌ایستادم می‌توانستم در حفره میان استخوانهای سینه‌ام

آب جا به جا کنم. هر روز عده‌ای از اسرا جان می‌باختند. در تمام این مدت آنها از سلول اشتراکی خود، قوای امریکایی را در آن سوی دروازه‌ها مشاهده می‌کردند.

پس از گذشت یک‌ماه از این زندگی جهنمی، در بیست و هفتم و یا بیست و هشتم دسامبر، صلیب سرخ با این سه تن صحبت کرده و به آنان وعده داد تا با سفارت انگلیس در اسلام‌آباد تماس برقرار کرده و از آنان درخواست کنند تا به وکالت از آنان مداخله کنند. اما به محض آنکه قوای دوستم به تابعیت انگلیسی این سه نفر پی بردند، دست و پایشان را در غل و زنجیر کرده و با عبور دادن از دروازه اصلی زندان، آنها را به نیروهای مخصوص تحویل دادند. نظیر سایر اسرا در افغانستان، بر سر این سه نفر نیز کیسه‌های پارچه‌ای کشیده شد. احمد می‌گفت: آنها چیزی مانند یک کیسه شن را بر سر من کشیدند به طوری که دیگر قادر به دیدن هیچ چیز نبودم. سپس ما را به درون یک کامیون پرت کردند. آنها کیسه‌ها را با تسمه به گردنمان بسته بودند و ما بسختی نفس می‌کشیدیم. مردان تیپتون می‌گفتند که خشونتِ گاه و بیگاه، تبدیل به یک فرم شده بود. امریکاییان آنها را به فرودگاه شبرگان انتقال دادند. در آنجا آنها کتک خورده و سپس به هواپیما بار زده شدند. رسول می‌گفت: وقتی درخواست رفتن به توالت کردم، شخصی با اسلحه خود به پشت سر من زد و من...

همانند مرغانی که طناب‌پیچ شده باشند، تسمه‌های پلاستیکی جای غل و زنجیر را گرفت و آنها به سوی بازداشتگاه مرکزی امریکا در قندهار پرواز کردند. هوا بسیار سرد بود. مردان تیپتون درحالی‌که تنها شلوار نازکی برپا داشتند و با طنابی به یکدیگر بسته شده بودند، بی‌کفش و جوراب راهی کمپ شده و در انتظار اقدامات قضایی باقی ماندند. اقبال نشان می‌داد که چگونه آنها وادار می‌شدند در اتاقی که تفاوت بسیاری با اتاقهای شهرک‌های انگلیسی داشت، زانو زده و به صورت دولا پیشانی خود را به روی زمین بگذارند. وی می‌گفت اگر پیشانی تو زمین را لمس نمی‌کرد یا اندکی آن را بالا نگه می‌داشتی، آنها

چکمه‌های خود را بر پشت گردن تو گذاشته و فشار می‌دادند. ما در حدود دو یا سه ساعت در چنین وضعیتی بودیم.

رسول به خاطر می‌آورد هنگامی که از شدت درد و سرما، سر خود را اندکی بلند کرده بود، یکی از مأموران از پشت ضربه‌ای را به قسمت تحتانی پاهای او زده و سپس بر پشت او نشسته بود. آنها وی را بیرون برده و درحالی‌که شخصی بر روی او نشسته و با مشت و لگد به جانش افتاده بود، بازرسی بدنی کرده بودند.

در تمام این مدت آنها هنوز کیسه‌های پارچه‌ای را بر سر داشتند. سپس یکی از سربازان با یک چاقوی اِستَنلی لباسهای آنها را دریده و درحالی‌که لخت و لرزان وادار به چمباتمه زدن شده بودند، سایر سربازان آنها را بازرسی بدنی کرده و از آنان عکس گرفته بودند. آنها سپس درحالی‌که دستهایشان از پشت گرفته شده بود، از یک مارپیچ سیم خاردار عبور داده شده و به یک چادر نیمه‌باز رسیده بودند و در آنجا به آنان گفته شده بود که لباس آبی‌رنگ زندان را بر تن کنند. آنها از قتل عام یک‌ماه پیش به بعد استحمام نکرده بودند. اقبال می‌گفت زخم زشت و تیره‌رنگی که در اثر کمانه کردن تیر در بازوی من ایجاد شده بود، به هنگام رسیدن به قندهار عفونی شده بود ظاهراً در قندهار خشونت علیه بازداشت‌شدگان کاملاً عادی و معمول بود. آنها می‌گفتند در تفتیشهای بدنی مکرر چادرهای خواب و نسخه‌های قرآن مجید توسط سربازان لگدمال می‌شد و یک بار نیز به درون سطل توالت پرتاب شده بود. در بسیاری از شبها، نگهبانان به منظور بیدار نگه داشتن زندانیان هر یک ساعت یک بار سرشماری می‌کردند.

روزی که به آنجا رسیده بودند تا روال معمول را طی کنند، پاسی از شب گذشته بود. آنها صبح روز بعد، عازم نخستین بازرسی خود شده بودند. رسول می‌گفت: یکی از سربازان نیروهای مخصوص یک تپانچه ۹ میلیمتری را بر روی شقیقه من گذاشته بود و اگر کوچکترین حرکتی می‌کردم، مغزم را متلاشی

می‌کرد. آنها در قندهار جلساتی از این قبیل را مکرراً تحمل کرده بودند. هر بار به زور اسلحه و درحالی‌که با غل و زنجیر زانو زده بودند، از آنان بازجویی می‌شد و اغلب مورد ضرب و شتم قرار می‌گرفتند. البته تمام بازجویان امریکایی نبودند. اقبال و رسول همچنین از یک افسر انگلیسی کلاه‌قرمز سخن می‌گفتند که گفته بود یکی از اعضای هنگ سرویس ویژه هوایی نیروهای مخصوص بریتانیا می‌باشد. رسول می‌گفت: وی با لهجه اشراف انگلیسی سخن می‌گفت. وی از چند زندان انگلیسی نام برده و گفته بود که ما به یکی از آنها فرستاده خواهیم شد. اقبال می‌گفت که این افسر به وی گفته بود که: نترسید! امروز مضروب نخواهید شد، زیرا با من هستید. احمد می‌گفت که وی همچنین از سوی یک افسر اِم‌آی‌فایو مورد بازجویی قرارگرفته است: در تمام مدتی که زانو می‌زدم، سربازی در پشت من می‌ایستاد و سرباز دیگری تپانچه‌اش را بر شقیقهٔ من می‌گذاشت. افسر اِم‌آی‌فایو می‌گفت: من از بریتانیای کبیر هستم، من از ام‌آی‌فایو هستم و از تو چندتایی سؤال دارم. وی خود را دِوی می‌نامید و به من می‌گفت: ما اسامی شما را می‌دانیم؛ پاسپورتهای شما نزد ماست. ما می‌دانیم که شما از طرف یک گروه افراطی اجیر شده‌اید و به این مسجد در بیرمنگام رفت و آمد داشته‌اید. ما از شما عکس گرفته‌ایم. هیچ‌یک از این حرفها صحت نداشت.

یک افسر ارشد از نیروهای مخصوص ایالات متحده امریکا که دوران خدمت خود را در افغانستان می‌گذراند و به یگانی وابسته بود که با سازمان مرکزی خبررسانی امریکا همکاری داشت، به من گفت که وی در گزارشهای مردان تیپتون از قندهار هیچ مورد جدید و یا حتی عجیبی را نیافته است. به گفته وی: روال معمول در آنجا چنین است و پس از حادثه یازدهم سپتامبر کمتر کسی توهین به این اشخاص را ناروا می‌داند. جان سیفتون که با بسیاری از زندانیان آزاد شده گیتمو و افغانستان مصاحبه کرده بود، از چشم‌اندازی بسیار متفاوت از چشم‌انداز حقوق بشر نیز گزارشهای مردان تیپتون را تأیید می‌کرد: توصیف آنان از

رفتار خشن و بازجوییهای احجاف‌آمیز قندهار، با شواهدی که ما از طریق افرادی که هم در آنجا و هم در بگرام، زندانی شده بودند، به دست آورده‌ایم در تناقض نیست.

هرچند خشونتهای بدنی و شرایط طاقت‌فرسایی که از سوی صدها تن از زندانیانی که از افغانستان عازم گیتمو شده بودند تجربه شده بود، تنها نقصان پروسه امریکایی محسوب نمی‌شد، اما به عنوان شیوه‌ای برای جدا کردن گندم تروریست از کاه سربازان پیاده، به طرز شگفت‌انگیزی ناقص بود.

در یکی از روزهای سرد ژانویه ۲۰۰۴، من خود را در پنتاگون و در حال مصاحبه با مقام بلندپایه‌ای که در تصرف عراق از همکاران نزدیک رامسفلد بود، یافتم. وی به طور محسوسی محتاط بود و در تقریباً یک ساعت توضیح خاص و روشنی را ارائه نداد. من از وی سؤال کردم که چرا امریکا از میان تمام نقاط دنیا، قلمرو کوچک و بسته گوانتانامو را برای محبوس کردن بازداشت‌شدگان در کوبا انتخاب کرده است، یک مکان دورافتاده و از قرار معلوم پردردسر؟ (گیتمو در پی یک اجاره نامحدود در سال ۱۹۰۳ به عنوان یکی از غنیمت‌های جنگی نبرد امریکا و اسپانیا به تصرف امریکا درآمده بود اما هنوز برای هواپیماهای ایالات متحده امریکا، پرواز بر فراز کوبای کمونیست غیرممکن بود و این هواپیماها ناچار بودند برای رسیدن به گیتمو یک پیچ تند و طولانی و ناامن را پشت سر بگذرانند؛ نتیجتاً پروازهای معمول از جکسون ویل فلوریدا به گیتمو تقریباً سه ساعت به طول می‌انجامید.) برای یک لحظه، این مقام عالی‌رتبه به علت تنوع ایجادشده در ریتم سخنرانی گارد خود را کنار گذاشته و گفت: برای آنکه براساس مشاوره حقوقی، در آنجا ما می‌توانستیم خارج از حوزهٔ صلاحیت قضایی هر دادگاهی هرگونه که می‌خواهیم، رفتار کنیم.

از لحظه‌ای که موضوع کمپ گوانتانامو برای نخستین بار در دسامبر ۲۰۰۱ در پنتاگون مطرح شد، مهمترین ویژگی آن این بود که گیتمو و زندانهایش از

محدوده تمام مکانیسم‌های شناخته شده قانون امریکا و بین‌الملل خارج بودند. نیزار سوسای به عنوان یک توقیف‌شده فرانسوی در کارتی که به نحوی از کانال سانسور نظامی خارج شده و به دست خانواده وی رسیده بود، نوشته بود: اگر بخواهم توصیفی از این مکان ارائه دهم، باید بگویم که در اینجا هیچ‌کس حقِ حق داشتن ندارد. در واپسین روزهای ۲۰۰۱ و نخستین روزهای ۲۰۰۲ یک ایده قانونی عظیم و برجسته در اندیشه مشترک دولت بوش شکل گرفت. این ایده، ریشه در نظری داشت که بر مبنای آن حملات تروریستی نیویورک و واشنگتن نمی‌توانستند صرفاً همانند موضوعات درخور توجه آژانس‌های اعمال قانون مورد بررسی قرار گیرند، بلکه رویدادهای جنگی تلقی می‌شدند و بلافاصله پس از حادثه ۹/۱۱ نیز مطرح شد. اما در این جنگ برخلاف سایر جنگها دشمن قابل مشاهده و مخفی وجود نداشت و آنچه که جای آن را می‌گرفت، یک دشمن کلی و نامشخص با نام ترور بود و از نقطه نظر مشاوران حقوقی وزارت دادگستری و پنتاگون، نیازمند قوانین جدیدی بود که آنان خود را ملزم به تدوین آن می‌دانستند.

آنها معتقد بودند که قانون جنگ با توجه به روند حوادث و به منظور کاستن از بنیاد شکنی همواره روند تکامل را طی کرده است و معمولاً به مثابه کدگذاری حوادث متحمل و نامشخص است. در همان زمان آنها قوانینی را که از نظر دولتها سازگارتر محسوب می‌شدند و در مقایسه با قوانینی که در سازمانهای ملی نظیر کنگره ایالات متحده امریکا تصویب شده بودند، از قداست کمتری برخوردار بودند، مورد ملاحظه قرار دادند. برای این دسته از قوانین عبارت عدالت فاتح، القاگر یک مفهوم منفی نبود، بلکه صرفاً منعکس‌کننده یک دیدگاه جهانی خوگرفته به زیر و بم قدرت و واقع‌گرایی سیاسی بود. سرهنگ دوم ویلیام لایت‌زو، وکیل دعاوی و یکی از مشاوران اصلی رامسفلد به نقل از هرس هاتِرپَچ، یک کارشناس حقوقی آلمانی گفته بود: اگر قوانین بین‌الملل به نوعی در

نقطه گریز قانون قرار دارند جایگاه قانون جنگ به طور آشکارتری نقطه گریز قوانین بین‌الملل می‌باشد. وی در ادامه گفته بود که اگر قوانین جنگ در نقطه گریز قوانین بین‌الملل قرار گرفته باشند، می‌توان اظهار داشت که جنگ با القاعده و به طور گسترده‌تر جنگ با تروریسم مطالبی را موجب خواهد شد که در نقطه گریز قوانین جنگ قرار می‌گیرد. جنگ با القاعده با نبردهای گذشته قابل مقایسه نیست و امریکا در طی آن تنها با یک دولت مبارزه نمی‌کند، بلکه این جنگ، جنگی است علیه شبکه‌های مبهم احزاب مخفی که فاقد یک مرکزیت مشخص برای ویران کردن می‌باشند.

پیامدهای این تحلیل نخستین بار زمانی آشکار شد که بوش در ۱۳ نوامبر ۲۰۰۱، به عنوان فرمانده کامل قوای نظامی امریکا، حکم نظامی ریاست‌جمهوری مبنی بر محاکمه تروریست‌های بازداشت‌شده القاعده در کمیسیونهای نظامی ویژه را، بدون در نظر گرفتن واپادهای مربوط به دادگاههای مدنی صادر کرد. بدین ترتیب وی به طور غیرمستقیم اعلام کرد با اسرایی که درخور چنین برخوردی باشند، همانند زندانیان جنگ رفتار نخواهد شد و آنان در واقع حکم محاربان غیرقانونی را دارند. بعدها مشخص شد که گستره این توصیف برای مقامات بلندپایه تروریست‌ها محدودتر خواهد بود. به گفته بوش: شهروندان غیرامریکایی که در طراحی کشتار همگانی دخالت داشته و یا مرتکب آن شده باشند، چیزی بیش از یک متهم جنایی نیستند. آنها عده‌ای محارب غیرقانونی می‌باشند که در پی نابودی کشور و شیوهٔ زندگی ما هستند. دیک چنی، معاون رئیس جمهور، حتی پیشنهاد کرده بود که از کلمه محاربان غیرقانونی صرفاً برای توصیف تروریست‌هایی که در خاک امریکا دستگیر شده‌اند، استفاده شود. به گفته وی در اینجا پیشنهاد اساسی این است که شخصی که به طور غیرقانونی وارد ایالات متحده امریکا شده و عملیاتی را هدایت می‌کند که منجر به کشته شدن هزاران امریکایی بی‌گناه می‌شود ـ مردان، زنان و کودکان ـ یک محارب

قانونی محسوب نشود. چنین افرادی استحقاق این را ندارند که با آنان همانند یک اسیر جنگی رفتار شود. آخرین باری که این اتفاق روی داده بود، هنگامی بود که شش آلمانی خرابکار در طی جنگ جهانی دوم در امریکا به اسارت درآمده بودند و نهایتاً نیز پنج تن از آنها (همه بجز یکی از اعضای وابسته به حزب نازی که پس از تلاش بسیار سرانجام اِف‌بی‌آی را متقاعد کرد که او و دسته تحت نظر وی از اتهامات وارده بری می‌باشند) اعدام شدند.

بر مبنای دستور بوش، تصمیم‌گیری دربارهٔ اطلاق اصطلاح محارب غیرقانونی به افراد، حق انحصاری رئیس جمهور بود. مفهومی که براساس آن ماهیت یک محارب غیرقانونی مشخص می‌شد، دو ماه بعد، در زمان گشایش کمپ اشعه ایکس تغییر کرده و از حد شناخت فراتر رفته بود. اکنون این اصطلاح تنها به افرادی که گمان می‌رفت به طور مستقیم درگیر تروریسم علیه امریکا بوده باشند اطلاق نمی‌شد، بلکه در یک تغییر رویکرد بسیار متفاوت، هر فردی که در افغانستان دستگیر شده و مظنون به همکاری با طالبان بود، نیز یک محارب غیرقانونی به شمار می‌رفت. به منظور توجیه این موضوع، دولت به طور مؤثر موضعی را اتخاذ کرد، که بر مبنای آن طالبان و القاعده یکسان محسوب می‌شدند و درگیر شدن در جنگ داخلی افغانستان، یک مبارز را به طور غیرقابل انکار با حوادث ۹/۱۱ مرتبط می‌ساخت و لذا براساس سخنان هراس‌آور بوش و همکاران وی که ذکر آن گذشت، یک محارب غیرقانونی به شمار می‌رفتند. اما این تحلیل بسیار مناقشه‌آمیز بود. هرچند رهبر طالبان، ملاعمر، در سال ۱۹۹۶ از اسامه بن لادن دعوت کرده بود که به افغانستان بازگردد، اما تداخل سازمان وی و القاعده بسیار محدود بود ـ به گفتهٔ یکی از مقامات ارشد سازمان خبررسانی امریکا، که هنوز هم در حال رسیدگی به این موضوع می‌باشد، در سال ۱۹۹۶ عملاً تداخلی وجود نداشت و در سال ۲۰۰۱ تعداد اعضای مشترک این دو سازمان از ۵۰ تن تجاوز نمی‌کرد.

بدین ترتیب سومین کنوانسیون ژنو که تصویب آن به سال ۱۹۴۹ بازمی‌گشت و به قول سرهنگ دوم لایت‌زو برای نوع دیگری از جنگ نوشته شده بود، مشمول زندانیان به اسارت گرفته شده در افغانستان نمی‌شد. در پایان درگیری مختصر و پرتنشی که بر سر این موضوع در وزارت امور خارجه درگرفت، آلبرتو گنزالس، رایزن ارشد کاخ سفید، در ۲۵ ژانویه ۲۰۰۲، یادداشتی را با مضمون ذیل تنظیم کرده و به رئیس جمهور بوش ارائه داد: ماهیت جنگ جدید برای فاکتورهایی نظیر توان کسب فوری اطلاعات از تروریست‌های به اسارت درآمده و حامیان آنها، به منظور پیشگیری از وقوع قساوتهای آتی علیه شهروندان امریکایی و ضرورت محاکمه تروریست‌ها برای جنایات جنگی نظیر کشتار بی‌ملاحظه شهروندان، اهمیت فوق‌العاده‌ای قائل است. از نظر من الگوی جدید، محدودیتهای سفت و سخت ژنو در رابطه با بازپرسی از اسرای دشمن را منسوخ کرده و برخی از تبصره‌های آن را کنار می‌گذاشت.

اگر بازداشت‌شدگان همانند اسرای جنگی دشمن با توجه به حقوق تعیین‌شده در کنوانسیون ژنو رده‌بندی می‌شدند، رفتار امریکاییان با آنها هم در افغانستان و هم در عراق بسیار متفاوت می‌بود و اسرا مجبور به شرح دادن چیزی بجز نام، رتبه و شماره خود نمی‌شدند و بازجویی اجباری‌ای که در هر دو مکان ـ افغانستان و امریکا ـ واقع شده بود، غیرممکن می‌شد. همچنین استاندارد محل نگهداری اسرا نمی‌توانست از استانداردهای پادگان‌های سربازان امریکایی پایین‌تر باشد و سلولهای کمپ گیتمو مشروعیت خود را از دست می‌داد و اگر آنها همانند اسرای جنگی که قانون جنگ آن را مبارزه مسلحانهٔ بین‌المللی در افغانستان می‌نامید، رده‌بندی شده بودند، مدتها پیش می‌باید آزادی خود را باز می‌یافتند. کمیته بین‌المللی صلیب سرخ، در فوریه ۲۰۰۲، کوشید تا با استناد بر کنوانسیون ژنو، تعارض فوق را رسماً و علناً اعلام کند. به عبارت دیگر ادامه بازداشت ۶۰۰ مردی که بیش از دو سال و نیم هیچ اتهامی علیه آنان به ثبت

نرسیده بود، غیرممکن می‌شد.

البته برطبق کنوانسیون ژنو، در برخی از شرایط ویژه، زندانیان از حقوق مشروع اسرای جنگی دشمن محروم شده و از حفاظت آن بی‌بهره می‌ماندند و ارتش ایالات متحده امریکا مدتها پیش، این شرایط را تشخیص داده و در تصمیمات معتبر خود اعمال کرده بود. از جمله این شرایط این بود که اگر اسرا اونیفورم‌ها، درجات، و یا سایر نشانهای افتخار خود را پنهان کرده و یا تعلق خود به یک ساختار نظامی قابل تشخیص را کتمان می‌کردند، از امتیازاتی که تحت کنوانسیون ژنو مستحق آن بودند، محروم می‌شدند و مسلماً این مورد درباره برخی از اعضای القاعده نیز صادق بود. هم تحت کنوانسیون ژنو و هم برطبق رویه‌های معمول در ایالات متحده امریکا که از قدمتی چندین ساله برخوردار بودند، برای تعیین حقایق در مورد هریک از زندانیان، یک بازجویی کامل و قانونی ضرورت داشت و در جنگ ۱۹۹۱ خلیج فارس نیز ارتش امریکا ۱۱۹۶ مورد از چنین بازرسیهایی را پیگیری کرده و در حدود ۷۵ درصد از غیرنظامیان بی‌گناه را آزاد کرده بود؛ اما برای رده‌بندی و بازجویی از یک گروه بزرگ از مردانی که محارب غیرقانونی خوانده می‌شدند، بر طبق احکام اجرایی، هیچ روال جدیدی منظور نشده بود.

فرماندهی مرکزی پنتاگون موسوم به سنت‌کام، که حوزهٔ مسؤولیت آن هم شامل افغانستان و هم شامل عراق می‌شد، در فوریه ۱۹۹۵ با صدور آیین‌نامه ۱۳ ـ ۲۷ اقدام به نوآوری قوانین خود کرده بود. بر طبق این آیین‌نامه تا زمانی که یک محکمه ذی‌صلاحیت تصمیم نمی‌گرفت، با افرادی که مرتکب یک اقدام خصمانه شده بودند، همانند یک اسیر جنگی دشمن رفتار نمی‌شد. در این محکمه حضور یک مترجم مسلط به زبان انگلیسی و عربی (و یا هر زبان دیگری که برای فرد بازداشت شده قابل درک باشد) در کنار زندانی ضرورت داشت و ریاست آن بر عهده یک وکیل نظامی بود و روند آن نیز باید گزارش

می‌شد. به علاوه شاهدان باید سوگند یاد می‌کردند و فرمی هم برای شاهدان مسلمان الصاق می‌شد. بر طبق قوانین جدید، بازداشت‌شده از حق حضور در محکمه، استنطاق شاهدان و ملاحظه اسناد ـ هرچند ممکن بود که بخشهایی از اسناد رده‌بندی‌شده سری باشند ـ برخوردار بود. و اما در مورد رأی دادگاه، زندانی باید از امتیازات یک اسیر جنگی دشمن برخوردار می‌شد، مگر آنکه مدارک و شواهد ثابت می‌کردند که وی مستحق برخورداری از چنین شرایطی نیست.

بیانات وزیر امور خارجه ایالات متحده امریکا، قویاً حاکی از این بود که نادیده گرفتن تبصره فوق مستلزم پذیرش معضلات خطیری بوده است. وی در یادداشت ۲۶ ژانویه ۲۰۰۲ خود به مشاور بوش گونزالس و مشاور امنیت ملی وی، کندولیزا رایس، چنین می‌نویسد: عدم بازرسی از بازداشت‌شدگان و محروم کردن همه آنها از حقوقی که تحت کنوانسیون ژنو در اختیارشان قرار گرفته است می‌تواند سیاستهای اتخاذی ایالات متحده امریکا در طی یکصد سال گذشته را تحت‌الشعاع قرار داده و به حفاظتهای قانون جنگ از قوای ما، هم در این بافت ویژه و هم در کل، آسیب برساند. به علاوه این اقدام حمایت متحدان امریکا، بویژه اروپا را، که احتمالاً از این پس تمایلی به همکاری در تحویل تروریست‌ها به عدالت را نخواهد داشت، سست خواهد کرد.

براساس اسنادی که در رابطه با مسائل درونی گیتمو به آنها دست یافته‌ام، حتی سربازان نیروی رزمی مشترک نیز گمان می‌کردند که برای تبیین وضعیت زندانیان محکمه‌هایی تشکیل خواهد شد. در اواخر ژانویه، سرهنگ دوم تی. اِل. میلر، وکیل نظامی نیروی رزمی، یادداشتی را تنظیم کرد که در آن براساس آیین‌نامه سنت‌کام هم به وضعیت نرمال تحت قوانین بین‌الملل و هم به خط سیر تشکیل محکمه‌ها پرداخته شده بود. نحوه نگارش و دیدگاههای انعکاس‌یافته در این یادداشت حکایت از این داشت که وی حتی احتمال عدم تشکیل محکمه‌ها را نیز در نظر نگرفته بود. هدف یادداشت با توجه بدانچه که وی

می‌نویسد صرفاً تعیین مقدمات لازم برای تشکیل محکمه‌ها تحت کنوانسیون سوم ژنو بود و موضوعات تعیین‌شده برای رسیدگی نیز، از انواع عملی بودند: مدارک مربوطه کجا هستند؟... اگر وضعیت EPW (اسیر جنگی دشمن) در مورد یکی از بازداشت‌شدگان ثابت شود، چه مزایایی شامل حال وی خواهد شد که اکنون نمی‌شود؟ چگونه این اقدام نیروی حفاظتی و امنیتی ارتش را متأثر خواهد ساخت؟ و غیره. همچنین وی در پایان یادداشت با اشاره به اینکه تعداد زندانیان بسرعت در حال افزایش است و اینکه اعطای تمام مزایای ناشی از کنوانسیون ژنو به بازداشت‌شدگان، مستلزم صرف زمان بسیاری است، سؤال می‌کند: که آیا یک هیئت محکمهٔ معتبر کافی است؟ شما می‌توانید برای آنکه به مدت زمان مورد نیاز یک محکمه در رسیدگی و حل و فصل موردی پی ببرید به یک هیئت اجرایی ترخیص بیندیشید. یک هیئت نظارتی در طی یک روز، احتمالاً می‌تواند تنها به دو مورد رسیدگی کند.

در بیست و هشتم ژانویه رامسفلد از گوانتانامو بازدید کرده و اعلام کرد: هیچ ابهامی در این مورد نیست. آنها اسیر جنگی دشمن نیستند و در مورد آنها همانند اسرای جنگی دشمن تصمیم‌گیری نخواهد شد. و یک روز پس از این سخنان، بوش خطاب به گزارشگران گفت که بازداشت‌شدگان قاتلند و شرایط اسرای جنگی دشمن در مورد آنان صدق نمی‌کند. حکم رسمی وی به عنوان تصمیم ریاست جمهوری دربارهٔ شرایط قانونی بازداشت‌شدگان در هفتم فوریه ۲۰۰۲ صادر شد. بوش با اشاره به قدرتی که قانون اساسی ایالات متحده امریکا برای وی قائل است، اظهار داشت که هیچ‌یک از آنها بدون توجه به شرایط اسارتشان، اسیر جنگی محسوب نمی‌شوند. به عبارت دیگر هرچند سایر جنبه‌های معاهدات ژنو ـ نظیر منع چپاول و غارت غیرنظامیان ـ در مورد جنگ افغانستان اعمال شده بود، اما کنوانسیون، زندانیان القاعده و طالبان را پوشش نمی‌داد.

برطبق شرایط کنوانسیون ژنو، طالبان یک ارتش منظم محسوب نمی‌شد و

بنابراین نیازی به تشکیل محکمه‌ها نبود. اکنون تمام زندانیان حکم محاربان غیرقانونی را داشتند و از امتیازات معمول اسرای جنگی دشمن محروم بودند، زیرا رئیس جمهور چنین گفته بود.

تصمیم بوش نتیجه ادعایی بود که نخستین بار در اوایل ژانویه در یادداشت جان یو، معاون دادستان، مطرح شده بود و بر مبنای آن افغانستان تحت کنترل طالبان، دولت ورشکسته‌ای بود که قلمرو آن به طور گسترده مورد هجوم واقع شده و با خشونت به تصرف یک گروه و یا یک حزب متخاصم درآمده بود تا یک دولت. بر این اساس، یو استدلال کرده بود که قوای طالبان از ضوابط ناشی از داشتن مراتب فرماندهی، اونیفورم و یا نشان افتخار، که محافظت از سوی ژنو را لازم می‌کند، بی‌بهره‌اند. این مقصود بعدها در یادداشت رسمی وزیر دادگستری، جان اشکرافت، مورد تأکید قرار گرفت ـ هرچند در بهترین شرایط نیز مورد تردید بود. در حقیقت، تا سال ۲۰۰۱، طالبان به استثنای بخشی از شمال افغانستان بر سایر ایالات این کشور حکم می‌راندند و با توجه به اینکه از اونیفورم‌های غربی استفاده نمی‌کردند، از عمامه‌های مشکی خود بازشناخته می‌شدند ـ همانند هر نیروی محارب و مؤثر دیگری ـ و خود را با یک سلسله مراتب سخت فرماندهی وفق داده بودند.

علاوه بر این تصمیم بوش با توجه به معنی معمول و مبرهن خودِ کنوانسیون ژنو، غیرمشروع بود. حتی اگر عدم مراعات تعهدات خاص ژنو از سوی طالبان قابل اثبات بود، باز هم بوش حق باطل شمردن این کنوانسیون را نداشت. با آنکه برطبق ماده ۱۴۲ سومین کنوانسیون ژنو، امضاکنندگان آن، از جمله امریکا حق مردود شمردن آن را داشتند، اما تنها زمانی قادر به انجام چنین کاری بودند که با دادن یک اعلان مکتوب یک‌ساله، مجمع فدرال سویس را از تصمیم خود مطلع سازند. به علاوه اگر یک دولت در آن زمان درگیر نبرد می‌بود، انکار کنوانسیون تا پیش از حصول صلح غیرممکن بود و تا زمانی که جنگ ادامه

می‌یافت، از سوی قیوداتی که طرفین مخاصمه براساس اصول قانون ملل ملزم به رعایت آن بودند، محدود می‌شد.

شاید استدلال بوش براساس قانون اساسی ایـالات مـتحده امـریکا اقـدام مشروعی بود، اما بر طبق نظریه‌ای که در ژولای ۲۰۰۴ از سوی پروفسور حقوق بین‌الملل آکسفورد، وان لاو، خطاب به انجمن وکالت بین‌الملل انتشار یافت و همچنین اظهارات وکیل، گودوین گیل گای، تصمیمات او در رابطه با زندانیان به طور آشکار با قوانین بین‌الملل در تضاد بود. همچنین نظریه بوش، اصل بنیادی قوانین بین‌المللی حقوق بشر را نادیده می‌گرفت. اصلی که بر مـبنای آن تـعهد پیروی کردن از احکام حقوق بشر درگرو معامله به مثل نبود و هدف از تدوین آن حفاظت از طبقات خاصی از افراد بود و نه تضمین منافع دولتها.

در این میان کالین پاول تنها به یک امتیاز کاملاً بی‌معنی اشاره داشت و این مورد به طور مختصر در عبارتی که رامسفلد گاه و بیگاه از آن استفاده می‌کرد، بیان شده بود: بازداشت‌شدگان قطعاً اسرای جنگی دشمن نیستند، اما رفتاری که با آنان می‌شود، با اصول مربوط به کنوانسیون ژنو سازگار است. بوش در برخی از مواقع این موضوع را به گونه‌ای دیگر مطرح می‌ساخت: رفتار آنان درگیتمو از اصول (کنوانسیون ژنو) پیروی می‌کند. رامسفلد حتی ادعا می‌کرد که یک دقت بروکراتیک و شرایط صریح قانونی، هیچ فشاری را بر زندگی بازداشت‌شـدگان اعمال نخواهد کرد. وی می‌گفت: رفتار ما با آنها پیرو اصول انـصاف، آزادی و عدالتی خواهد بود که ملت آمریکا براساس آن بنا شده است. اصولی کـه آنـها آشکارا از آن نفرت دارند و می‌کوشند تا بدان حمله کرده و آن را از میان بردارند. بدون توجه به مجموعه قوانین غیرکاربردی بین‌الملل، شـیوهٔ بـرخـورد مـا بـا بازداشت‌شدگان هرگز به دور از شفقت و انسانیت نخواهد بود.

در اواخر ژوئن ۲۰۰۲ هنگامی که کاخ سفید مجموعه‌ای از اسناد دسته‌بندی شده و رسمی مربوط به گیتمو را منتشر ساخت، عمق تزویری که در پشت این

ادعاها نهفته بود، آشکار شد و بدین ترتیب بوش و رامسفلد صرفاً برای ارضای توده‌ها، رفتار با بازداشت‌شدگان را سازگار با قوانین ژنو می‌خواندند. متن دسته‌بندی شده هفتم فوریه دولت بوش با تغییری غیرمعمول دربارهٔ مراعات حقوق زندانیان چنین می‌گوید: ارزشهای ما به عنوان یک ملت از ما می‌خواهد که با بازداشت‌شدگان از جمله آنهایی که به طور مشروع مستحق چنین رفتاری نیستند، با مروت رفتار کنیم. ملت ما همواره حامی سرسخت ژنو و اصول آن بوده است و خواهد بود. اما آنچه که در ادامه پیگیری شد، تنها نسخه پنهان حکم فوق بود. به عنوان یک موضوع سیاسی، قوای مسلح ایالات متحده امریکا باید با بازداشت‌شدگان رفتاری مشفقانه، سازگار با الزامات نظامی و مناسب با اصول ژنو را داشته باشند. به عبارت دیگر اگر فرمانده کل با توجه به ضرورت نظامی تصمیم گرفت که اصول ژنو را نقض کند، نباید احساس کند که اجازه انجام چنین کاری را ندارد.

بوش و رامسفلد به همان اندازه که مطمئن و بی‌پروا به نظر می‌رسیدند از بی‌سابقه بودن کاری که قصد انجام آن را داشتند و نیز از خطر چالشهایی که احتمال داشت این بدعت با آن مواجه شود، کاملاً آگاه بودند. به گفتهٔ مقام بلندپایه‌ای که در ژانویه ۲۰۰۴ با وی مصاحبه می‌کردم دولت معتقد بود که زیبایی گوانتانامو در دوری آن از دسترس قانون است. همان‌گونه که دادگاه استیناف انگلیس در مورد یکی از بازداشت‌شدگان انگلیسی که خانواده‌اش در طی یک تلاش ناامیدانه عرض حالی را برای متقاعد کردن دولت در آزاد کردن وی به ثبت رسانده بودند، گفته بود: گیتمو در یک گودال سیاه قانونی قرار داشت. (این عرض حال که توسط وکیلی با نام لویز کریستین، به جریان افتاده بود، دولت انگلیس را واداشت تا دست کم در ظاهر، دولت امریکا را برای آزاد کردن بازداشت‌شدگان انگلیسی تحت فشار بگذارد، هرچند موضعی که در این خصوص اتخاذ کرده بود، موضعی مبهم و دوپهلو بود.)

سرهنگ دَن اِف میکالم از فرماندهی تعلیم و آزموش پنتاگون، در مارس ۲۰۰۳ با ارائهٔ مقاله‌ای در کالج ملی جنگ ارتش در واشنگتن، در مورد انتخاب گوانتانامو شرح کامل‌تری را ارائه داد. وی در این رابطه با بسیاری از مقامات بلندپایه آژانس‌های مهم درگیر در این موضوع، از جمله سازمان خبررسانی مرکزی ایالات متحدهٔ امریکا، وزارت دفاع، وزارت امور خارجه و وزارت دادگستری، مصاحبه کرده و مقاله خود را با اشاره به توصیف رامسفلد از گوانتانامو مبنی بر اینکه این مکان بدترین جایی بود که ما می‌توانستیم انتخاب کنیم، آغاز کرد و به گفته میکالم در واقع مناطق بهتر از گتیمو کم نبود.

اما دولت در این انتخاب چهار گزینه مختلف را در نظر گرفته بود: یک کشور خارجی، ایالات متحده امریکا، برخی مناطق دیگر از قلمرو این کشور و گوانتانامو. درحالی‌که نگهداری از بازداشت‌شدگان در بیرون از کشور می‌توانست دسترسی به آنها را برای مأموران سازمان خبررسانی ایالات متحده با مشکل مواجه سازد، اما خطر تهدید امریکا از سوی زندانی که می‌توانست منجر به حملات تروریستی شود را منتفی می‌ساخت. هنگامی که قرار شد میان گیتمو و برخی دیگر از املاک امریکا انتخابی صورت گیرد، وکلای دولت به این باور رسیدند که گیتمو از امتیازات بی‌نظیری برخوردار است. به گفته میکالم سایر قلمروها در حوزه صلاحیت قضایی دادگاههای فدرال قرار داشتند و این بدین معنا بود که هر بازداشت‌شده در صورت عدم رضایت از رفتاری که با وی می‌شد ـ بی‌بهره بودن از حقوق ژنو و یا حبس طولانی مدت ـ می‌توانست به دادگاههای فدرال شکایت برده و به منظور تشخیص قانونی بودن بازداشت خود، از آنان تقاضای بازنگری قضایی داشته باشد. اما وزارت دادگستری معتقد بود که در گیتمو چنین خطری وجود ندارد. همان‌گونه که دولت بعدها در موردی که خود راه خود را به دادگاه عالی گشود، استدلال کرد، علی‌رغم اجاره‌نامه نامحدود ایالات متحده امریکا، حاکمیت بر گیتمو هنوز در اختیار کوبا بود و بنابراین

غیرنظامیان خارجی توقیف شده در آنجا، نمی‌توانستند شکایت خود را به دادگاههای امریکا ارجاع دهند.

به گفتهٔ سرهنگ میکالم، گیتمو بخش منحصر به فردی از سرزمین کوبا بود، اما تحت یک اجاره‌نامه همیشگی توسط امریکا اداره می‌شد. به عبارت دیگر از آنجایی که مالکیت آن متعلق به کوبا بود و تشویشهای مربوط به روابط خارجی و امنیت بومی را به حداقل می‌رساند، وزارت دادگستری تشخیص داده بود که در آنجا خطر دعوی قضایی به حداقل خواهد رسید. بنابراین هرچند گیتمو بدترین جای دنیا بود، اما از لحاظ حقوقی بهترین جای آن محسوب می‌شد.

در این میان تأثیر تصمیمات دولت، صرفاً حذف تمام بررسیهای محتملی بود که برای پروسه تعیین وضعیت زندانیان صورت می‌گرفت. برای آنکه یک زندانی در گیتمو باقی بماند، نیازی به تشکیل محکمه نبود و کافی بود که به طور قطعی گفته شود که او از محاربان طالبان و یا اعضای القاعده است. در اظهاراتی که از سوی مقامات عالی‌رتبه دولت و حامیان برجسته آن، نظیر پروفسور روت وِدوود از دانشگاه جان هاپکینز صورت می‌گرفت، تکرار واضحات جایگزین ارزیابی شده بود. به عبارت دیگر شما در گیتمو بودید زیرا در میان جنگ اسیر شده بودید و اگر در میدان جنگ اسیر شده بودید، بی‌تردید از محاربان طالبان و یا القاعده محسوب می‌شدید و به منظور تعیین صحت و سقم این ادعاها در مورد هریک از زندانیان هیچ‌گونه تلاشی صورت نمی‌گرفت.

در مصاحبه‌ای که با مشاور اسبق رامسفلد، سرهنگ لایتزو، در پنتاگون داشتم، در ابتدا سؤالاتی را در رابطه با متمردان و بعثیان عراقی و کسانی که مسؤول بمب‌گذاریها و حملات انتحاری به قوای ائتلاف بودند، مطرح کردم. به نظر می‌رسید که آنان به اندازه افرادی که در گیتمو بودند، غیرقانونی محسوب می‌شدند و همانند آنان از داشتن اونیفورم‌ها، نشانهای خاص و یا سلسله‌مراتب فرماندهی بی‌بهره بودند. برخی، احتمالاً، از اعضای القاعده بودند. با این وجود با

همه آنان رفتاری همانند اسرای جنگی دشمن می‌شد و دست کم از لحاظ تئوریکی از حقوق ژنو برخوردار بودند. ظاهراً سؤالات من باعث تشویش خاطر لایتزو شده بود و او از پاسخ دادن به آنها طفره می‌رفت و می‌گفت که پاسخ را نمی‌داند و یکی از چیزهایی که وی را مضطرب می‌کند، فقدان یک رابطه منطقی است. من در ادامه از وی سؤال کردم که چرا معتقد است که در گوانتانامو هیچ نیازی به تشکیل محکمه‌ها نیست؟ پاسخی که وی به سؤال من داد جالب بود: در چنین شرایطی این کار بی‌مفهوم است، چرا که هیچ جدل و نزاع راستینی وجود ندارد و هیچ‌کس نمی‌گوید که خوب، یک لحظه صبر کنید، من عضو طالبان نیستم؛ اما در این مورد وی اشتباه می‌کرد.

کاخ سفید به قصد تعدیل انتقاد از شرایط کمپ ایکس ری، در مطبوعات اوایل ۲۰۰۲ اعلام کرد: برخی از شرایط رفتاری با خطر امنیتی ایجادشده از سوی این بازداشت‌شدگان، سازگار نیست. این بازداشت‌شدگان بسیار خشن و خطرناک هستند و برای مراقبان امریکایی خود و همدیگر یک تهدید محسوب می‌شوند. با این وجود، تا به امروز بیش از ۱۵۰ تن از همین زندانیان به اصطلاح خطرناک آزاد شده‌اند. به نقل از نیویورک تایمز مأموران اطلاعاتی اظهار کرده‌اند که از این تعداد، تنها ۵ تن، مرتکب اعمال خشن شده‌اند. بنا بر اظهارات صادقانه و بی‌پرده یکی از تحلیلگران ارشد اطلاعاتی، اگر این عده پیش از رفتن به گیتمو تروریست نباشند، هنگامی که از آن آزاد شوند، تروریست خواهند شد. بسیاری از آزادشدگانی که تمام وقت خود را در گیتمو گذرانده بودند، مدعی بودند که ادعای لایتزو مبنی بر اینکه یک لحظه صبر کنید! من عضو طالبان نیستم! دروغی بیش نبوده است و زندانیان اغلب برای آنکه اعتراضات آنها پذیرفته شود، دو سال و یا بیشتر در انتظار مانده‌اند.

یکی دیگر از اسرای آزادشده انگلیس طارق درگل از لندن شرقی است. هنگامی که در می ۲۰۰۴ به ملاقات وی رفتم، عواقب آزمون سختی که پشت

سر نهاده بود، کاملاً آشکار بود. او مرد لاغر و باریک‌اندامی بود که بسختی راه می‌رفت. هفته‌ها، زندانبانان امریکایی وی در افغانستان از درمان پای سرمازده‌اش خودداری کرده بودند و عاقبت شست پایش پس از قانقاریا شدن قطع شده بود. او همچنین در پی یک جراحت عمیق، قسمتی از بازوی چپ خود را از دست داده بود و اکنون تقریباً در آغاز دوران مداوای جراحات روحی سختی قرار داشت که در طی دوران اسارت خود تحمل کرده بود.

درگل در دسامبر سال ۱۹۹۷ در مایل‌اِند از یک پدر و مادر مراکشی به دنیا آمده بود. وی در دوران نوجوانی به علت سرقت یک تراشه کامپیوتری مدتی به دارالتأدیب افتاده بود و پس از ترک مدرسه در پانزده سالگی در مشاغل مختلفی از جمله فروش شیشه‌های دوجداره، نظافت اداره، رانندگی و مراقبت از افراد کهنسال در سِفاک، فعالیت کرده بود. با توجه به اینکه محل سکونت درگل، در شرق لندن، که محل سکونت دهها هزار از مهاجران آسیایی بود، قرار داشت، بسیاری از دوستان وی از اهالی پاکستان بودند. این موضوع باعث شد که وی در ژولای ۲۰۰۲ به منظور گذراندن یک تعطیلات طولانی‌مدت به پاکستان برود. او می‌گفت: پیش از اینکه به این مسافرت بروم هرگز چیزی در مورد اسامه بن لادن و یا طالبان نشنیده بودم و حتی نمی‌دانستم که افغانستان کجاست. من تمایلی به سیاست نداشتم و اهل خواندن روزنامه‌ها نبودم و با آنکه پدر و مادرم مذهبی بودند اما من هرگز به مسجد نرفته بودم.

به گفته وی پس از حملات یازده سپتامبر، ایده‌ای به ذهن او و رفقایش راه یافت که در واقع یکی از موارد مخاطره‌آمیز و ناپسند تمام دورانها محسوب می‌شد. درگل ۵۰۰۰ دلار پول نقد داشت که آن را با پس‌انداز دوستانش شریک شد: نقشه ما خریدن املاکی بود که دور از محل بمبارانها قرار داشتند. ما فکر می‌کردیم که می‌توانیم آنها را با قیمتی بسیار ارزان بخریم و پس از جنگ با قیمت مناسبی به فروش برسانیم. در پی این تصمیم آنها عازم جلال‌آباد شدند و

از چند خانه خـالی بـازدید کـردند. در آسـتانهٔ امـضای یک مـعامله، درگـل و دوستانش، شب را در یک ویلای خالی سپری کردند. هنگامی که آنها در خواب بودند، انفجار یک بمب باعث کشته شدن دوستان وی شد. درگل از ویلا خارج شد، اما در اثر انفجار یک موشک دیگر، مجروح شد و دست کم به مدت یک هفته، مجروح و ناتوان از راه رفتن در میان خرابه‌ها ماند. در این مدت وی از شیر آبی که هنوز کار می‌کرد، آب می‌نوشید و بیسکویتها و کشمشهایی که در جیب داشت، مانع از مرگ وی شده بود. بزودی شست پایش در اثر سرمای بیش از حد هوا سیاه شد.

عاقبت قوای وفادار به ائتلاف شمال، درگل را یافتند. آنها رفتار خوبی با وی داشتند و او را به بیمارستان منتقل کردند. در آنجا به وی غذا داده شد و جراحت بازویش را سه بار عمل کردند. اما پس از پنج هفته او را به فرودگاه بردند و به امریکاییانی که با هلیکوپتر آمده بودند، تحویل دادند. او می‌گفت که سـربازان امریکایی بابت او ۵۰۰۰ دلار اعانه پرداخت کردند. بسیاری از کسانی هم که او در گیتمو دیده بود، به همین طریق خریداری شده بودند.

جـان سـیفتون یکـی از مـحققان مـحافظان حـقوق بشـر در افـغانستان در گفت‌وگویی که با من داشت، می‌گفت: ۵۰۰۰ دلار مزد استانداردی بـود کـه از سوی ایالات متحده امریکا برای تـحویل گـرفتن یک مـظنون بـه تـروریست، پرداخت می‌شد. وی در مصاحبه‌های بسیاری که با بازداشت‌شدگان افـغانی و پاکستانی داشت نمونه‌های بسیاری از این موارد را یافته بود. او می‌گفت کسانی که با نام تروریست خریداری شده بودند، اکثراً از افراد معمولی کوچه و بـازار محسوب می‌شدند، یک کشاورز یا یک راننده تاکسی به همراه تمام مسـافران خود؛ و به عبارت دیگر مردمی که مطلقاً با طالبان یا تـروریست‌ها در ارتـباط نبودند و در عمل از آنان نفرت داشته و یا با آنان می‌جنگیدند. به گفتهٔ سیفتون علاوه بر قربانیان شکارچیان اعانه، گروه دیگری از بـازداشت‌شـدگان، افـرادی

بودند که به علت سیادت سایرین و در پی اهداف تجاری و یا اختلافات ارضی به اسارت درآمده بودند و اغلب پس از آنکه به گیتمو فرستاده می‌شدند، خانه‌ها و سایر اموالشان غارت می‌شد.

امریکایی‌ها درگل را پس از تحویل گرفتن به بازداشتگاه ایالات متحده امریکا در فرودگاه بگرام، واقع در نزدیکی کابل بردند؛ جایی که ظاهراً خشونت و تحقیر جنسی کاملاً در آن معمول بود. پس از آنکه با کیسه‌ای که بر سرم کشیده بودند، به آنجا رسیدم، مرا لخت و برهنه به اتاقی بردند که پانزده الی بیست پلیس نظامی در آن بود. آنها شروع کردند به عکس گرفتن از من و سپس با فضاحت تمام، مرا بازرسی بدنی کردند. همان‌طور که عده‌ای مشغول کار خود بودند، عده‌ای دیگر با تمرکز بر برخی اعضای خاص اقدام به گرفتن کلوزآپ می‌کردند.

درگل می‌گفت: شاید به علت انگلیسی بودنم، از ضرب و شتمهایی که می‌دیدم در بگرام علیه سایرین اعمال می‌شود، در امان بودم. در سلولهای مجاور نگهبانان با اسلحه و چوبهای بیسبال بازداشت‌شدگان را ساعتها وادار به چمباتمه زدن می‌کردند و اگر از خستگی به زمین می‌افتادند، آنها را آنقدر می‌زدند تا از هوش بروند. آنها این اقدام خود را بیت دان می‌نامیدند.

افرادی که از درگل بازجویی می‌کردند، کراراً وی را متهم به همکاری با القاعده در آخرین زمان اقامت بن لادن در کوههای تورا بورا می‌کردند. احتمالاً شکارچیان جایزه به منظور توجیه دستمزد خود چنین ادعایی را مطرح کرده بودند. درگل مدعی بود که در آن زمان وی هیچ تصویر روشنی از معنی تورا بورا در ذهن نداشت و هرگز در آنجا حضور نیافته بود؛ اما در طی تقریباً ۲۰ الی ۲۵ بازجویی در بگرام ـ از جمله یک جلسه با یک تیم انگلیسی از ام‌آی‌فایو ـ به وی شده بود که اگر به بودن در آنجا اقرار نکند اموال خانواده وی ضبط خواهد شد و در صورت اعتراف آزاد خواهد شد: درد شدید ناشی از

سرماخوردگی و سایر آسیبها مرا آنقدر ضعیف کرده بود که بزحمت می توانستم بایستم. هوا بشدت سرد بود و من مثل یک ماشین لباسشویی می‌لرزیدم. سرانجام به دروغ به بودن در تورا بورا اعتراف کردم، اما هنوز ملاقات با بن لادن را نپذیرفته بودم.

پس از گذشت حدوداً یک‌ماه، عاقبت در فوریه ۲۰۰۲ درگل را به کمپ دیگری در قندهار انتقال دادند. خاطرات وی از این زمان مبهم بود. در آنجا بود که پای وی به علت عدم درمان سیاه شد و برای پیشگیری از گسترش عفونت آن را قطع کردند. وی می‌گفت در مدت سه ماهی که در این کمپ به سر می‌برد، تنها دوبار دوش گرفته بود. عاقبت موهای سر و صورت و بدن او را تراشیده و عینک سیاهی را بر چشمانش زده و پس از پوشاندن اونیفورم نارنجی‌رنگ زندان و تزریق یک مسکن، وی را به خلیج گوانتانامو فرستاده بودند.

داستانهای زندانیانی که هنوز در گیتمو به سر می‌برند، دال بر این است که شواهد تروریست بودن آنها نیز مورد تردید است و بسیاری از آنها همانند درگل به دور از هر میدان نبردی ـ و در برخی از موارد در کشورهایی که جنگی در آنها نبود ـ به اسارت درآمده‌اند. ایرَت وَکیتو یکی از هشت اسیر روسی زندان گیتمو بود. وی در اصل از سوی قوای ائتلاف اسیر نشده بود، بلکه طالبان با این تصور که وی یکی از مأموران سرویس اطلاعاتی روسیه، اس‌وی‌آر، می‌باشد، او را اسیر کرده و به مدت هفت ماه در یک زندان تاریک انداخته بودند. پس از سقوط طالبان یکی از خبرنگاران لِمُند وی را در آنجا یافته بود و درحالی‌که اصولاً می‌باید آزادی خود را به دست می‌آورد این بار گرفتار مأموران امریکایی شده و از خلیج گوانتانامو سر درآورده بود.

معظم بیگ، پدر چهار کودکی (که کوچکترین آنها را هنوز ندیده است) بود که در بیرمنگهام زندگی می‌کردند. در سال ۲۰۰۱ وی همسر انگلیسی خود، سالی و سایر اعضای خانواده را به افغانستان برده و در آنجا مدرسه‌ای تأسیس کرده

بود. این خانواده اندکی پس از حادثه ۹/۱۱ به علت هراس از جنگ به پاکستان گریخته بودند. بیگ در ساعت سه نیمه‌شب ژانویه ۲۰۰۲ در خانهٔ یکی از اقوام خود که در اسلام‌آباد کرایه کرده بودند، توقیف شده بود. به علت عدم دقت در تفحص بدنی بیگ توانسته بود با استفاده از موبایل با پدرش در انگلیس تماس گرفته و ماجرای دستگیری خود توسط امریکاییان و اینکه در صندوق عقب یک ماشین جا داده شده است را برای وی بازگوید.

در پی این ماجرا خانواده بیگ، که وجود هرگونه رابطه میان او و طالبان یا القاعده را انکار می‌کردند، یک اظهاریه رسمی را در دادگاههای پاکستان به ثبت رسانده بودند. اما در آنجا تمام آژانس‌های دول وابسته، با انکار توقیف وی از سوی خود، در رابطه با محل تقریبی او اظهار بی‌اطلاعی کرده بودند. و اما بیگ به بگرام برده شده بود و پس از سپری کردن یک‌سال در آنجا، نهایتاً در اوایل سال ۲۰۰۳ به گیتمو رسیده بود.

وکیل وی گارث پیرس، یکی از وکلای مجرب حقوق مدنی بود. در زمان جنگ انگلیس علیه ارتش جمهوری‌خواه ایرلند ـ نمونه دیگری از جنگ علیه تروریست ـ تلاشهای پیرس در برملا ساختن چندین مورد بی‌عدالتی بسیار مؤثر واقع شده بود. وی می‌گفت: دستگیری بیگ غیرقانونی است و همین موضوع باید آغاز و پایان وضعیت نامساعد وی باشد. او نیز همانند سایر وکلایی که وکالت بازداشت‌شدگان گیتمو را بر عهده گرفته بودند، حتی نمی‌توانست با موکل خود مکاتبه داشته باشد. ظاهراً نظم نوینی بر جهان حاکم شده و بی‌قانونی محض مورد پذیرش قرار گرفته است. به نظر می‌رسد تمام معاهدات جالبی که پس از جنگ جهانی دوم به تصویب رسیده‌اند ـ کنوانسیون‌های ژنو، و ضد شکنجه ـ امروز پاره‌پاره شده‌اند و شما عملاً اجازه داده‌اید که قانون بین‌الملل دوباره نوشته شود.

وهاب و بیشر الراوی، که امروز سنین پایانی دهه سوم زندگی خود را تجربه

می‌کنند، هر دو متولد عراق بودند. اما در کودکی و پس از آنکه پدرشان از سوی سرویس امنیتی صدام حسین توقیف و شکنجه شد، عازم انگلیس شدند. وهاب و سایر اعضای خانواده تابعیت انگلستان را پذیرفتند اما بیشر همچنان تابعیت عراقی خود را حفظ کرد. از آنجایی که خانواده الراوی در عراق املاک و مستغلات باارزشی را به حال خود رها کرده بودند، فکر می‌کردند که اگر یکی از آنها تابعیت عراقی خود را حفظ کند، پس از ساقط شدن رژیم صدام حسین به آسانی خواهند توانست املاک خود را بازپس گیرند.

در نوامبر ۲۰۰۲ برادران الراوی به همراه دو مرد دیگر با نامهای جمیل البنا، تبعه اردنی که به مدت ۲۵ سال در انگلیس زندگی کرده بود و عبدالله الجنودی، تبعه بریتانیایی عازم گامبیا شدند. (کشوری کوچک و باریک با پهنایی در حدود ۲۰ مایل که در ساحل غربی افریقا واقع شده است.) آنها ایده تجاری جدیدی را در سر می‌پروراندند: یک کارخانه متحرک بادام‌زمینی ـ محصول عمده گامبیا. آنها با بردن کارخانه خود به کشتزارها به جای انتقال محصول بادام به کارخانهٔ مرکزی، می‌توانستند هزینه‌ها را کاهش داده و بر سود بیفزایند. آنها پس‌اندازهای خود را در این پروژه سرمایه‌گذاری کردند. وهاب الراوی نیز خانه خود را به وثیقه گذارد و بدین ترتیب سرمایه آنها بالغ بر ۵۰۰/۰۰۰ دلار شد.

وهاب پیش از سایرین عازم گامبیا شد و در آنجا از طریق یک کارگزار بومی بیشتر سرمایه را صرف خرید تجهیزات، وسایل نقلیه، یک دفتر و سایر اقلام مورد نیاز کرد. هنگامی که سه نفر دیگر به بَنجال پایتخت گامبیا رسیدند، وهاب در فرودگاه منتظر آنها بود. اما در فرودگاه هر چهار نفر و همچنین کارگزار آنها از سوی سرویس اطلاعاتی محلی دستگیر شدند. کارگزار پس از سه روز آزاد شد. بدین ترتیب برادران الراوی و شرکای آنها بسادگی ناپدید شدند. وهاب الراوی می‌گفت: در اولین بازجویی آنها فقط گامبیایی بودند و من تمام اسناد مربوط به پرونده را به آنها نشان دادم. مرا در یکی از اتاقهای ستاد آژانس اطلاعات ملی نگه

داشته بودند، سپس یک امریکایی درشت‌هیکل به اتاق ما آمد. او گفت که نامش لی است و قصد دارد که چند سؤال از ما بپرسد و بازجویی بیش از چهار روز به طول نخواهد انجامید.

اما ۲۷ روز بعد برادران الراوی و شرکایشان به یک مجموعه از خانه‌های امن در بَنجال انتقال داده شدند. آنها در طی این مدت گاهی تنها و گاهی با هم مرتباً از سوی لی و همچنین سایر مأموران امریکایی و گامبیایی بازجویی می‌شدند. به گفتهٔ الراوی بازجویان، آنها را به طراحی یک کمپ آموزشی تروریستی در ییلاقهای گامبیا متهم می‌کردند و معتقد بودند که قرار بوده است برادرش بیشر در راه‌اندازی این کمپ از مهارتهای خود ـ غواصی و پاراشوتینگ ـ استفاده کند. وهاب چنین اظهاراتی را غیر محتمل می‌دانست. توریست صنعت بزرگ گامبیا است و با سفرهای سیاحتی آن عده از اتباع غربی که به دنبال آفتاب گرم آنجا هستند، تقویت می‌شود. این کشور برای پنهان کردن یک کمپ تروریستی مکان مناسبی نیست و هرچند یک کشور اسلامی محسوب می‌شود، اما از یک اقلیت بزرگ مسیحی برخوردار است. وهاب می‌گفت: من به هر سؤالی که پرسیدند پاسخ دادم. اما ظاهراً آنها نمی‌دانستند که چه می‌خواهند. آنها حتی در یکی از جلسات بازجویی از من پرسیدند که آیا با سرویسهای اطلاعاتی انگلیس همکاری می‌کنم؟

وهاب می‌گفت: در آنجا هیچ رفتار فیزیکی ناخوشایندی با ما نشد، اما لی و همکاران امریکاییش گاهی اوقات ما را تهدید کرده و می‌گفتند: ما اینجا هستیم تا از شما مراقبت کنیم، بدون ما گامبیایی‌ها شما را خواهند کشت. اما پدر من طعم زندان صدام را چشیده بود و این تهدیدات نمی‌توانست که در من اثری داشته باشد. ظاهراً بیشر در لندن با یک روحانی مسلمان با نام ابوکتادا در ارتباط بود. پس از قوانینی که به دنبال حوادث ۹/۱۱ در مورد تروریسم وضع شد، دولت انگلیس بی‌هیچ اتهامی وی را دستگیر کرده بود. اما به گفته وهاب نه او، نه

برادرش و نه حتی شرکای آنها با امور سیاسی، از هر نوعی در ارتباط نبودند، چه رسد به اسلام رادیکالی؛ آن هم از نوع آشوب‌طلب آن. وی می‌گفت: برادر من بیشر حتی تلفظ این کلمه را هم بدرستی نمی‌داند.

خانواده این مردان دولت انگلیس را به منظور دخالت در این امر تحت فشار قرار دادند. برای وهاب و الجنودی که هر دو تبعه انگلیس بودند، نهایتاً کارهایی انجام شد، اما وزارت امور خارجه انگلیس به خانواده بیشر اعلام کرد که در قبال وی مسؤولیتی ندارد و آنها باید به حکومت عراق متوسل شوند. اما از آنجایی که الراوی‌ها از دولت عراق، که در آن زمان امریکا و انگلیس قصد حمله به آن را داشتند به انگلیس پناهنده شده بودند، چنین اقدامی غیرممکن می‌نمود. وهاب الراوی و الجنودی عاقبت آزاد شدند و به بریتانیا بازگشتند، اما دو مرد دیگر نخست توسط امریکاییان به بگرام فرستاده شدند و پس از یک‌ماه بازداشت در آنجا عازم گوانتانامو شدند. وهاب می‌گفت: امریکاییان روزی آنها را آزاد خواهند کرد، آنها کاری نکرده‌اند. در این بین تمام سرمایه وهاب و سه تن دیگر از میان رفت. طارق درگل در گوانتانامو با بیشر آشنا شده بود. بیشر به او گفته بود که بی‌شک او و دوستانش قربانی توطئه‌ای شده‌اند که برای دزدیدن پول و تجهیزات آنها طراحی شده بود.

شش تن دیگر از بازداشت‌شدگان گوانتانامو، پس از آنکه دادگاه حقوق بشر بوسنی ادعای ارتباط مؤسسه اسلامی آنها با تروریسم را رد کرده بود، به اسارت عوامل امریکایی حاضر در بوسنی درآمده بودند. بنابر یکی از اسناد داخلی گیتمو، دونالد رامسفلد شخصاً اجازهٔ این بازداشت را صادر کرده بود.

مارتین موبنگا، نیز یکی دیگر از زندانیان انگلیسی بود که در شرایطی مرموز در زامبیا به اسارت گرفته شده بود.

در مجموع بنا بر یکی از گزارشهای حقوق بشر که در نوامبر ۲۰۰۳ منتشر شده بود، مأموران امریکایی بارها افرادی را که هویت آنها برایشان مشخص

نبود، اشتباهاً دستگیر کرده بودند و بعدها مشخص شده بود که برخی از آنها غیرنظامیانی هستند که هیچ ارتباطی با فعالیتهای تروریستی نداشته‌اند. این عده، همانند سایر بازداشت‌شدگان گیتمو، در شرایط مبهم بازداشت شده‌اند و اگر مسؤولان امریکایی مایل باشند، روزی طعم آزادی را خواهند چشید.

امریکاییان اگر صادق باشند، خواهند پذیرفت که شدت این بی‌عدالتی، نگهداری از افراد در بدترین شرایط، استنطاق گاه و بیگاه و بدنام کردن آنان، شرم‌آور است. در بازدیدی که در اکتبر ۲۰۰۳ از گیتمو داشتم، یکی از نگهبانان به من گفت که از نظر او بسیاری از این زندانیان واقعاً تروریست نیستند اما مسؤولان آنها بر تروریست بودن آنها اصرار دارند. از نظر وی دست‌کم ۲۰۰ تن از آنهایی که در سلولهایی با بیشترین ضریب امنیتی نگهداری می‌شدند، کاملاً بی‌خطر بودند. در این میان اظهارات یکی از مأموران ارشد پنتاگون با توجه به شناخت وسیعی که از گوانتانامو داشت، بسیار انتقادآمیزتر بود. وی می‌گفت: دست‌کم دو سوم از ۶۰۰ بازداشت‌شده گیتمو، می‌توانند فوراً و بدون تردید آزاد شوند.

در ژوئن ۲۰۰۴ نیویورک تایمز یک مقالهٔ پژوهشی مفصل را دربارهٔ گیتمو منتشر ساخت. این مقاله فاش ساخت که سازمان خبررسانی مرکزی امریکا در سپتامبر ۲۰۰۲ یک مطالعه فوق‌العاده سری را بر روی بازداشت‌شدگان انجام داده است. نتایج این مطالعه حاکی از این بود که بسیاری از کسانی که متهم به تروریست بودند، ظاهراً از نیروهای بی‌تجربه‌ای محسوب می‌شدند که به منظور حمایت از طالبان و یا حتی حمایت از افرادی که در آشوب ناشی از جنگ گرفتار شده بودند، عازم افغانستان شده بودند. به نقل از نیویورک تایمز، بسیاری از مأمورانی که بر بازرسیها نظارت داشتند، معتقد بودند که فقط چند تن ـ برخی این چند تن را ۱۲ و برخی بیش از ۲۴ نفر ذکر می‌کردند ـ از زندانیان از اعضای القاعده و یا سایر شبه‌نظامیان مؤثر در فعالیتهای درون سازمانی هستند؛ البته هیچ‌یک از این

افراد از فرماندهان و یا عوامل ارشد محسوب نمی‌شدند.

سرگرد جان اسمیت، یکی از وکلای نظامی و نیز یکی از سخنرانان رسانه‌ای پنتاگون در رابطه با گیتمو، بر اظهارات سرهنگ لایتزو مبنی بر اینکه برای روشن کردن حقایق در مورد هریک از بازداشت‌شدگان، هرگز نیازی به تشکیل محکمه نیست، تأکید داشت. بنا بر اظهارات وی دلیل این کار پروسه آزمایشی کاملاً گسترده‌ای بود که دولت امریکا قصد پیگیری آن را داشت. رامسفلد و چنی هم ادعاهای مشابهی را مطرح می‌کردند. اسمیت می‌گفت در افغانستان، بیش از ۸۰۰۰ نفر را بازداشت کرده بودیم. اما پس از بازجویی، بازداشت اکثر آنان مناسب و یا لازم تشخیص داده نشد. اما در مورد افرادی که به گیتمو فرستاده می‌شدند، فرض بر این بود که از افراد ذی‌نفوذ هستند. آنها خارج از حوزه‌های عملیاتی دستگیر شده بودند و به طور مدام در آنجا بازجویی می‌شدند. از نظر وی این سیستم اجرایی کاملاً بروکراتیک، برای ممانعت از وقوع بی‌عدالتی کافی بود.

سایرین با این نظر مخالف بوده و هستند. سرهنگ دوم آنتونی کریستینو، پس از ۲۰ سال کار در سرویس اطلاعاتی نظامی، در تاریخ ۱ ژوئن ۲۰۰۴ به طور رسمی از ارتش ایالات متحده امریکا بازنشسته شد. وی در یکی از آخرین مأموریتهای خود در قلب جنگ علیه ترور در پنتاگون با عنوان مأمور ارشد، مسؤولیت نظارت بر فعالیتهای یگان مرکزی، موسوم به نیروی رزمی اطلاعاتی مشترک ـ مبارزه با تروریسم جی‌آی‌تی‌اف ـ سی‌تی ـ را بر عهده داشت. بنا بر اظهارات وی، مسؤولیت هر اتفاقی که در داخل و یا خارج از جی‌آی‌تی‌اِف ـ سی‌تی روی می‌داد، از جمله تحلیل اطلاعات فوق سری و حساس درباره حملات قریب‌الوقوع، بر عهده وی بود. چنین سازمانی بی‌شک اطلاعات حاصله از بازجوییهای هدایت‌شده در گوانتانامو را نیز مد نظر داشت. یکی از نقشهای کریستینو در مأموریت قبلی خود در آلمان پیش‌بینی اشتباهات نظری

کادر از طریق بررسی اطلاعات سری و عملیاتهای بازجویی در سرتاسر بالکان، بخصوص در کوزوو بود. وی همچنین در تعدیل حمایت اطلاعاتی از یگانهای ارتش در افغانستان و گوانتانامو، ایفاگر یک نقش کلیدی بود. از نظر او پروسه آزمایشی افغانستان، از آغاز مخدوش بود.

کریستینو همچنین یک تاریخ‌نگار جنگی محسوب می‌شد. وی در مصاحبه‌ای که با من داشت، خاطرنشان می‌کرد که این تصور از ریشه‌های عمیق تاریخی برخوردار است. پس از جنگ ویتنام، ارتش ایالات متحده امریکا به مدت ده سال نسبت به هیومینت، یا همان جمع‌آوری اخبار سری از منابع انسانی و طبعاً مهارت بازجویی از زندانیان بی‌تفاوت شد و مفهوم عملیاتی سی‌ای‌دبلیوآی یا همان اطلاعات رزمی حاصل از جنگ الکترونیک را جایگزین آن کرد. بدین ترتیب پرسنل اطلاعات سری نظامی به جای آموختن چگونگی تهیه گزارش از زندانیان بازداشت شده و کشف صحت اطلاعات اظهار شده، وقت خود را صرف تحلیل برخورد ارتباطی و بررسی تصاویر ارسالی هواپیماها و ماهواره‌ها کردند. به عبارت دیگر ما شیفته تکنولوژی شده و از آموزش مهارتها بازماندیم. در اوایل کار، حتی یکی از افسران مافوق سرهنگ به وی هشدار داده بود که تمرکز صرف بر این نوع از اخبار سری می‌تواند یک خودکشی حرفه‌ای را در پی داشته باشد.

به گفته وی در مقایسه با جنگ ویتنام و پیش از آن، در این جنگ از عدم وجود نیروهای اطلاعاتی خبره و متخصص در امر بازجویی در ارتش ایالات متحده امریکا، غفلت شده بود. نتیجه این شد که این وظیفه دشوار به افسر تکنسین‌های بازجویی و سربازان وظیفه و بازجویان واگذار شد: تنها شمار محدودی از افسران اطلاعاتی ما آموزش هیومینت را دیده‌اند و این آموزش، بسیاری از امور مربوط به بازجوییها را در بر نمی‌گیرد.

البته جنگ علیه تروریسم منجر به فعالیت محدود و ناگهانی در زمینه این

نوع از مهارتها شد. اما بنابر اظهارات کریستینو تمام ستوانیارهای باتجربه و درجه‌دارهای ارشدی که در جنگ ویتنام و در طی آخرین بخش جنگ سرد، تکنیکهای بازجویی خود را صیقل داده بودند، تا سال ۲۰۰۱ بازنشسته شده بودند. به زعم او آنچه که باقی مانده بود، نسلی بود که به علت عدم برخورداری از فرماندهان ارشد ورزیده، صرفاً متدهای درهم و برهمی را در بالکان، هایتی و سومالی آموخته بود. هنگامی که برخی از افسران ماهر در شیوه هیومینت و یا ضد اطلاعاتی سعی می‌کردند کنترل امور را در دست گیرند، توسط افسران ارشد علاقمند به شیوهٔ سی‌اِی‌دبلیوآی بسادگی از ادامه مسیر خود بازمی‌ماندند.

همان‌طور که در یکی از گزارشها داخلی پنتاگون انعکاس یافته بود، جنگ افغانستان برای ارتش ایالات متحده امریکا در حکم یک بیدارباش بود و سرهنگ کریستینو از این موضوع هیچ متعجب نبود. سربازان اطلاعاتی حاضر در افغانستان در تشخیص تروریست‌های واقعی از غیرنظامیان معمولی طالبان فاقد آموزش لازم و کافی بودند. به گفتهٔ سرهنگ کریستینو آنان اغلب سربازان جوان ۱۸ الی ۲۲ ساله‌ای بودند که بتازگی از مدرسه آموزش اطلاعات سری هیوکوکا در آریزونا فارغ‌التحصیل شده بودند. فارغ‌التحصیل شدن از دبیرستان و کسب امتیاز عالی در تستهای ورود به ارتش ایالات متحده امریکا برای پذیرفته شدن در این مدرسه ضرورت داشت اما پذیرفته شدگان تنها پس ازگذراندن ۱۶ هفته آموزش ویژه اجازه می‌یافتند تا با زندانیانی نظیر عاصف اقبال و طارق درگل سر و کار داشته باشند. در چنین دوره کوتاه مدتی، یک سرباز جوان تا چه حد می‌توانست اطلاعات کسب کند؟ به گفته کریستینو میزان اطلاعات حاصله چندان قابل توجه نیست و این سربازان جوان ـ هر اندازه که زیرک بوده و خود را وقف رسالت خود کنند ـ نه تنها از تجربیات حرفه‌ای بی‌بهره‌اند، بلکه حتی فاقد اطلاعات هدفمند می‌باشند. آنها را با همکارانشان در حوزه اجرای قانون مقایسه کنید: یک افسر پلیس، نوعاً از رشته مرتبط و یا لیسانس حقوق جنایی، پیش از

آنکه بتواند درخواست کارآگاه شدن را مطرح کند، باید حداقل سه الی پنج سال را در سمت یک پلیس معمولی خدمت کرده باشد. در ارتش نیز همانند پلیس پیش از آنکه یک سرباز بتواند در حوزهٔ هیومینت وارد شده و مسؤولیت گزینش یا بازپرسی را بر عهده بگیرد، ملزم به گذراندن مراحل مشابهی است.

در افغانستان این سربازان با زندانیانی از یک فرهنگ کاملاً متفاوت سر و کار داشتند و فرآیند بازرسی تقریباً به طور کامل متکی به حضور مترجمانی بود که اغلب طرف قرارداد شرکتهای خصوصی بودند. کریستینو می‌گفت که کیفیت ترجمه ارائه شده وحشتناک بود. گزارش ۲۰۰۳ پنتاگون که توسط سرهنگ دوم باب چَمبرلین، مدیر یگان ارزیابی نظامی، موسوم به مرکز آموزشی ارتش، ارائه شده بود، دیدگاه فوق را مورد تأیید قرار می‌داد. بنا بر گزارش وی، هم در عراق و هم در افغانستان، فقدان مترجمان ذی‌صلاحیت، در تمام عملیاتهای بازداشت مشهود است... ارتش ایالات متحده امریکا فاقد آن دسته از زبان‌شناسانی است که برای فعالیت در حوزه مسؤولیت ستاد مرکزی فرماندهی لازم هستند. ما به زبان‌شناسانی نیاز داریم که با زبان دری، پشتو و تلفظهای متعدد عربی آشنا باشند... اگر می‌خواهید بخندید! اما بسیاری از زبان‌شناسانی که با آنها صحبت کردم کارگران فروشگاه و رانندگان تاکسی بودند و هیچ‌گونه تجربه باارزش نظامی نداشتند.

به گفتهٔ کریستینو عدم مهارت گزینشگران و عدم درک کامل گفته‌های زندانیان، از سوی یک فاکتور دیگر در افغانستان تشدید می‌شد. همان‌گونه که اغلب بازداشت‌شدگان آزادشده ادعا کرده‌اند، در واقع بسیاری از آنها در میدان جنگ با قوای امریکایی دستگیر نشده بودند و تقریباً همه از سوی قوای ائتلاف و یا نیروهای پاکستانی به قوای امریکایی تحویل داده شده بودند. به عبارت دیگر تحویل‌دهندگان اسرای خود را با سرهم‌کردن یک داستان ـ داستانی که قوای ما را متقاعد می‌کرد که با افراد باارزشی مواجه هستند ـ به ارتش امریکا

می‌فروختند. حال این داستان می‌توانست واقعی، افسانه و یا ترکیبی از هر دو باشد. مشکل این بود که سربازان ام‌آی به دلیل آموزش ناکافی، تجربه کم و ترجمه ضعیف از تشخیص افسانه و واقعیت اظهارات فروشندگان عاجز بودند.

به گفتهٔ کریستینو اکثر نظامیان اطلاعاتی، پس از حادثه ۹/۱۱ با انگیزه صادقانهٔ مفید واقع شدن، در فرآیند فوق شرکت می‌جستند. اما همین انگیزه صادقانه می‌توانست برای یک بازداشت‌شده بی‌گناه مصیبت‌بار باشد. تصور کنید که یک فرمانده افغانی به شما بگوید که این مرد، عربی است که در یک کمپ تروریستی فعالیت داشته است. بی‌شک با این تصور که بی‌اعتنایی شما می‌تواند منجر به آزادی یک تروریست خطرناک شود، ترجیح می‌دهید که سخن او را باور کنید. در یک سناریوی دیگر وقتی که به شما می‌گویند که فردی مکرراً به مسجدی رفت‌وآمد داشته و این مسجد به طور قطع و یقین با القاعده در ارتباط بوده است، چه‌طور می‌توانید تشخیص دهید که او حتی القاعده را نمی‌شناسد؟ شاید او صرفاً یک مسلمان معتقد است ـ و نه حتی افراطی ـ که برای عبادت به نزدیکترین مسجد رفته است؟

در همین زمان، احتمالاً همان‌طور که تیمهای ضد زرهی در شکار ادوات زرهی طالبان با یکدیگر رقابت می‌کردند، تیمهای اطلاعاتی نیز به نوعی در حال رقابت بودند. همانند ویتنام که هرکس پیژامه‌ای بر تن داشت یک ویت‌کنگ محسوب می‌شد، در عملیاتهای اطلاعاتی افغانستان نیز مردان عمامه به سر و دارای ریش طرف بازجویی ما، طالبان و یا القاعده به شمار می‌رفتند. سربازان آن را گزارش می‌دادند، او به گوانتانامو می‌رفت و تیم امتیاز می‌گرفت. البته این شیوه تفکر احتمالاً اغلب به طور ناخودآگاه شکل می‌گرفت و تعمدی در کار نبود.

به گفتهٔ کریستینو امتیازاتی از این نوع ممکن بود در ارتقای رده یک سرباز مؤثر واقع شده و در ارزیابی رسمی وی ثبت شوند. مسلماً هنگامی که یک مأمور اجرایی در گزارش خود قید می‌کرد که از هفت بازداشت‌شده در افغانستان

بازجویی به عمل آمده و هفت تن از آنان به گوانتانامو فرستاده شده‌اند، در بُرد ترفیع او جلوه بسیاری داشت.

آخرین عاملی که در تصویر ترسیم شده کریستینو به چشم می‌خورد، غفلت از هر گونه نظارت و یا موازنه بود. همان‌گونه که تصمیمات و رده‌بندیها بدون توجه به سلسله مراتب اتخاذ می‌شد، احتمالاً برای کشف رده بازداشت شدگان و یا پذیرفتن ریسک آزاد کردن شخصی که فردی دیگر او را با عنوان یک تروریست به نیروهای امریکایی تحویل داده بود، تمایل چندانی به چشم نمی‌خورد. قرار بر این بود که غربالگران، اطلاعات خود را با پایگاه اطلاعاتی ایالات متحده امریکا مقابله کنند. اما در عمل، این بررسی معمولاً تصنعی بود. یکی از سعادتهایی که می‌توانست نصیب یک زندانی شود، این بود که وجود کمپی که وی متهم به آموزش دیدن در آن بود از سوی پایگاه داده‌ها مورد تأیید قرار نگیرد. اما تشخیص سایر اتهامات ناروا تقریباً غیرممکن بود. به علاوه در قندهار یا آخرین توقفگاه اکثر بازداشت‌شدگان گیتمو، حتی شرایط این بررسی اساسی نیز همیشه فراهم نبود. با توجه به گزارش سرهنگ چَمبرلین در قندهار امکان گرفتن موج اف‌ام و حتی برقراری تماسهای تلفنی، گاه‌به‌گاه فراهم می‌شد. فلذا در اثر ضعف ارتباطاتی، تیمهای اطلاعاتی نه به پایگاه داده‌های ایالات متحده و نه به اطلاعات سری جمع‌آوری شده توسط سایر سازمان هیومینت دسترسی نداشتند.

در هر دو سوی آتلانتیک قانون کیفری تنها یک دکترین را ارائه می‌دهد و آن هم این است که مدارک به دست آمده از یک منبع معیوب، نباید هرگز در دادگاه مورد استناد قرار گیرند. با توجه به توصیفات کریستینو و گزارش چمبرلین، معایب مربوط به پروسه آزمایش افغان‌ها بسیار عمیقند و هر بازداشتی را در گیتمو زیر سؤال می‌برند. اما با توجه به مسموم بودن این درخت، سم آن در هر گوشه و هر شکاف از خلیج گیتمو نفوذ می‌کند.

بدترین جای دنیا

در هر زمان با زندانیان جنگ باید با مروت رفتار کرد. آنها باید در برابر اعمال خشونت‌آمیز و یا ارعاب محافظت شده و از توهینها و کنجکاویهای علنی مصون باشند. شرایط اسکان آنها باید با شرایط اسکان قوای قدرت بازداشت‌کننده در همان منطقه برابر باشد. در هیچ موردی نباید از تنبیهات انظباتی غیرانسانی، خشن و خطرناک استفاده شود.

کنوانسیون سوم، مربوط به نحوه رفتار با زندانیان جنگی، ژنو، ۱۲ آگوست ۱۹۴۹

در آغاز ـ ژانویه ۲۰۰۲ ـ هنگامی که سلولهای کمپ ایکس‌ری برپا شدند و ساکنان آن سعی کردند تا با این ایده که آنجا آخر زمین است هماهنگ شوند، سلولهای مشبک روباز، تنها ساختار محکم خلیج گوانتانامو محسوب می‌شدند. چند مایل دورتر، در آن‌سوی یک باتلاق متعفن و پر از نی، پایگاه دریایی خلیج گوانتانامو قرار داشت. این پایگاه مرزی که از یک کلوپ غذاخوری ویژه افسران، یک بازار خرید، یک رستوان مک‌دونالد، چند بلوک مسکونی و یک مدرسه

ابتدایی برخوردار بود، نمونهٔ کوچکی از یک تمدن امریکایی محسوب می‌شد. این تسهیلات مجهز به سیستمهای تهویه مطبوع بودند؛ سیستمی که از زندانیان کمپ ایکس ری و نیز از نگهبانان آن دریغ شده بود. تفنگدارانی که به عنوان نخستین نگهبانان کمپ ایکس‌ری انتخاب شده بودند، در چادر زندگی می‌کردند و طعمه حشرات بی‌شمار گیتمو و گرمای حاره‌ای کشنده آن بودند. بعدازظهرها هنگامی که پوششی که بر روی قرارگاه نصب شده بود کنار زده می‌شد، زمین آن به لجن بخارشده مبدل می‌گشت.

به گفته کارل روزنبرگ، از میامی هرالد، سخنان بدیع ژنرالهای امریکایی و رهبران سیاسی، اندیشه نگهبانان را تغذیه می‌کرد و به نظر می‌رسید که بشدت از بازداشت‌شدگان ترسانده شده‌اند. به آنها گفته شده بود که این تروریست‌های متعصب می‌توانند گلویشان را بدرند. روزنبرگ و چند تن از همکاران وی، چند روز پس از افتتاح نخستین کمپ گیتمو به همراه مأموران به تپه‌ای در مجاورت آن رفته و از آنجا کمپ را مشاهده کرده بودند. آنها همان‌طور که با دوربینهای خود کمپ را تحت نظر داشتند، از مشاهده بازداشت‌شدگانی که با گارنی از سلولهای خود به واحدهای بازجویی برده می‌شدند، بهت‌زده شده بودند. عکاسان گروه با تعجب مشغول به کار شده و مجموعه‌ای از تصاویر بهت‌آور را فراهم کرده بودند. پخش این تصاویر بزودی منجر به تغییر سیاست شد و زندانیان اجازه یافتند که با پای خود، هرچند در غل و زنجیر به محل بازجویی بروند.

زندانیانی که از نخستین هفته‌های آغاز به کار کمپ جان سالم به در برده بودند، نظام حاکم بر آن را بسیار نامتعادل می‌خواندند. عاصف اقبال می‌گفت: ما اجازه صحبت با زندانی سلول مجاور را نداشتیم و نمی‌توانستیم در هنگام نماز به مکه رو کنیم و غذای ما عبارت بود از مقدار بسیار کمی برنج و چند عدد لوبیا در وسط یک بشقاب بزرگ. ما این غذا را غذای جدید به سبک امریکایی

می‌نامیدیم. بجز بازجوییها کار دیگری برای انجام دادن نبود. اغلب حیوانات وحشی گوانتانامو را مشاهده می‌کردیم. دیوید هیکس از استرالیا به علت مهارتش در شکار موش در کمپ ایکس ری مشهور شده بود. شفیق می‌گفت: سلولهای ما هیچ پوششی نداشت، به طوری که ما عادت کرده بودیم تا با انباشتن حوله‌هایمان مانع از ورود قورباغه‌ها شویم. آنها خیس‌خورده از باران بعدازظهر، مجبور بودند که ساعتها بی‌هیچ پوششی آفتاب سوزان گیتمو را تحمل کنند.

شبها چراغهای کمپ روشن بود و به آنها گفته می‌شد که به هنگام خواب دستان خود را از پتو بیرون بگذارند. رسول می‌گفت، یک شب که پس از خوابیدن دستانم به زیر پتو سُر خورده بود، با سنگهایی که توسط نگهبانان به داخل سلول پرتاب می‌شد، از خواب بیدار شدم. آنها با کمترین تخلف از قوانین مستبدانه کمپ از دریافت آیتمهای رفاهی محروم می‌شدند. به گفته رسول در چنین مواقعی حتی اجازه نداشتند که به دیوارهای مشبک سلول خود تکیه کنند. آنها همواره نگران بودند که با رفتار خشن نگهبانان مواجه شوند. یکی از زندانیان را به علت داشتن یک تکه نخ از سلول بیرون کشیده و با میخ محکم به زمین بسته بودند. محمد صغیر یک کارخانه‌دار پاکستانی پنجاه و چندساله در مصاحبه‌ای که پس از آزادی خود با جیمز میک از روزنامه گاردین انجام داده بود، گفته بود که در دوران اسارت ما اجازه نماز خواندن را نداشتیم. یک‌بار که سعی داشتم نماز بخوانم، چهار ـ پنج کماندو آمدند و مرا زدند. اگر کسی با صدای بلند اذان می‌گفت، به دهان او پوزه‌بند می‌زدند.

هنگامی که من برای نخستین بار در بهار ۲۰۰۴ بخشهایی از داستانهای اسرای آزادشده را منتشر ساختم، پنتاگون آنها را با عناوین جعلی و غیرمستند محکوم کرد. اما با گذشت زمان، صحت اکثر مطالب مورد اشاره آنها، بخصوص با افشای بدرفتاری صورت گرفته با زندانیان عراقی، به اثبات رسید. گزارشهای آنها

در رابطه با نخستین روزهای آغاز به کار کمپ در اسناد درونی گیتمو مورد تأیید قرار گرفته است. به عنوان مثال سخنان مورد ادعای عاصف اقبال و شفیق مبنی بر زخمی شدن دستها، پاها و پهلوهایشان در اثر فشار زنجیرها در پرواز از افغانستان در یکی از اسناد گیتمو به نقل از افسری با عبارات ذیل مورد تأیید قرار گرفته بود: بسیاری از غل و زنجیرهای بسته شده به زندانیان در طی پرواز از افغانستان منجر به ایجاد خراشیدگیهای پوستی در آنها شده است. ما پیغامی به افغانستان فرستاده و در رابطه با این مشکل به آنها هشدار خواهیم داد.

در بیستم ژانویه ۲۰۰۲ کمیته بین‌المللی صلیب سرخ برای نخستین بار مجوز بازدید از گیتمو را دریافت کرد. سه نماینده آن، یورز بو اِگلای و پل بونارد و دکتر رد آرورابی نگرانیهای بسیاری را مطرح کردند که بعدها در یک یادداشت غیررسمی نیروهای رزمی انعکاس یافت. به عنوان مثال صلیب سرخ اشاره کرده بود که هیچ‌یک از بازداشت‌شدگان از محل بازداشت خود اطلاعی ندارند و به علاوه سرهم‌های قرمز و نارنجی در بسیاری از کشورهای عرب نشان از مرگ قریب‌الوقوع است. نویسنده بی‌نام و نشانِ یادداشت، خطاب به فرمانده ارشد چنین می‌نویسد: آیا باید به سکوت خود ادامه داده و آنها را بی‌اطلاع و هراسان نگه داریم؟ آی سی آر سی ترس فوق‌العاده آنها را مورد تأیید قرار داده است. چه سودی بر این کار مترتب است؟ چرا باید آنها را از آنچه که روی می‌دهد، بی‌خبر بگذاریم؟ بازداشت‌شدگان بر این گمانند که برای گلوله‌باران‌شدن اسیر شده‌اند. یادداشت همچنین می‌افزاید زندانیان به علت اجباری که در بیرون گذاشتن دستهایشان از پتو دارند، از یک خواب آرام بی‌بهره‌اند و نگهبانان آنها را بیدار می‌کنند و فرمانده کمپ باید کاهش شدت نور را در شب مد نظر قرار دهد و درباره فسخ سکوت اجباری زندانیان تصمیم بگیرد و در صورت ممکن امکان تراشیده شدن ریش زندانیان را نیز فراهم سازد.

بازدید صلیب سرخ پس از ملاقات با افسران ارشد کمپ ایکس ری، در ۲۱

ژانویه پایان یافت. برخی از مواردی که در صورت جلسه منعکس شده بود، بسیار تعجب‌آور می‌نمود. به عنوان مثال، یکی از این موارد شکایت زندانیان در رابطه با فقدان فضای خصوصی در هنگام استفاده از توالت بود. بنا بر مطالب انعکاس‌یافته در صورت‌جلسه، نگهبانها، زندانیان محصور در غل و زنجیر را به توالت برده و در آنجا دست‌بند دست چپ او را باز می‌کردند. اما دست راست به همراه دست‌بند توسط نگهبان نگه داشته می‌شد. به گفتهٔ مسؤولان این اقدام ناشی از نگرانی آنان از آزاد کردن هر دو دست زندانیان بود. هرچند درِ توالت باز می‌ماند و بازداشت‌شده حداقل از سوی یک نگهبان تحت نظر بود. مأموران نیروی رزمی از فشار روحی ناشی از این شیوه و همچنین شرم‌آور بودن آن برای زندانیان کاملاً آگاه بودند. همان‌طور که در صورت جلسه بدان اشاره می‌شود، مردان مسلمان در مقایسه با مردان غربی درخصوص امور شخصی خود حساسیت بیشتری دارند.

با اعطای برخی از امتیازات خاص به زندانیان از جمله صحبت کردن موافقت شده بود. اما سخن گفتن با صدای بلند و یا فریاد زدن، همچنان غیرمجاز تلقی می‌شد. مسؤولان با پذیرفتن اینکه برخی از زندانیان در طی روز به مدت چهار ساعت تمام در معرض آفتاب مستقیم هستند، خاطرنشان کرده بودند: به همان اندازه که نگران امنیت می‌باشند، درپی افراشتن پرده‌هایی برای ایجاد سایه نیز هستند. همچنین قرار شده بود که به زندانیان گفته شود، لباسهای نارنجی آنها فقط بدین معنی است که آنها زندانی هستند و قرار نیست که تیرباران شوند. به علاوه یکی از بازداشت‌شدگان نیز می‌توانست پای مصنوعی مصادره شده خود را بازپس گیرد. چراکه پس از بررسی مشخص شده بود که خطر امنیتی این کار بسیار ناچیز است. نهایتاً امریکاییان ملزم شده بودند که برای زندانیان زیرپوش فراهم کنند: قرار است برای هریک از بازداشت‌شدگان ۲ جفت شورت فراهم شود. هرچند در حال حاضر تنها شورت‌های سایز کوچک قابل دسترسی هستند و شورتهای بزرگتر سفارش داده خواهند شد.

هرچند درخواست بازداشت‌شدگان مبنی بر ورزش کردن در زمینهایی که کار ساخت و ساز در آنها در حال پیگیری بود رد شده بود، اما بر مبنای یکی از طرحهای ارائه شده از سوی صلیب سرخ، قرار شده بود که ترتیب چینش زندانیان در سلولها براساس تشابه ملیت و زبان آنها باشد. بسیاری از بازداشت‌شدگان میزان غذای خود را ناکافی خوانده و برای آنکه شکمهای خود را سیر کنند، درخواست یک تکه نان بزرگ کرده بودند. این درخواست نیز رد شده بود: بازداشت‌شدگان در حال حاضر سه وعده غذا دریافت می‌کنند، که کالری آن بالغ بر ۲۱۰۰ کالری است. ما در این رابطه با یک متخصص تغذیه مشورت خواهیم کرد. (براساس استانداردهای مربوط به رژیم غذایی ۲۱۰۰ کالری در هر روز برای بزرگسالانی با سایز متوسط و حتی غیرمتحرک ـ همانند زندانیان ـ حداقل کالری مورد نیاز است.)

موضوع مطلع ساختن زندانیان از محل بازداشتشان به بعد موکول شده بود: پس از دور نخست بازجوییها این تقاضا مد نظر قرار خواهد گرفت.

هنگامی که من در اکتبر ۲۰۰۳ به گیتمو رفتم، بسیاری از امور تغییر کرده بود. در می ۲۰۰۲ ساختمانهای محکمتر کمپ دلتا که همانند سایر ساختمانهای گیتمو توسط کلوج، براون و روت ـ بازوی ساخت و ساز شرکت هالی‌برتُن که دیک چنی، معاون رئیس جمهور بر آن ریاست می‌کند ـ ساخته شده بود، جایگزین کمپ ایکس ری شده بودند و تاک‌های نواحی گرمسیری، سلولهای خالی این کمپ را کاملاً پوشانده بود. (ساخت سلولها، سربازخانه‌ها و اتاقهای بازجویی، درآمد کلی هالی‌برتُن از گوانتانامو را در اواسط سال ۲۰۰۴ به صد و پنجاه و پنج میلیون دلار رسانده بود) و پس از گذشت تقریباً دو سال، گیتمو، کادر آن و زندانیانش سر و سامان یافته بودند.

ورود گزارشگران به گیتمو بسختی کنترل می‌شد و روزنامه‌نگاران در یک مُتل نظامی واقع در ساحل رو به باد خلیج گوانتانامو اقامت داشتند. یک آببند

ناپایدار تنها بنای موجود در این ساحل بود و تنها وسیله رفتن به ساحل روبه‌رو ـ که کمپ دلتا و سایر موارد مورد توجه را در خود جای داده بود ـ نوعی کشتی کوچک موسوم به فِری بود. یکی از دوازده کادر گیتمو، گزارشگران را در هر مصاحبه‌ای همراهی کرده و بر تمام گزارشها نظارت داشت و مسؤولیت روابط رسانه‌ای هر پنجاه بازداشت‌شده بر عهده یک سرباز بود.

من پیش از سوار شدن به هواپیمایی که از جکسون‌ویل فلوریدا عازم گیتمو بود، مجبور بودم تا مجموعه‌ای از مقررات الزام‌آور را امضا کرده و بپذیریم که تخلف از آنها منجر به اخراج از گیتمو و صدور حکم کیفری خواهد شد. براساس مقررات فوق هرگونه تلاش برای برقراری رابطه با بازداشت‌شدگان ممنوع بود و در صورت برقراری ارتباط از سوی آنان، ما فاقد حق پاسخگویی بودیم.

با گسترش دامنه تحقیقاتی در رابطه با گوانتانامو، بتدریج بدین نتیجه رسیدم که عملیات پابلیک افی‌یرز که از طریق آن ترتیب سفر من به گیتمو داده شده بود، با نحوه عملکرد کنت گریگوری پُتم کین کنت ـ که گفته می‌شد به منظور متأثر ساختن کاترین کبیر، روستاهای جعلی بسیاری را در اوکراین جنوبی بنا کرده بود ـ در اوکراین جنوبی وجوه مشترک فراوانی داشت و داستان گیتمو نظیر روستاهای پُتم‌کین با دقت تمام طراحی شده و بدترین جنبه‌های آن به طرز ظالمانه‌ای پنهان شده بود.

به خاطر می‌آورم که در آخرین صبح روز اقامتم در گیتمو، گروهبان یکم، تام گیومنسکی پنجاه و هفت ساله، از فراز یکی از تخته سنگهای آهکی و کم‌ارتفاع ساحل رو به بادگیتمو به سمت جنوب نگاه‌کرده و گفت: فیلم پپیلون و داستان فرار از جزیرهٔ فرانسوی ساحل ونزوئلا را به خاطر می‌آوری؟ چند روز پیش وقتی که به داستان آن فکر می‌کردم به ذهنم خطور کرد که بی‌شک اینجا جزیره شیطان است. گیومنسکی همانند اکثر امریکاییان شاغل در کمپ دلتا از یک زندگی کاملاً متمول جدا شده و به خلیج گوانتانامو آورده شده بود و

اساساً در حدود دو سوم از افسران و سربازان وظیفه گیتمو از اعضای گارد ذخیره و ملی و از دانشجویان، افسران تأدیبی و یا تجاری بودند که بدون اخطار قبلی و به منظور خدمت برای مدت ده‌ماه و یا یک‌سال، به گیتمو اعزام شده بودند. مأمورانی که من با آنها ملاقات داشتم، خانه‌های راحت خود در میشیگان و آرکانزاس را به سوی یکی از خوابگاههای کمپ تازه ساخته شده دلتا ترک گفته بودند. هریک از خوابگاهها در واقع یک کلبه کوچک پیش‌ساخته بود که میان هفت نفر تقسیم می‌شد و برای هریک از آنها کمد کوچکی در نظر گرفته شده بود که می‌توانستند اموال شخصی خود را در آن جای دهند. در خوابگاهی که به من نشان داده شد تنها چیزی که توجه مرا به خود جلب کرد، کتاب مقدس و کتابی از فروید با نام تمدن و ناخشنودیهای آن بود که در کنار بستر سربازان و بر روی چهارپایه‌ایی کوچک خودنمایی می‌کرد.

نگهبانان به مدت پنج روز در هفته و در شیفتهای هشت ساعته پشت سیم خاردارهای کمپ دلتا کار می‌کردند. اسکار مولرز، مأمور ۲۰ ساله‌ای از پُرتوریکو و متخصص در علوم کامپیوتری می‌گفت: کار ما سخت‌ترین کار دنیا نیست، اما باید به جزئیات توجه کرد و مسائل را تحت نظر داشت. با آنکه سیستم چرخشی نگهبانان میان بلوکهای مختلف مانع از شناختن بازداشت‌شدگان از سوی ما می‌شود، اما ما با آنها صحبت می‌کنیم. ما با بازداشت‌شدگان احساس همفکری می‌کنیم، زیرا آنها نیز انسان هستند. ما همواره سعی می‌کنیم که این رابطه را در حد یک رابطه کاری نگه داریم. به نظرم یکی از زندانیان سعی داشت که مرا با خواهر خود بدام بیندازد و به من می‌گفت که من به یک زن خوب مسلمان نیاز دارم. اما من علاقه‌ای به این موضوع نداشتم. مورِلز دربارهٔ یکی از زندانیانی که اعتصاب غذا کرده بود می‌گفت: او شبیه به اسکلت شده بود، اما آن‌طور که می‌گویند پس از آغاز تغذیه از راه بینی ۲۰ پوند به وزن وی اضافه شده است.

گریلون پیرسون ۲۲ ساله، یکی از سربازان ذخیرهٔ افریقایی ـ امریکایی توکِرمَن ارگانزاس بود. وی که دانشجوی پزشکی ورزشی بود و قصد داشت که روزی یک مربی فوتبال شود، معتقد بود که برخی از بازداشت‌شدگان گیتمو زبان انگلیسی را بهتر از آنها صحبت می‌کنند. وی می‌گفت ظاهراً بعضی از آنها از هویت رنگین‌پوستان آگاهند و به من می‌گویند که کونتا کینت جد من بوده است. آنها سعی دارند که کلماتی از زبان خود را به من بیاموزند. برخی از آنها واقعاً زیبا هستند. وی می‌گفت که برای انجام شغل خود تنها یک توجیه دارد و آن این است که این افراد تروریست هستند و اصولاً داشتن این ایده راسخ، که بودن آنها در گیتمو بی‌علت نیست، ضرورت دارد.

نگهبانان در شیفت استراحت خود می‌توانستند به اطراف بروند، اما تقریباً جایی برای رفتن نبود. محوطه مرکزی گیتمو که به منظور ارائه سرویس به خدمهٔ پایگاه دریایی این خلیج ساخته شده بود، دارای یک فروشگاه عمومی، یک مغازه سوغاتی، سه محل فروش فَست فود، یک سینمای صحرایی کوچک و یک رستوران جامایکایی ـ که به علت سرو مشروب تلخ جرک هاوس بدین نام خوانده می‌شد ـ بود. در پنج مایلی سمت شمال، یک میدان مین خنثی‌شده، یک حصار و سپس مرز ممنوع کوبا قرار داشت. دو اسکله کوچک نیز وجود داشتند که می‌شد با غواصی کردن در میان مرجانهای آن ساعت خوشی را سپری کرد. همچنین در فاصله کوتاهی از کمپ دلتا یک محل مناسب و جدید برای ورزش بوکس ساخته شده بود. تهیه غذای خام از فروشگاه نظامی ممکن بود، اما به علت کمبود اجاق مایکروویو در خوابگاهها، نگهبانها ترجیح می‌دادند که تقریباً همواره شام و نهار خود را از راهروهای غارمانند تهیه کنند. در زمان بازدید من، گفت‌وگو در هنگام صرف نهار به علت تلویزیونهای بسیار بزرگ پلاسما که سخنرانیها و کنفرانسهای مطبوعاتی دونالد رامسفلد را پخش می‌کرد، بسیار مشکل بود. ایستگاههایی نیز برای سرو بستنی رایگان در نظر گرفته شده بود.

یکی از درجه‌داران می‌گفت این امکانات به منظور سپاسگزاری از سهم ما در جنگ جهانی علیه ترور فراهم شده‌اند.

برای برقراری تماس تلفنی از گیتمو باجه‌های روبازی در نظر گرفته شده و به علت شرایطی که از سوی شرکت مخابراتی ال سی اِن فراهم شده بود، هزینهٔ تلفن به امریکا در هر دقیقه بالغ بر ۵۳ سنت می‌شد. تلفنهای همراه کاربردی نداشت و لینک‌های اینترنتی غیرقابل پیش‌بینی بود. دستگیری مأمور مسلمان گیتمو، کاپیتان جیمز یی و دو مترجم عربِ متهم به جاسوسی، در تابستان ۲۰۰۳، امکان تماس با افراد مورد علاقه را برای قوای رزمی مشترک دشوار کرده بود. چارلز مک‌پیک، که سابقاً در میشیگان به کار عمده‌فروشی گُل اشتغال داشت و به عنوان یک پلیس برای خدمت به کمپ دلتا فراخوانده شده بود، در توصیف مکالمات خود می‌گفت که من فقط می‌گویم: ماهیگیری خوب است. هوا گرم است و من مشغول برنزه کردن خود هستم. وی همچنین ارسال ایمل به صورت روزمره را کار دشواری می‌خواند. در گیتمو کامپیوترهای لبتاب همواره و نیز به هنگام ترک گیتمو مشمول بازرسی می‌شد. کاپیتان گِرجی لِنچِوین، که یک مرد متأهل سی و سه ساله بود و پیش از اعزام به گیتمو مدیریت فروش یک شرکت مک‌دونالد در وُرس اِستر ماساچوست را بر عهده داشت، می‌گفت: ممکن است که برخی از ما از زنان و همسران خود پیامها و یا تصاویری را دریافت کنیم که نخواهیم سایرین آن را مشاهده کنند.

لِنچِوین که پس از ترک خدمت کادر، در هشت سال قبل، همانند بسیاری از سربازان به منظور حفظ دستمزد بازنشستگی خود همچنان در لیست مأموران ذخیره باقی مانده بود، هرگز تصور نمی‌کرد که روزی برای خدمت به جایی نظیر گیتمو فراخوانده شود. وی می‌گفت: پس از بازگشت به خانه دربارهٔ استعفا و از دست دادن عنوان خود و یا پذیرفتن سفر دیگری همانند این سفر تصمیم خواهم گرفت. فراخوان مربوط به جنگ علیه ترور این انتخاب را به بسیاری از

خانواده‌های امریکایی تحمیل کرده است. لنجوین همچنین می‌گفت که می‌کوشد تا با بشاش نگه داشتن خود و احساس رسالت با شرایط فوق کنار آید. هرچند وی در مقایسه با دبیرستان خود در ماساچوست در کمپ دلتا احساس امنیت بیشتری می‌کرد، اما همانند پیرسون و مورلز پیامهای رامسفلد را از حفظ بود: این مردم از یک عزم فرهنگی راسخ و متفاوتی برخوردارند. و تنها فکر آنها هدایت یک اتوبوس مملو از مواد منفجره به سمت یک ساختمان است و معتقدند که خداوند به آنها گفته است که چنین کنند.

تصاویر مربوط به حادثه ۹/۱۱ درگیتمو به وفور مشاهده می‌شد. درگرمای تابستان هنگامی که نگهبانها از کامپیوتر کلبه بیدخورده خود برای ارسال ایمل استفاده می‌کردند، تصویری از برجهای دوقلوی مرکز تجارت جهانی به همراه این سؤال بر صفحه مانیتور آنها ظاهر می‌شد: نیویورک را به خاطر می‌آورید؟ اطلاعات را فاش نکنید! چراکه دشمن می‌تواند از آن برای کشتن تعداد بیشتری از قوای امریکایی و مردم بی‌گناه استفاده کند. سایرتصاویر به شنهای رنگ‌شده یک باغ سنگ شباهت داشتند که واحدهای اعزامی با دیدن آن، سفر مأموریتی خود را به خاطر می‌آوردند. یکی از مبسوط‌ترین تصویرها تصویری از برجهای دوقلو بود که در میان نشانهای ستاره و مدالهای افتخار پوشیده شده بود. این تصویر توسط اعضای شرکت پلیس نظامی ۲۴۰ در پایان مدت اقامتشان، در آگوست ۲۰۰۳، طراحی شده و مزین بدین جمله بود: ما برای دفاع از آزادی در اینجا هستیم. در بالای درب اصلی کمپ دلتا پرچمی بود که شعار عملیات آزادی پایدار را در بر داشت: قیام شرافت برای دفاع از آزادی و قرار شده بود که هرگاه دو تن از اعضای نیروی رزمی مشترک به یکدیگر برخورد کردند، تشریفات خاصی را بجا بیاورند. بدین ترتیب که پس از احترام نظامی به یکدیگر، یکی از دو سرباز بگوید: قیام شرافت! و دیگری سریعاً پاسخ دهد: برای دفاع از آزادی. و در واقع ارتش ایالات متحده امریکا سعی داشت تا بدین ترتیب از اخلاقیات

دفاع کند.

اندکی پیش از بازدید ما از سمت رو به دریای زندان، مسؤولان کمپ یک بارِ عصرانه را افتتاح کرده و آن را کلوب بازمانده نامیده بودند. این بار امکان تماشای غروب خورشید در کنار نوشیدن یک آبجوی جاماییکایی را فراهم می‌ساخت. در همین بار بود که برخی از نگهبانان دربارهٔ بحرانی که کانون خانوادگی آنها را تهدید می‌کرد، با من سخن گفتند. نگهبانان اغلب برای دلداری ترجیع‌بندی را با مضمون ذیل در میان خود تکرار می‌کردند: شاید این کار سخت باشد، اما دیگر عراق که نیست.

اما با توجه به آنچه که می‌دیدم، زندگی یک بازداشت‌شده بمراتب غیرقابل تحمل‌تر از زندگی ملالت‌آور و تنهای یک نگهبان بود. حصار پیرامون کمپ دلتا را با برزنت‌های سبزرنگ و ضخیمی پوشانده بودند، با آنکه این پوشش سبز محوطه داخل را از نفوذ گرما و گرد و خاک نافذ گیتمو محافظت می‌کرد، اما مشاهده اقیانوس آبی و براق را نیز غیرممکن می‌ساخت. هرچند حتی بدون برزنت‌ها نیز اکثر بازداشت‌شدگان فرصتهای اندکی را برای مشاهده این منظره در اختیار داشتند. بیشترین توقعی که آنها می‌توانستند در قبال رفتار رضایت‌بخش و همکاری با بازجویان خود داشته باشند، این بود که پنج روز در هفته و هربار به مدت ۲۰ دقیقه به همراه یکی از بازداشت‌شدگان، به یک محوطه کوچک سربسته هدایت شده و پس از دوش گرفتن لباسهای خود را تعویض کنند. زندانیان ناآرام تنها دو روز در هفته از چنین امتیازی برخوردار می‌شدند. مأموری از آرکانزاس یکی از سلولهای کروی شکل و خالی را به من نشان داد و زمانی که از وی پرسیدم آیا پس از چند روز، زندانی و لباس او کاملاً خیس نخواهد شد؟ شانه‌های خود را با بی‌قیدی بالا انداخت.

سلولهای استاندارد کلوج، بران و روت جعبه‌های فلزی ازپیش ساخته شدهٔ سبزرنگی بودند که مساحت آنها اندکی بیشتر از یک تختخواب بزرگ بود: ۵/۶

فیت مربع ـ معادل ۵/۲ متر مربع. تجهیزات داخل سلول شامل یک تخت فلزی، به عرض ۲/۵ فیت و یک توالت آسیایی ـ سوراخی در زمین ـ بود که دقیقاً روبه‌روی پنجره مشبک درب سلول قرار داشت و این در حالی بود که در هر ۳۰ ثانیه، یک نگهبان از کنار هر سلول عبور می‌کرد و برخی از آنان نیز زن بودند. نزدیک توالت یک شیر آب قرار داشت. این شیر به قدری کوتاه بود که زندانیان برای استفاده از آن مجبور به زانو زدن می‌شدند و از درون آن آب ولرمی می‌آمد که نمک زدایی شده و همانند همه آبهای گیتمو زرد رنگ بود. در این میان پنتاگون مدعی بود که علت ارتفاع کم شیرها پاسخگویی به نیاز شست‌وشوی پای مسلمانان است.

البته در زندانهایی با ضریب امنیتی بالا، سلولهایی با این اندازه، غیرمعمول نیستند. اما معمولاً در بسیاری از ممالک، زندانیان ـ و حتی زندانیان محکوم به مرگ ـ می‌توانند ساعاتی از روز را در محیط بازتری گذرانده و با سایر زندانیان معاشرت کنند. همچنین آنها به طور معمول در دسترسی به تلویزیون، کتابها، موزیک، وسایل مورد نیاز نامه‌نگاری و ملاقاتهای پی‌درپی محدودیتی ندارند.

اما در گیتمو هرچند هیچ‌یک از بازداشت‌شدگان محکوم به جنایت نبودند، مع‌هذا به دلیل ضریب امنیتی بسیار بالا، اجازه نداشتند که حتی یک فنجان داشته باشند. بدین‌ترتیب هر بار که می‌خواستند آب بنوشند باید خم شده و از شیر می‌نوشیدند. یک تشک نازک، یک پتو، یک دست لباس نارنجی شامل یک تی‌شرت، شورت و شلوارهای بوکس، یک مسواک، صابون، شامپو، یک کلاه نماز، یک حصیر و یک نسخه از قرآن مجید، مجموع اقلامی بود که در اختیار آنها قرار داده شده بود. سلولها فاقد امکانات تهویه مطبوع بود و تنها هنگامی که درجه هوای داخل به ۸۶° فارنهایت و یا ۳۰° سانتیگراد می‌رسید، نگهبانان اجازه می‌یافتند که پنکه‌های سقفی را روشن کنند، البته فقط در کریدورها و نه در درون سلولها، همچنین چراغها در سرتاسر شب روشن می‌ماند.

کادر پابلیک افی‌یرز با تکرار سخنان رامسفلد مبنی بر اینکه شرایط حاکم بر گیتمو انسانی است، بشدت بر این حقیقت که با در نظر گرفتن الزامات سخت اسلام، صرفاً غذای حلال در اختیار زندانیان قرار می‌گیرد، تأکید داشتند و همچنین خاطرنشان می‌کردند که بر روی هر تختخواب پیکانی حکاکی شده است که جهت مکه را ـ که مسلمانان باید در هنگام نماز بدان رو کنند ـ به بازداشت‌شدگان نشان می‌دهد. اما از نظر کسانی که شرایط گیتمو را تجربه کرده بودند، توقیف نامشخص در چنین مکانی در نوع خود نوعی تنبیه ناملایم و خشن بود. غذا ـ که در روز حضور من در آشپزخانه گیتمو، یک املت تهوع‌آور بود ـ باید به تنهایی صرف می‌شد. رسول می‌گفت: زمان می‌گذشت و ما ساعتها به گوشه‌ای خیره می‌شدیم. عمر ما تباه می‌شد و بارقه امید در چشمها خاموش شده بود. کسی سخن نمی‌گفت: هنگامی که همقطاران انگلیسی‌زبان رسول در سلولهای مجاور قرار می‌گرفتند، تنها دلخوشی آنها گفت‌وگو دربارهٔ غذا بود و آنها اغلب با یادآوری خاطرات خود در رابطه با یک غذای بخصوص در خوردن یک بشقاب از آن با یکدیگر سهیم می‌شدند.

من پس از بازدید از آشپزخانه‌های کمپ دلتا متوجه محدودیتهای موجود شدم. بازداشت‌شدگان سه بار در هفته برای نهار املت داشتند و دو هفته در میان بازرسی شده و سازگارترین آنها به عنوان جایزه غذایی را دریافت می‌کرد که آشپزها آن را سور می‌نامیدند. سور در یک سینی استیروفوم سرو می‌شد و شامل یک هاموس کوچک (غذایی مرکب از نخود، سیر و روغن)، خرما و سالاد بود. در سال، یک بار، همزمان با عید مسلمین، به زندانیان باقلوا داده می‌شد. رسول می‌گفت: حرفهای ما اغلب تکراری بود و ما معمولاً از یکدیگر می‌پرسیدیم که فلان جوک یا داستان خنده‌دار را شنیده‌اید و پاسخ می‌شنیدیم که بله پنج بار. به گفته رسول گاهی اوقات آنها را نزد یک روانپزشک می‌بردند، اما پاسخ وی به هر شکایتی یکسان بود و معمولاً پروزاک تجویز می‌کرد.

احتمالاً مذهب برای برخی از بازداشت‌شدگان حکم مسکن را داشت. بازدید من از گیتمو اندکی پیش از ماه رمضان واقع شد؛ ماهی که برای مسلمین مقدس است و در یک کشور اسلامی حتی بی‌اعتقادترین مسلمانان نیز از فجر تا هنگام غروب از خوردن و آشامیدن امساک می‌کنند. آشپزهای شرکت پتاد از لاس‌وگاس می‌گفتند که آشپزخانه‌های کمپ برای سازگار شدن با این ماه ترتیبات خاصی را اتخاذ کرده‌اند و قرار شده است که وعده‌های غذایی در طی ساعت تاریکی سرو شوند. اما ۲۰ درصد بازداشت‌شدگان که بیشتر از ۱۲۰ نفر می‌شدند درخواست کرده بودند که صبحانه خود را به شیوهٔ معمول دریافت کنند. با این تفاسیر ظاهراً بسیاری از افرادی که بر طبق ادعای بازداشت‌کنندگان خود، به عنوان یک بنیادگرای مسلمان وارد زندان شده بود، در آنجا ایمان و اعتقاد خود را از دست داده بودند.

در واقع یک زندانی مسلمان در هر حادثه‌ای کمک روحی چندانی را از مسؤولان کمپ دریافت نمی‌کرد. هنگامی که کاپیتان جیمز یی ـ روحانی مسلمان ـ دستگیر شده و با توجه به اسنادی که به شیوه‌ای اغواکننده، رده‌بندی شده بودند، در ماه سپتامبر، به زندان نظامی افکنده شد، هیچ‌کس جایگزین وی نشد. وی پس از ماهها زندانی انفرادی در یک بازداشتگاه در جنوب کالیفرنیا، نهایتاً از هر گونه نقض عهد امنیتی تبرئه شد و این در حالی است که برطبق کنوانسیون ژنو زندانیان در عمل به مذهب خود کاملاً آزاد هستند و این حق را دارند که از میان خود رهبران دینی برگزینند. اما نیروی رزمی آمادگی پذیرفتن این موضوع را نداشت و پس از جیمز یی وظایفی که وی در قبال مسلمانان اسیر داشت به روحانی ارشد نیروهای رزمی، سرهنگ استیو فیهان واگذار شد.

من از سرهنگ فیهان ـ که جثه‌ای تنومند و سری طاس داشت و مدت ۱۹ سال بود که در خدمت نیروی رزمی بود ـ در رابطه با ایمان شخصی وی سؤال کردم و او در پاسخ گفت که از گروه محافظه‌کاران کلیسای بپ‌تیست جنوبی است

(فرقه‌ای از مسیحیان) و معتقد است که کتاب مقدس (انجیل) لفظ به لفظ درست است و جهان در هفت روز آفریده شده است. وی همچنین ایمان داشت که بدون اعتقاد به مسیح، پذیرش او و داشتن ایمان، رسیدن به رهایی غیرممکن است. بدین‌ترتیب به زعم مردی که مسؤول آرامش روحی بازداشت‌شدگان بود، آنها گرفتار لعنت جاودان خداوند بودند.

بیمارستان کمپ ایکس ری در چادرها استقرار یافته بود و کادر آن پرمشغله بودند. در قندهار جراحتهای ناشی از اصابت تیر و گلوله‌های انفجاریِ اسرا، بدرستی درمان نشده بود. بنابراین در گیتمو پزشکان باید اعضای فاسد را قطع کرده و جراحتهای عفونی را درمان می‌کردند. هیچ‌یک از زندانیان پروازِ سومِ قندهار، نمی‌توانستند راه بروند و همانند کسانی که به نخستین بازجوییها رفته بودند از هواپیماهای خود، با پای بسته به درون گارنی‌ها تخلیه می‌شدند.

بیمارستانی که من آن را دیدم از فولاد و بتن ساخته شده و مجهز به سیستم تهویه مطبوع بود. این بیمارستان در واقع پناهگاهی بود که دیوارهای آن از شدت گرمای بیرحم مناطق حاره رنگ باخته بود. گفته می‌شد که اطاق عمل آن با اتاق عمل بیمارستانهای امریکا برابری می‌کند. علاوه بر اتاق عمل، سه اتاق عمومی دیگر و یک یونیت دندانپزشکی نیز به چشم می‌خورد. پزشکان گوانتانامو تقریباً تمام وقت خود را صرف درمان انواع جراحتهای روحی می‌کردند؛ جراحتهایی که ناشی از اصابت گلوله‌های انفجاری نبود، بلکه حبس نامعین و طاقت‌فرسا آن را به وجود آورده بود. در سال ۲۰۰۲ چندین مورد سل گزارش شده بود اما یک‌سال بعد تنها اپیدمی شایع در میان زندانیان افسردگی روحی بود.

در سمت راست محوطه رسپشن بیمارستان یک یونیت فیزیوتراپی مشاهده می‌شد که با ماشینهای مخصوص و زیادی تجهیز شده بود. در زمان بازدیدِ من از گیتمو تنهامریض این یونیت مردی بود که در ژانویه ۲۰۰۳ خود را با کمک یک

ملافه در داخل سلولش به دار کشیده و پیش از آنکه نگهبانها بتوانند او را پایین بیاورند به کما رفته و دچار یک ضایعه جبران‌ناپذیر مغزی شده بود. وی برای مدت سه ماه و نیم فاقد هوشیاری بود و پس از آن نیز هرچند توان صحبت کردن خود را بازیافته بود، اما بدون کمک قادر به راه رفتن نبود. دومین مقام ارشد بیمارستان، دکتر لویس لاک، که یک فرمانده جراح از نیروی دریایی بود، معتقد بود که وی برای بقیه عمر نیازمند یک مراقبت دایم است.

در بخش اعصاب کمپ، یک مرد جوان به تخت خود زنجیر شده و از طریق یک لوله شکمی که از سوراخ بینی او گذرانده شده بود، با حریرهٔ ذرت ویتامینه و پروتئینه تغذیه می‌شد. در زمان بازدید من از کمپ او پنجاه روز بود که چیزی نخورده بود و از آغاز تغذیه لوله‌ای چهار هفته و نیم می‌گذشت. دکتر لاک با یک دقت بالینی می‌گفت که او دقیقاً به مدت صد و چهل و هشت وعده از خوردن غذا پرهیز کرده است و از نظر او، بیمار لوس و ننری است که همانند بچه‌های کوچک، زمانی که به هدف خود نمی‌رسند، غذای خود را لگدکوب می‌کند. لاک، جمله فوق را با یک خشم آنی بیان کرد و در پاسخ به این سؤال که چرا این‌قدر از بیمار خود شاکی است، اظهار داشت که مترجم نمی‌تواند برای غذا نخوردن وی هیچ علتی بیابد و گذشته از اینها هرآنچه که او نیاز دارد، اکنون آماده است. من در ادامه علت بسته بودن دست و پای وی را جویا شدم و لاک در پاسخ گفت که نمی‌خواهد هیچ یک از سربازان وی مورد حمله واقع شده و یا آسیب ببینند. هرچند پاسخ دکتر لاک به این سؤال که ـ آیا هیچ‌یک از کادر پزشکی قبلاً مورد حمله قرار گرفته‌اند ـ منفی بود. در هر حال بیمار دکتر لاک پس از آغاز تغذیه اجباری ۱/۶ پوند وزن اضافه کرده بود.

تلاش برای خودکشی از سوی زندانیان که تا پایان سپتامبر ۲۰۰۳ رسماً ۳۲ مورد بود، اخیراً کاهش یافته بود. هرچند این نتیجه محصول محدود کردن تلاشهایی بود که زندانیان برای دار زدن خود به کار می‌بستند. ظاهراً شرایط

گیتمو زندانیان را به طغیان وا می‌داشت؛ طغیان آسیب رساندن به خود، آن هم از نوع بسیار نادر: خودآزاری ریاکارانه یا اِس‌آی‌بی رئیس بهداری، کاپیتان استفن ادموندسون، می‌گفت: این بدین معناست که روحیه اشخاص به گونه‌ای است که حقیقتاً خواهان نابودی خود نیستند، بلکه فکر می‌کنند که با بستن یک بند به گردن خود می‌توانند رفتار بهتری دریافت کرده و یا حتی آزاد شوند. ادموندسون تصدیق می‌کرد که بسیاری از اِس‌آی‌بی‌ها از جمله افرادی بودند که احتمال خودکشی آنها گزارش شده بود. وی همچنین می‌گفت: با گذشت زمان، معنی ریاکارانه این اقدام برای ما آشکارتر می‌شود. در شش ماه گذشته، چهل مورد از چنین رویدادهایی گزارش شده بود، تقریباً دو مورد در هر هفته. (در ژوئن ۲۰۰۴ همزمان با نگارش این کتاب، سخنران گیتمو، سرهنگ دوم لیون سامپتر در ایملی به من گفت که میزان خودکشی از دو مورد به سی و چهار مورد رسیده است.) وی می‌گفت: آخرین تلاش برای خودکشی مربوط به ژانویه ۲۰۰۴ است و به همین علت، هم نیروی محافظتی و هم کادر درمانی ما برای جلوگیری از وقوع چنین اقداماتی با تمام توان وارد عمل شده‌اند. همچنین بر مراقبتهای روحی تأکید بسیاری می‌شود.

به زعم دکتر ادموندسون، احتمالاً، بسیاری از زندانیان پیش از آنکه اسیر شوند، فاقد سلامت روانی بودند و بازداشت آنها فقط یک فاکتور تشدیدکننده و تأثیرگذار بود و در کل نمی‌شد که تنها بر آن انگشت گذاشت. آیا دریافت اخبار بد از خانه توسط نامه نیز می‌توانست تأثیرگذار باشد؟ من با در نظر گرفتن اینکه نامه‌های بازداشت‌شدگان پیش از رسیدن به دست آنها از طریق صلیب سرخ، حتماً در معرض سانسور نظامی قرار می‌گیرد و این امر مستلزم صرف زمان بسیاری است، از دکتر ادموندسون سؤال کردم که آیا زندانیان اجازه استفاده از تلفن را دارند و او درحالی‌که قیافه خود را درهم می‌کشید، پاسخ داد که من تلفن در اختیار آنها قرار نمی‌دهم.

در کنفرانس بین‌المللی سن آنتونیو، من پروفسور دریبال متییوز، روانپزشک فورن‌سای دانشگاه هاوایی را، که پنتاگون در سال ۲۰۰۳ از وی خواسته بود تا به منظور بررسی مشکلات روانی بازداشت‌شدگان و روان‌درمانیهای معمول کمپ، به مدت یک هفته به گوانتانامو سفر کند، یافتم. برخلاف گزارشگران که باید پیش از سوار شدن به هواپیمای نظامی عازم گیتمو، مدارکی را امضا کرده و نسبت به عدم صحبت با زندانیان متعهد می‌شدند، پروفسور متییوز ساعتها با زندانیان سخن گفته بود.

به زعم وی، رفتار خودآزارانه وابسته به رده‌بندی روانپزشکی نبود و پنتاگون نمی‌باید چنین می‌کرد. به گفته وی اقدام به خودکشی می‌توانست دلایل بسیار متفاوتی داشته باشد، و تلاش برای تفکیک اقدام جدی از تظاهر به این کار، امر بسیار پرمخاطره‌ای بود و وظیفه تشخیص نوع بیماری در هر دو مورد و در تمام موارد خودکشی و اینکه چرا شخصِ بخصوصی سعی می‌کرد زندگی خود را بگیرد، بر عهده روانپزشک بود. وی همچنین معتقد بود که در گیتمو تشخیصهای این‌چنینی از شرایط معمول دشوارتر است؛ چراکه تفاوت فرهنگی موجود میان اسرا و پزشکان، پرستارها و نگهبانان بسیار محرز است. وی می‌گفت در مواردی که اقدام برای خودکشی با دارو مهار نشود، پزشک باید بکوشد تا با برقراری رابطه صمیمی، بیماران را درمان کند و در گیتمو موانع موجود بر سر راه ایجاد این صمیمیت، بسیار قابل ملاحظه‌اند. اگر رده‌بندی گیتمو از اقدام به خودکشی، رو در روی یک پیش‌زمینه گسترده بیماری روحی و بخصوص افسردگی قرار نمی‌گرفت، می‌توانست متقاعدکننده‌تر باشد. به‌گفته ادموندسون داروهایی که اغلب برای بازداشت‌شدگان تجویز می‌شدند، پروزاک و یا سایر قرصهای مشابه روان‌گردان بودند و بیش از یک پنجم زندانیان کمپ دلتا از آنها استفاده می‌کردند. ساختمان سلامت روانی گیتمو شامل سی و پنج سلول

بود و چهار سلول مجهز به امکاناتی بودند که مانع از آسیب رساندن زندانیان به خود می‌شدند. شفیق رسول می‌گفت: برخی از بیماران این بلوک مدفوع خود را به در و دیوار می‌کشیدند و این عده به هنگام ورود به گیتمو چنین نبودند و در آنجا سلامت روانی خود را از دست داده بودند.

کمیته بین‌المللی صلیب سرخ از اواخر تابستان ۲۰۰۲ نگرانی خود را در رابطه با سلامت روانی زندانیان گیتمو اعلام کرده بود. در جلسه ۹ سپتامبر، نماینده صلیب سرخ دانیل کاولای، با سرتیپ ریک‌بکاس ـ شخصی که بعدها فرماندهی کمپ دلتا را بر عهده گرفت ـ گفته شده بود که ۵۳ تن از بازداشت‌شدگان مشاوره روانی دریافت می‌کنند. کاولای همانند مسؤولان پیش از خود از بکاس درخواست کرده بود که با جمع کردن زندانیان همزبان در کنار هم از میزان استرس آنان بکاهد، اما درخواست وی نیز رد شده بود. (در این رابطه عاصف اقبال می‌گفت که وی مدت ۵ ماه از اسارت خود را در میان زندانیانی سپری کرده بود که همگی از اهالی چین بودند و به زبان انگلیسی سخن نمی‌گفتند.) یک‌سال پس از بازدید کاولای، صلیب سرخ بین‌الملل، که معمولاً به علت به خطر افتادن موقعیت ممتاز خود در دسترسی به کمپهای زندان به انتقاد صریح از آنها تمایلی نداشت، در یک اقدام غیرمعمول، رسانه‌ها را از نگرانیهای خود مطلع ساخت. در این راستا سخنگوی آن، فلورین وستفال، اظهار داشت: ما مواردی را مشاهده کرده‌ایم که حاکی از بدتر شدن هولناک سلامت روانی زندانیان است. آنها هیچ ایده‌ای دربارهٔ سرنوشت خود نداشته و برای مراجعه به هرگونه مکانیسم شروع هیچ راهی را نمی‌یابند. اسارت آنها در گوانتانامو ادامه می‌یابد و آنها در رابطه با آنچه در حال روی دادن است، هیچ نظری ندارند. ما نگران این هستیم که فشار بر آنها بسیار جدی‌تر شود.

دریپال متییوز، که تجربه بسیار طولانی از کار کردن در زندانها داشت، به نتیجه مشابهی دست یافته بود. به گفته وی هرچند در اماکن تأدیبی استرس وارد بر

زندانیان بسیار بالا است ـ فقدان حریم شخصی و ورزش، مجاورت اجباری با سایر زندانیان و نگهبانها و احتمال خشونت ـ اما گیتمو به واسطه محرکهای تنش‌زا و غیرقابل باور خود یک زندان مضاعف محسوب شود. در سایر زندانها، زندانیان اغلب از امکان پرداختن به پروسه و مشاوره قانونی برخوردار شده و اگر مجرم شناخته شوند، از مدت حبس خود مطلع می‌شوند. اما در گوانتانامو زندانیان نه تنها مدت حبس خود بلکه حتی علت آن را نیز نمی‌دانند. سایر زندانیان معمولاً با اعضای خانواده خود دیدار می‌کنند، اما ساکنان کمپ دلتا تقریباً به طور کلی از جامعه منزوی شده‌اند. او همچنین معتقد بود که در اغلب زندانها روابط میان زندانیان و نگهبانها مشخص است. اما زندانیان و نگهبانهای گیتمو از دو دنیای کاملاً متفاوت می‌باشند و به واسطه یک شکاف عمیق فرهنگی از یکدیگر جدا شده‌اند. پس از آنکه متییوز تمام موارد فوق را در گزارش رسمی خود برای پنتاگون منعکس ساخت، دیگر از وی برای بازدید مجدد از گیتمو دعوتی به عمل نیامد.

استوار، آنتونی مندز، فرمانده کمپ دلتا و مسؤول امنیت و رفاه زندانیان و متصدی اصلاحات کادر نظامی، با ۲۶ سال تجربه، سهواً، تشخیص متییوز را مورد تأیید قرار داد. به گفته وی در زندانهای عادی، کارکنان تلاش می‌کنند که بین زندانیان و نگهبانها رابطه ایجاد کنند؛ اما در کمپ دلتا ما این کار را منع کرده‌ایم و به منظور جلوگیری از توسعه چنین روابطی، نگهبانان مربوط به هر بلوک، به طور روزانه، تعویض می‌شوند و در صورت مشاهده هر علامتی که بیانگر نزدیک شدن یک نگهبان به یک زندانی باشد، فوراً اقدامات لازم اتخاذ می‌شود. در امریکا فلسفه ما به نوعی احیای این امر است، اما در اینجا هدف و رسالتمان چیز دیگری است.

جیمز میک از گاردین، در اواخر سال ۲۰۰۳، در دره اسوات با یک نانوای ۲۳ ساله با نام شاه محمد، مصاحبه کرد که چهار بار سعی کرده بود با پوشاندن

شبکه‌های تورمانند سلول، خود را خفه کند. در ابتدا به نظر می‌رسید که وی دلیلی برای این کار نداشته است و صرفاً به علت نگرانی خود از سلامتی مادرش و سایر تنشهای مربوط به خانه، اقدام به خودکشی کرده است. اما بعدها مشخص شد که تلاش وی برای خودکشی از زمانی آغاز شد که بی‌هیچ تفسیری برای مدت یک‌ماه به یک سلول تنبیهی مهر و موم‌شده، انتقال یافت. براساس گفته‌های محمد به میک آنجا هیچ پنجره‌ای نبود. چهاردیوار بود و یک سقف از قلع، یک لامپ روشن و یک دستگاه تهویه مطبوع. آنها دستگاه تهویه را روشن می‌گذاشتند و هوا بسیار سرد بود و تا صبح پتوی مرا می‌بردند و عصر بازپس می‌دادند. به گفتهٔ وی نگهبانها بالاجبار به او یک داروی روانگردان تزریق می‌کردند: من امتناع می‌کردم، آنها هفت یا هشت نفر را آورده و مرا نگه داشته و دارو را به من تزریق می‌کردند. پس از تزریق من نمی‌توانستم پایین را ببینم، نمی‌توانستم بالا را ببینم. نمی‌توانستم فکر کنم یا کاری انجام دهم. آنها فقط به من می‌گفتند: مغز تو کار نمی‌کند. محمد که در اعمال تروریستی هیچ‌گونه دخالتی نداشت، یکی از نخستین زندانیانی بود که آزادی خود را بازیافت.

در بازدیدی که از کمپ دلتا داشتم، من فقط توانستم که یک نگاه اجمالی به بازداشت‌شدگان بیندازم. سایه‌ها در مسیر سیمهای خارداری که توسط برزنت پوشیده شده بودند، تکان می‌خوردند. همان‌طور که کاپیتان لنجوین می‌گفت: کمپ منظم به نظر می‌رسید، و درست همانند یک زندان شهری هیچ داد و فریادی از آن به‌گوش نمی‌رسید. سکوت حاکم بود و شاید گرمترین ساعت روز بود؛ اما همان‌طور که به سمت دروازه اصلی می‌رفتیم، برای یک لحظه سکوت حاکم بر کمپ درهم شکست و از گوشه‌ای صدای هیس‌هیس آمد: دروغگوها! دروغگوها! نازی‌های دروغگو! دو تن از همکاران گزارشگر من نیز در آنجا حضور داشتند. من پرسیدیم آیا از صفتی که به شما نسبت داده شد، ترسیدید؟ مندز با دهان بسته خندید و گفت: از سخن بازداشت‌شدگان یا مأموران خود؟

برای ایجاد یک احساس دلنواز هر اقدامی صورت گرفته بود. اما من بعدها متوجه شدم که گیتمو از ویژگی بسیار متفاوتی نیز بهره‌مند است. شفیق رسول می‌گفت: در کمپ دلتا فقط یک قانون اهمیت دارد و شما مجبور هستید که فقط از آنچه که مأموران امریکایی می‌گویند، اطاعت کنید. هزینه نافرمانی بسیار سنگین خواهد بود. یکی از اسناد درونی گیتمو با عنوان استانداردهای رفتاری بازداشت‌شدگان، صحت سخنان شفیق را مورد تأیید قرار می‌داد. این سند با عبارت فوق آغاز می‌شد: موارد ذیل استانداردهایی است که بازداشت‌شدگان در هر زمانی ملزم به اطاعت از آن می‌باشند. عدم اطاعت از استانداردها، تنبیه سخت نیروهای امنیتی ایالات متحده امریکا را در پی خواهد داشت. بر طبق دو قانون نخست زمان صرف غذا ۳۰ دقیقه و زمان شست‌وشو ۵ دقیقه بود و بازداشت‌شدگان مقطوع‌العضو برای دوش گرفتن یک فرصت ۱۰ الی ۱۵ دقیقه‌ای در اختیار داشتند.

در قوانین بعدی شدت عمل بیشتری لحاظ شده بود.

۳) بازداشت‌شدگان به هیچ یک از پرسنل امنیتی ایالات متحده امریکا و یا سایر بازداشت‌شدگان توهین نخواهند کرد.

۴) بازداشت‌شدگان همواره ملزم به تبعیت از اوامر نیروهای امنیتی ایالات متحده امریکا خواهند بود.

۵) مأموران همواره از حق تفتیش سلولهای بازداشت‌شدگان برخوردار می‌باشند.

۶) بازداشت‌شدگان اذیت نخواهند کرد، به ستوه نخواهند آورد، آسیب نخواهند رساند و همچنین حق دخالت در امور امنیتی یا اجرایی بازداشت را نخواهند داشت.

۷) بازداشت‌شدگان حق لمس کردن پرسنل امنیتی ایالات متحده امریکا و یا سایر بازداشت‌شدگان را نخواهند داشت؛ همچنین آب دهان انداختن و یا پرتاب

هرگونه وسیله‌ای ممنوع خواهد بود. در صورت مشاهده هرگونه شیء غیرمجاز در سلول یا اطراف آن، بازداشت‌شدگان پیش از هرگونه اقدامی، قوای امنیتی ایالات متحده امریکا را مطلع خواهند ساخت.

۸) بازداشت‌شدگان سکوت را تا حد یک گفت‌وگوی آرام رعایت خواهند کرد و یک بازداشت‌شده هرگز حق فریاد زدن و یا سرکشی را نخواهد داشت. بازداشت‌شدگان هرگز با محوطه‌های اطراف سلول خود ارتباط برقرار نخواهد کرد.

۹) بازداشت‌شدگان همواره و به ترتیب زیر اقلام رفاهی خود را در مقابل سلول خود در معرض دید نگهبانها قرار خواهند داد:

الف ـ صابون

ب ـ کفش حمام

ج ـ خمیر دندان

د ـ مسواک

ه ـ دستمال کاغذی

و ـ بطری آب

در سه قانون بعدی به ترتیب به بازداشت‌شدگان اجازه آویختن دستمال کاغذی در مقابل پنجره سلول ـ برای جلوگیری از ورود نور خورشید ـ ۱۵ دقیقه ورزش دوبار در هفته و آویختن قرآن از دیوارهای سلول داده شده بود و آخرین قانون و شاید شیطانی‌ترین قانون عبارت بود از:

نیروهای امنیتی ایالات متحده امریکا در صورت لزوم از حق تغییر استانداردها و یا نادیده گرفتن موقت آنها برخوردار خواهند بود.

مسلماً سخنران پابلیک افی‌یرز گیتمو هرگز جزئیات تنبیه قید شده در مقدمه سند را فاش نخواهد ساخت. سرهنگ دوم سامپتر در ایملی که برای من فرستاده بود، متذکر شده بود که هرگز در رابطه با جنبه‌های اجرایی

رسالت جی‌تی‌اِف بحث نخواهد کرد. بدین ترتیب ما باید بناچار بر گزارشهای تهیه شده از بازداشت‌شدگان آزادشده که یکی از برجسته‌ترین مشخصات آن، درصد بالای تأیید متقابل آن بود، اعتماد می‌کردیم. بر اساس این گزارشها در برخی از مواقع زندانیانِ متهم به نقض قوانین کمپ دلتا، به سلول انفرادی منتقل می‌شدند. همچنین این گروه از زندانیان اغلب از سوی گروه تنبیهی گیتمو موسوم به اِرف یا نیروی واکنش شدید، مورد ضرب و شتم قرار می‌گرفتند. (در برخی از گزارشها، این گروه، نیروی واکنش درونی نامیده شده بود هرچند عنوان نخست ظاهراً فراگیرتر بود و در مکاتبات من با سامپتر نیز اصلاح نشده بود.) به گفته شفیق رسول این حملات به حدی برای بازداشت‌شدگان عادی بود که برای آن فعل جدید ارف شدن را اختراع کرده بودند. توضیحات طارق درگل، یکی از کامل‌ترین توصیفات ارائه شده در این زمینه بود. وی می‌گفت: آنها من و سلولم را دوبار تفتیش کرده و وسایلم را زیر و رو کرده بودند. به قرآنم و خودم بی‌حرمتی کرده بودند و اکنون می‌خواستند که به منظور تحریک من این کار را مجدداً تکرار کنند. من نپذیرفتم چرا که اگر در مقابل هر کاری تسلیم شوی، به یک انسان منفعل و احمق مبدل خواهی شد. یکی از نگهبانها کلمه ارف را تکرار کرد و من خوب می‌دانستم که چه اتفاقی خواهد افتاد. اندکی بعد پنج نگهبان با وسایل مضحک و مسخره خود وارد سلول شدند. من این پنج نفر را بزدل نامیدم. آنها به صورت من فلفل پاشیدند و حالت تهوع به من دست داد. به من حمله کردند، انگشتان خود را در چشمانم فرو می‌بردند، سرم را در توالت کرده و سیفون را کشیدند، دست و پای مرا مثل حیوانات چهارپا بسته و برپشت من زانو زده بودند. لگد می‌زدند، مشت می‌زدند. آخر هم مرا با غل و زنجیر به بیرون از سلول کشیده و به محوطه بردند. در آنجا ریش و مو و ابروهای مرا تراشیدند.

درگل در مجموع پنج یا شش بار و هر بار به بهانه نقض قوانین کمپ، ارف شده بود. عاصف اقبال، احمد و رسول هم در رابطه با ارف، توصیفات خاص

خود را داشتند. در تجربه رسول ارف شدن عبارت بود از به دیوار کوبیده شدن، به زمین میخکوب شدن و کتک خوردن از دست پنج مرد زره‌پوش. وی می‌گفت که بلافاصله پس از انتقال به کمپ دلتا، شاهد کتک خوردن وحشیانه یکی از زندانیان بحرینی بود که به طور آشکار دچار آشفتگی روحی بود و عادت داشت که شب و روزِ خود را صرف ایجاد صداهای حیوانات عجیب و غریب کند.

رسول در نامه‌ای خطاب به کمیته سازمانهای مسلح سنا، در می ۲۰۰۴، جزئیات دیگری را در این رابطه فاش ساخت. این نامه که از سوی اقبال و احمد نیز امضا شده بود، حادثهٔ فوق را بدین ترتیب شرح می‌داد: بلافاصله پس از داخل شدن یک گروه هشت یا نه نفری از نگهبانان با عنوان تیم ارف [نیروی واکنش شدید] به سلول، او در کف سلول خود نزدیک ما درازکشید. ما حملات شدید آنها را به او مشاهده کردیم. آنها به گردن او مهر زده و به شکمش که به علت عمل جراحی میله‌هایی در آن قرار داده شده بود، لگد زدند. سپس سر او را گرفتند و با صورت به زمین کوبیدند. به یکی از مأموران دستور داده شد که داخل سلول رفته و به او لگد بزند و او نیز داخل سلول شده و به شکم او لگد زد.

جان الحریث، پنجمین بریتانیایی آزادشده، در مصاحبه‌ای که در لس‌آنجلس تایمز با وی داشتم، اظهار داشت که هم خود ارف شده است و هم شاهد دوازده مورد از عملیاتهای ارف بوده است: من با کسانی که ارف شده بودند، صحبت کرده‌ام. واکنش آنها را دیده‌ام. من مردم کتک‌خورده، صورتهای ورم‌کرده، ستون فقرات آسیب‌دیده و یا کشیده شدن به پشت را مشاهده کرده و تأثیرات آنرا دیده‌ام.

در پایان می ۲۰۰۴، پنتاگون علی‌رغم افشاگریهای مربوط به زندان ابوقریب، همچنان اصرار داشت که ادعای مضروب کردن اسرای سابق گیتمو کذب است و لذا نیازی به بررسی نیست. شرایط فوق تا زمانی که اخبار مربوط به سین بیکر - یکی از نگهبانان اسبق گیتمو که به علت جراحات ناشی از شرکت در یک

عملیات نمایشی ارف و ایفای نقش یک زندانی، از ارتش ایالات متحده امریکا اخراج شده بود ـ منتشر شد، همچنان ادامه داشت. براساس اخبار انتشاریافته، در ژانویه ۲۰۰۳، از بیکر خواسته شده بود که با پوشیدن سوئیت نارنجی‌رنگ بازداشت‌شدگان از روی اونیفورم خود و خزیدن به زیر تخت سلول نقش بازداشت‌شده‌ای را ایفا کند که اخیراً به یک نگهبان دشنام داده است و بدین ترتیب شرایط اجرای عملیات ارف را فراهم کند.

بیکر در مصاحبه خود با ایستگاه تلویزیونی کنتاکی گفته بود: آنها بازوها و پاهایم را گرفتند و مرا خم کردند و سپس یکی از مأموران بر پشت من رفته و ایستاد و درحالی‌که صورتم بر روی زمین بود، به من فشار آورد. سپس همان فرد دستانش را از دو طرف درازکرده و گردنم را گرفته و سرم را بر روی زمین فولادی فشار داد. پس از چند لحظه ـ ۲۰ الی ۳۰ ثانیه که مثل ابدیت بود، زیرا من قادر به نفس کشیدن نبودم ـ ترسیده و کلمه کد را، که قرار بود با گفتن آن از ادامه عملیات صرف‌نظر شود، بر زبان راندم ـ «قرمز». اما مأمور نه تنها مرا رها نکرد بلکه سرم را به زمین کوفت و فشار برگردنم را ادامه داد. به هر طریقی که بود هوا را بلعیده و زیر لب گفتم: من یک سرباز امریکایی‌ام! من یک سرباز امریکایی‌ام!

بیکر پس از دریافت نخستین کمکهای امدادی در گیتمو، به بیمارستانی در پورت‌موسِ ویرجینیا انتقال یافت و پس از چهارده روز برای استراحت به خانه فرستاده شد. متأسفانه حملات عصبی وی ادامه یافت و این بار برای درمان لطمات ناشی از ضربه مغزی به مدت چهل و هشت روز در مرکز پزشکی والتررد بستری شد. پس از ترخیص از مرکز، مسؤولیت سبکی به وی واگذار شد و نهایتاً نیز در آوریل ۲۰۰۴ از ارتش اخراج شد. در ابتدا، سرگرد لوری اریلانو، از ستاد فرماندهی جنوب در میامی در گفت‌وگو با گزارشگران، رابطه میان شرایط بیکر و جراحتهایی ناشی از تمرین ارف را انکار کرد. اما پس از مدتی کمیتهٔ بررسیِ شرایط فیزیکی ارتش، در پرونده‌ای به تاریخ ۲۹ سپتامبر ۲۰۰۳، اظهار

داشت که آسیب مغزی بیکر ناشی از ضربه‌ای بوده است که وی در یکی از سلولهای زندان گوانتاناموِ کوبا، در حین تمرین آموزشی و ایفای نقش یک بازداشت‌شده ناسازگار، متحمل شده است.

بیکر در گفت‌وگو با گزارشگران و وکیل خود اظهار کرده بود که تمام مراحل ضبط شدهٔ مربوط به این تمرین، بعد از این حادثه، بدون هیچ‌گونه توضیحی ناپدید شده است. براساس تحقیقات من در گیتمو ضبط عملیاتهای ارف امری کاملاً معمول بود. به‌گفته طارق درگل در عملیاتهای ارف همواره سربازی از تمام حوادث فیلمبرداری می‌کرد. شفیق رسول و جمال الحریث نیز اظهارات مشابهی را ابراز می‌کردند. هنگامی که من این موضوع را با سخنران گیتمو، سرهنگ دوم سامپتر، در میان گذاشتم، وی با گفتن اینکه تمام اقدامات ارف به منظور بازبینی افسران ارشد و بررسی میزان فشار اعمال شده از سوی گروهها و تشخیص تناسب و یا عدم تناسب آن ضبط می‌شود، در واقع، ادعای بیکر را مورد تأیید قرار داد. به گفته وی تمام نوارها در آرشیو گیتمو نگهداری می‌شدند. سامپتر هرگز به دفعات استفاده از تیمهای ارف و همچنین چگونگی آموزش یا قواعد درگیری آنها اشاره‌ای نمی‌کرد و در پاسخ تمام سؤالات مشابه من صرفاً یادآوری می‌کرد که درباره جنبه‌های عملیاتی رسالت نیروهای رزمی مشترک بحث نخواهد کرد. در ژولای ۲۰۰۴، پنتاگون در گفت‌وگو با آسوشیتت پرس اعلام کرد که تنها ۳۲ ساعت از نوار، حاکی از فشار مفرط اعمال شده در طی ارف بوده است.

در زمان نگارش این کتاب سناتور پَتریک لی‌هی، یکی از مقامات عالی‌رتبه حزب دمکرات در کمیته قضایی سنا، از دونالد رامسفلد، درخواست کرده بود، که نسبت به ضبط ویدئویی عملیاتهای ارف اقدام شود. به گفته وی، کنگره در بسیاری موارد از جمله بازداشتهای پلیسی در عراق، افغانستان و گوانتانامو از این مورد غفلت کرده بود. و لذا اگر تصویر، نوار ویدئویی و یا هر مدرک دیگری وجود

داشت که می‌توانست بدرفتاری با زندانیان در خلیج گوانتانامو و یا خلاف آن را ثابت کند، باید بدون تأخیر به کنگره تحویل داده می‌شد.

طارق درگل می‌گفت: پس از حوادثی که در ابوقریب روی داد اگر من امریکایی بودم تمام نوارهای ویدئویی را نابود می‌کردم. بگذارید تصاویر ضبط شده پخش شوند، آنگاه جهان خواهد دانست که من حقیقت را می‌گویم. درگل می‌گفت: اندکی پیش از آزادی وی، در مارس ۲۰۰۴، تنبیه جدیدی آغاز شده بود که انتقال به بلوک رُمِاُ خوانده می‌شد، جایی‌که در آن زندانیان اغلب به صورت نیمه عریان و جدای از سایرین نگهداری می‌شدند. توصیف کامل این بلوک در نامه‌ای که اقبال، رسول و احمد خطاب به سنا نوشته بودند، انعکاس یافته بود: [در] بلوک به اصطلاح رُمِاُ زندانیان کاملاً برهنه می‌شدند. پس از گذشت سه روز یک پیژامه به آنها داده می‌شد و آنها پس از گذشت سه روز دیگر یک تاپ و پس از سه روز یک شلوار دریافت می‌کردند. گفته می‌شد که این اقدام به علت «سوء رفتار» زندانیان است. چه اقدامی ممکن بود که سوء رفتار محسوب شود؟ رسول می‌گفت این سوء رفتار مثلاً می‌توانست چیزی مثل داشتن دو فنجان به جای یک فنجان در داخل سلول باشد.

در گیتمو هیچ‌یک از زندانیان فرصت اعتراض در برابر هرگونه به اصطلاح نقض انضباطی را نمی‌یافتند ـ فرصتی که در یک ندامتگاه معمولی الزاماً باید در اختیار زندانی قرار بگیرد ـ و براساس قوانین آن، عدم تبعیت از استانداردها، تنبیه سختی را در پی داشت.

به نظر می‌رسید که گیتمو در پشت نمای ظاهری خود، نمونه‌ای کامل از آن چیزی بود که اروینگ گافمن، جامعه‌شناس، آن را یک سازمان جامع می‌نامید؛ سازمانی که تمام جنبه‌های مربوط به زندگی زندانیان را تحت کنترل خود داشت. به اعتقاد وی نتایج طولانی‌مدت بازداشت در چنین مکانی بیش از حد تصور، و استقرار مجدد در جامعه، به عنوان یک مقیم سابق، مشکل و یا اصولاً غیرممکن

بود. اکنون مشخص شده بود که تحریم ناشی از عدم اطاعت از قوانین شیطانی و همواره در حال تغییر گیتمو، همان خشونت فیزیکی است.

بله تأکید بر روح یا اصول انعکاس یافته در کنوانسیون ژنو، همان‌گونه که بوش و رامسفلد اظهار می‌کنند، دشوار است و استانداردها و قوانین حبس در گوانتانامو نه تنها از طریق شیوه‌های محدود تکنیکی، کنوانسیون را نقض می‌کند، بلکه با اساس و پایه‌های مطلق آن در تضاد است و اصولاً اگر زندانی در فرآیند شکل‌گیری خود به عنوان طرح اولیه، اصول ژنو را در نظر داشته باشد، چگونه می‌تواند مثل و همانند کمپ دلتا باشد؟ در چنین زندانی به عنوان مثال، بازداشت‌شدگان از حق حرکت آزادانه در یک محوطه مشخصی برخوردار خواهند بود و به جای آنکه خشونت حاکم بر یک سازمان جامع، آنان را احاطه کند، زندگی خود را سامان خواهند داد. بنا بر ماده ۲۱ کنوانسیون، قدرت بازداشت‌کننده می‌تواند اسرای جنگ را بازداشت کند. این قدرت همچنین می‌تواند عدم خروج از محدوده مشخصی را ـ کمپی که در آن بازداشت شده‌اند و یا محوطه‌ای که کمپ در آن محصور شده است ـ بر بازداشت‌شدگان تحمیل کند. اما زندانیان نباید در سلول یا قفس قرار بگیرند ـ آنچه که کنوانسیون آن را بازداشت بسته می‌نامد ـ مگر اینکه این اقدام برای حفاظت از سلامتی آنها ضرورت داشته باشد. به علاوه این اقدام تنها در صورت تداوم شرایطی که چنین حبسی را ایجاب کند، مجاز می‌باشد.

طبق ماده ۳۸ کنوانسیون ژنو، قدرت بازداشت‌کننده باید با پیگیری و فراهم کردن مقدمات کافی و تجهیزات لازم، امکان ورزش کردن را فراهم کرده و بازیهای عقلانی، پرورشی و سرگرم‌کننده را در میان زندانیان تشویق کند. زندانیان باید فرصت پرداختن به ورزشهای فیزیکی، از جمله اسپورت‌ها و گیم‌ها را داشته باشند. بدین منظور در تمام کمپها فضای کافی و سرباز باید فراهم شود. با این اوصاف برنامه ورزشی کمپ گیتمو که شامل پانزده دقیقه ورزش در یک

حیاط سرپوشیده و به مدت دو بار در هفته است، با الزام فوق هماهنگ نیست. همچنین برای فعالیتهای آموزشی و تفریحی نیز هیچ گونه برنامه یا طرح خاصی وجود ندارد.

به عبارت دیگر میان زندگی در یک کمپی که قوانین ژنو در آن اعمال شده است و زندگی در گیتمو تفاوتهای بسیاری وجود دارد. برای مثال به جای آنکه زندانیان تنها به شمار اندکی از آیتمهای رفاهی دسترسی داشته باشند، باید قادر باشند که تمام اموال شخصی خود را ـ بجز تسلیحات که غیرمجاز بودن نگهداری از آن کاملاً قابل درک است ـ نیز نگه دارند. همچنین آنها باید بتوانند تا از میان خود نمایندگانی را برگزینند که به عنوان واسطه با قدرت بازداشت‌کننده در ارتباط باشند. علاوه بر این آنها باید از حق آماده کردن غذای خود و اسکان براساس گروه زبانی برخوردار باشند.

شاید بزرگترین تخطی از روح کنوانسیون ژنو در امور انضباطی و تنبیهی گتیمو باشد. بنا بر ماده ۹۶ کنوانسیون ژنو، قبل از اعلام هرگونه حکم انضباطی، جزئیات دقیق جرایمی که زندانی بدان متهم شده است، باید در اختیار وی قرار گیرد و به او فرصتی داده شود که در ضمن توجیه رفتارش، از خود دفاع کند. او باید از حق احضار شاهد و اندیشیدن تمهیدات خاص و در صورت لزوم دسترسی به یک مترجم واجد شرایط برخوردار باشد.

تصمیم اتخاذ شده درباره او باید به زندانی متهم و نماینده زندانیان اعلام شود. کنوانسیون، بازداشت زندانی در داخل یک سلول را به مدت سی روز در صورت اثبات جرم مجاز می‌داند، اما زندانیان جنگ حتی در طی سپری کردن تنبیه انضباطی نیز باید از حق ورزش کردن و ماندن در یک محوطه باز در ساعتی از روز، برخوردار باشند. به عبارت دیگر بر طبق کنوانسیون ژنو زمان ورزش کردن یک زندانی تنبیه شده، هشت بار بیشتر از زمانی است که یکی از مورد توجه‌ترین زندانیان کمپ دلتا می‌تواند از آن برخوردار باشد. این مسائل

حفاظتی همان مسائلی است که از سوی مشاور عمومی کاخ سفید، آلبرتو گنزالس، با عنوان امور شگفت‌انگیز و غیرعادی مطرح می‌شود.

شاید جالب توجه باشد که نیرو و اراده مقاومت، هرچند وقت یک بار، در برخی از بازداشت‌شدگان گوانتانامو مشاهده شده است. مشخص‌ترین تلاشی که در این زمینه روی داده مربوط به بهار سال ۲۰۰۲ و اعتصاب غذای تقریباً دسته‌جمعی زندانیان کمپ دلتا است. به گفته یکی از مقامات ارشدی که خلاصه رسمی پنتاگون در این رابطه را خوانده است، این اعتصاب غذا هنگامی آغاز شد که یکی از نگهبانان کمپ دستمالی ـ کاغذی ـ راکه یک زندانی به منظور خواندن نماز روز جمعه به دور سرش بسته بود، به زور از سر او برداشت. خبر این واقعه سریعاً در سرتاسر کمپ پیچید و بازداشت‌شدگان با پرتاب تمام آیتمهای رفاهی خود به بیرون از سلولها، نخوردن غذا و شرکت نکردن در بازجوییها دست به شورش زدند. به گفته این مأمور سماجت آنها بیش از دو هفته ادامه یافت و نهایتاً با دخالت صلیب سرخ به پایان رسید. یکی از نتایج این اعتصاب، سپردن هدایت بازداشت‌شدگان و همچنین آموزش مقررات اسلامی به نگهبانها، به افسر مسلمان جیمزیی بود. بنابر اظهارات این مأمور عالی‌رتبه، مقامات زندان بر این گمان بودند که حقیقتاً کنترل زندان را از دست داده‌اند. تا پایان آن سال جیمزیی دربارهٔ موضوعاتی نظیر احترام گذاردن به نسخه‌های کپی‌شده قرآن کریم، با کمک نرم‌افزارِ پاور پوینت، برنامه‌های آموزشی خاصی را به هر گروه از نگهبانان جدید ارائه می‌داد.

طارق درگل شخصاً در هدایت چندین اعتصاب محدود دخیل بود و با ترجمه گفت‌وگوهای نگهبانان برای بازداشت‌شدگانی که به زبان انگلیسی مسلط نبودند، آنها را بشدت خشمگین کرده بود. او می‌گفت که برخی از اعتصابهای ما اعتصاب غذا بود و برخی دیگر شامل حرکات ناسازگاری می‌شدند که بازداشت‌شدگان در طی آن از شرکت در بازجوییها، رفتن به ورزش و یا دوش گرفتن سر باز می‌زدند. طبیعتاً این اعتصابها آنها را در معرض ارف شدن قرار

می‌داد. او می‌گفت: ما برای بلوک خود یک رهبر انتخاب کرده بودیم و در سرتاسر تالار ورودی به زبان عربی فریاد می‌کشیدیم. در مورد اعتصاب و زمان آن به نحوی با یکدیگر مذاکره می‌کردیم و سپس اعتصاب آغاز می‌شد. او برای مخالفت خود بهای فردی سنگینی را پرداخت کرده بود و به گفته خود به بیش از یک سال زندان انفرادی محکوم شده بود.

در می ۲۰۰۴ دو ماه پس از آزادی درگل، هنگامی که با وی مصاحبه می‌کردم، آثار تلاش سخت وی برای اثبات بی‌گناهیش کاملاً ملموس بود. این موضوع وی را واداشته بود که حتی در رابطه با تجربیات خود تن به مصاحبه دهد. حبس او و بخصوص کتکهای بیشماری که خورده بود، کابوسها و لطمات بیشماری را در پی داشت. وی پس از یک معاینه کامل، برای گذراندن یک دوره درمانی در ساختمان پزشکی مختص مراقبت از قربانیان شکنجه لندن، مرکز جهانی درمان این نوع از استرس‌های پُست ترومَتیک، پذیرفته شده بود. او می‌گفت من میگرن دارم، افسرده‌ام و از فراموشی رنج می‌برم. حوادث بسیاری روی داده است که آثار آن در ذهنم باقی است، اما نمی‌توانم به خاطر بیاورم.

برای رژیم گیتمو همین‌قدر بس که بستری است که فعالیت اصلی کمپ دلتا، یا همان بازجویی از زندانیان در آن واقع می‌شود. اکنون زمان آن است که به خط مقدم جنگ علیه ترور ملحق شویم.

فصل سوم

اخبار سری بسیار باارزش

هرچند استفاده از شکنجه به لحاظ تئوری از زمان محاکمه‌های مربوط به ساحران ممنوع شده است، اما هنوز موارد بسیاری از شکنجه‌های قرن هفده‌ای به چشم می‌خورد که در طی آن قربانیان روزها از خوردن و خوابیدن منع شده، کتک خورده و یا مورد سایر بدرفتاریها قرار می‌گیرند. زندانیان معاصر همانند جادوگران قرن هفده، بی‌تاب از شب‌زنده‌داری و گرسنگی و رنگ‌پریده و لاغر، آماده‌اند تا سر خود را به علامت تأیید هرچیزی تکان دهند. ظاهراً آنها قانع شده‌اند که برای راحت شدن از رنج فعلی، بی‌جهت خود را متهم کنند.

کیت توماس. مذهب و انحطاط جادوگری

سالها تجربه، اِنکاوی‌دی را در گسترش تکنیکی از بازجویی که تقریباً هیچ‌کس

> توانایی مقاومت در برابر آن را نداشت، توانا ساخته بود... اکنون می‌فهمیدم که چرا بازداشت‌شدگان در محاکمه‌های نمایشی، آنقدر به آسانی هر تهمتی را می‌پذیرفتند و لذا مقایسه محاکمه‌های آنها با محکمه‌های فریبنده قرون وسطایی دیگر چندان سرگرم‌کننده به نظر نمی‌رسید. اوضاعی است که در آن یک موجود انسانی، به هر چیزی اقرار می‌کند.
>
> اِف بِک و دبلیوگادین، تصفیه روسی و کسب اقرار

در مقابل دروازه اصلی کمپ دلتا، سایبان چوبی کوچکی قرار داشت که گزارشگران بتوانند در آنجا ایستاده، عکس گرفته و رفت و آمدها را نظاره کنند. تشخیص بازپرسان مشکل نبود. آنها به جای لباس رزمی و چکمه‌های سیاه خیس از عرق، پیراهنهای چوگان، کفشهای سبک، شلوار خاکی و یا حتی شورت بر تن داشتند و اکثراً بسیار جوان به نظر می‌رسیدند ـ زیر سی سال. بیشترِ بازپرسان جوان را مردان مسن‌تر و سیه‌چرده‌ای که مترجم بودند ـ و مأموران اطلاعاتی، آنها را تِرپز صدا می‌زدند ـ همراهی می‌کردند. بازجوییها شب و روز در ردیفی از اتاقکهای خالی و مجهز به هواکش که در درون تریلرهای تغییرشکل یافته و در پشت بلوکهای سلولی تعبیه شده بود، پیگیری می‌شد. معماران گیتمو و وکلایشان معتقد بودند که میزان موفقیت آنها مبهوت‌کننده است.

کسب اطلاعات سری از طریق بازجویی زندانیان به عمده‌ترین علت وجودی گیتمو بدل شده است. در ژوئن ۲۰۰۴ یعنی پس از گذشت دو سال و نیم از گشایش کمپ، هیچ‌یک از زندانیان در کمیسیونهای نظامی موجود محاکمه نشده بودند و این در حالی بود که از جمع ۶۰۰ زندانی این کمپ، تنها چهار نفر متهم به شرکت در امور مرتبط با تروریست‌ها بودند. (البته، هیچ‌یک از این چهار متهم، درگیر افعال خاصِ تروریستی نبودند و تنها به‌علت پذیرش

نقشهای تبلیغاتی، به شرکت در توطئه کلی القاعده محکوم بودند؛ برای مثال جدیدترین اظهارات بیان‌شده علیه یمنی علی حمزه البهلول، این بود که وی در تهیه نوارهای ویدئویی جذب نیروهای تازه، دخیل بوده است.) با توجه به اینکه بیانات سیاسی هفته‌های آغازین جنگ علیه ترور، منجر به ایجاد اندیشه وجود یک پیوند مستقیم میان بازداشت‌شدگان و حادثه یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ شده بود، تأکید بر بازجوییها و ارزش اغراق‌آمیز آنها ضرورت می‌یافت؛ چرا که نگهبانان گیتمو تنها در این صورت به هدف خود وفادار مانده و احساس می‌کردند که تنهایی و محرومیتشان منجر به کسب اطلاعات باارزشی شده است. کاپیتان لِنجِوین از ماساچوست دلتنگ خانواده خود بود و حتی حاضر بود که به قیمت از دست دادن حقوق بازنشستگی خود، از لیست ذخیره‌های ارتش کناره‌گیری کند. اما تنها یک چیز وی را وادار به ادامه این روند می‌کرد و آن اعتقاد به ارزش مأموریتش بود. در این رابطه وی خاطرنشان می‌کرد که علی‌رغم تمامی سختیها می‌داند که اطلاعات سری باارزشی در حال جمع‌آوری شدن است. دونالد رامسفلد از زمان آغاز به کار کمپ ایکس ری بر این پیام تأکید کرده بود. وی در فوریه ۲۰۰۴ خطاب به چمبِر میامی گفته بود: اگر زندانیان گوانتانامو رها شوند، به جنگ بازگشته و به کشتار مردان، زنان و کودکان بی‌گناه ادامه خواهند داد. اما بازداشت آنها هدف دیگری را نیز تأمین می‌کند. این اقدام ما را در جمع‌آوری آن دسته از اطلاعات سری که باعث جلوگیری از اقدامات آتی تروریستی خواهند شد، یاری می‌کند و بدین ترتیب می‌تواند منجر به حفظ جان انسانها شود و من حقیقتاً معتقد هستم که پیروزی را سرعت می‌بخشد. او همچنین در ادامه خاطرنشان کرده بود: بازجویان گیتمو تاکنون ساختار فرماندهی القاعده، عملکرد آن، مکانیسمهای تأمین بودجه، متدهای برقراری ارتباط، برنامه‌های آموزشی و گزینشی، الگوهای مسافرتی، تأسیسات حمایتی ثابت پادگانی و طرحهای حمله به ایالات متحده امریکا و سایر کشورهای دوست را آشکار

کرده‌اند. آنها همچنین در رابطه با نمایندگیها، حسابهای بانکی، موشکهای زمین به هوا، ابداعات انفجاری و تدابیر استفاده شده توسط عوامل تروریست، اطلاعات ارزشمندی راکشف کرده‌اند.

در طی سفر خود من به گیتمو، در اکتبر ۲۰۰۳، بجز فرمانده قوای مشترک رزمی، سرلشگر جفری‌میلر، هیچ شخص دیگری نبود که مشتاقانه به شرح این رسالت بپردازد. پیش از ملاقات با میلر، شهرت وی به رعایت شدید انضباط نظامی را مثبت ارزیابی کرده بودم. یکی از گروهبانهای کمپ می‌گفت که به علت نبودن نامش بر روی کلاه ارتشی، میلر او را شدیداً توبیخ کرده است. میلر، مرد جدی و باریک‌اندامی بود که در آفتاب عصرگاه گیتمو بیرون از مقر فرماندهی خود ـ که بر روی زبانه شنی خلیج گیتمو ساخته شده بود ـ بر لبه پرتگاهی پر از درخت نخل ایستاده بود. مصاحبه ما در دفتر وی آغاز شد. اما او ترجیح داد که برای عکس گرفتن از دفتر خود خارج شود و در توضیح این اقدام خاطرنشان کرد که مایل نیست در پشت میز تحریر نشان داده شود. هرچند که وی ریزنقش بود اما ترجیح می‌داد که از کلماتی مانند فوق‌العاده و به طور فوق‌العاده استفاده کند. وی با یک تعصب شدید و آشکار می‌گفت: در این مدت اطلاعات فوق‌العاده باارزشی را به دست آورده‌ایم، اطلاعاتی که به طور فوق‌العاده‌ای ارزشمند هستند. ما پیشرفت فوق‌العاده‌ای داشته‌ایم و این پیشرفت نتیجه بسیار چشمگیر و واضحی داشته است. ما نه تنها برای پاسداری و حراست از خانواده‌های خود مبارزه می‌کنیم، بلکه از خانواده‌های شما نیز دفاع می‌کنیم. به زعم من، گوانتانامو در جنگ علیه ترور، یک آزمایشگاه نظامی بازجویی محسوب می‌شود.

میلر با شیوه اتخاذی خود در گیتمو، پنتاگون را متأثر کرده بود. من در زمان ملاقات خود با وی نمی‌دانستم که میلر بتازگی از مأموریت ابوقریب ـ زندانی نزدیک بغداد که پیش از حمله امریکا به عراق توسط صدام حسین اداره می‌شد ـ بازگشته است، مأموریتی که در طی آن وی و یک تیم از گوانتانامو به درخواست

دونالد رامسفلد و به منظور نظارت بر عملیاتهای اطلاعاتی ـ اخبار سری ـ به عراق رفته بودند. به گفته سرلشگر جانیس کارپینسکی، که در آن زمان ابوقریب را اداره می‌کرد، میلر آمده بود تا ابوقریب را به گیتمو مبدل کند. بنا بر اظهارات خشک سرلشگر آنتونیو تاگوبا، در گزارش مربوط به سوء رفتار با زندانیان ابوقریب، رسالت میلر در تابستان ۲۰۰۳ عبارت بود از مرور توان اجرایی عراق به منظور بهره‌برداری سریع از زندانیان برای کسب اطلاعات سری قابل بررسی. به عبارت دیگر، وادار کردن زندانیان به صحبت. در ژوئن ۲۰۰۴، میلر یک بار دیگر و این بار برای پذیرش مسؤولیت زندانهای نظامی سرتاسر عراق به این کشور فراخوانده شد و این در حالی بود که قدرت توسط قوای اشغالگر ائتلاف به دولت انتقالی عراق مسترد شده بود.

امروز علی‌رغم فضاحت نشأت گرفته از انتشار تصاویر زندانیان برهنه و هتک حرمت شدهٔ زندان ابوقریب و پیچیدن آن به دور پاهای میلر، وی همچنان اعتماد به نفس خود را حفظ کرده است. او، در می ۲۰۰۴، در رابطه با مسؤولیت خود در تابستان گذشته می‌گفت: آنچه ـ که به منظور ایجاد ـ محیطی متمرکز در راستای دستیابی به بیشترین حجم اطلاعاتی در گوانتانامو انجام داده‌ایم، باعث افتخار ماست. ما تفتیش و رسیدگی را به صحنه آوردیم و توصیه‌هایی را ارائه دادیم که اکثر آنها پس از بررسی اعمال شدند.

برای جفری میلر تصدی و هدایت دو عملیات بسیار حساس اطلاعاتی در کلیت جنگ علیه ترور، با عنوان متخصص اطلاعاتی و بازپرسی، امری فوق‌العاده و غیرمعمول محسوب می‌شد. وی تا پیش از رفتن به گیتمو هرگز مسئولیت یک پست اطلاعاتی را بر عهده نگرفته بود. تخصص وی از زمان حضور در کورس پایه افسر توپخانه در فورت‌سیل اوکلوهاما، در ۱۹۷۴، تا زمان پذیرش فرماندهی توپخانه هوایی XVIII در برگ کارولینای شمالی، در ۱۹۹۶، نظارت بر آتش ادوات سنگین بود. (وی پیش از اعزام به گیتمو، معاونت ستاد

فرماندهی امریکا در کره را بر عهده داشت.) بنا بر اظهارات سرهنگ دوم تونی کریستینو، متخصص اطلاعات ضد تروریسم، که در فصل یک نقل قولهای متعددی را از وی ذکر کردم، هیچ‌یک از بخشهای موجود در بیوگرافی رسمی سرلشگر میلر از تفحص وی در زمینه اخبار سری ـ حتی به میزان کم ـ حکایت نداشت. وی علاوه بر خدمت طولانی در رسته توپخانه، در عملیاتها، پلانها و مأموریتهای پرسنلیِ سطح بالا نیز به ایفای نقش پرداخته بود. اما به نظر نمی‌رسید که در حوزه فعالیتهای مستقیم بازپرسی استراتژیک یا ارزیابی ارزش اطلاعات به دست آمده از چنین اقداماتی، از شایستگی لازم برخوردار باشد. میلتون بِردِن، رئیس اسبق سیا در سودان و افغانستان و بعدها رئیس بخش شوروی و اروپای شرقی این سازمان، با ارزیابیهای کریستینو موافق بود. وی معتقد بود: بی‌تجربگی میلر رسالت او را خدشه‌دار کرده و باید پرسید که چه کسی او را بدین سمت برگزیده و منصوب کرده است؟

از هنگامی که میلر در نوامبر ۲۰۰۲ به گوانتانامو واگذار شد، افزایش بازدهی اطلاعاتی کمپ، مبدل به نخستین اولویت وی شد. همتای اسبق او، سرتیپ ریک بَکاس، در زمان ترک گوانتانامو، از سوی مقامات عالی‌رتبه پنتاگون به «ملاطفت» با زندانیان متهم شده بود. مدرکی که از ملاقات وی با صلیب سرخ باقی مانده، حاکی از این است که وی آسایش زندانیان را به طور جدی مد نظر داشته است. (به عنوان مثال نخستین کتابهای کمپ دلتا توسط بکاس سفارش داده شد.) در دوران تصدی وی اطلاعات سری به دست آمده از گیتمو بسیار ناچیز بود. در این باره دو علت محتمل است: یا اطلاعات زندانیان در رابطه با تروریسم و القاعده بسیار کم بود و یا اینکه آنها با مهارت کافی مورد بازجویی قرار نمی‌گرفتند. در هر حال، بکاس از بازرسان نیروی رزمی می‌خواست تا بر سر بازداشت‌شدگان فریاد نزنند و به منظور جلوگیری از تعدی به زندانیان نهایت تلاش خود را به کار بندند. وی در مصاحبه با گاردین گفته بود، با مأمورانی که

مرتکب سوء رفتار کلامی شده بودند، برخورد داشتیم و هر زمان که چنین گزارشاتی در اختیار ما قرار می‌گرفت، فوراً اقدام کرده و فرد خاطی را از تماس با بازداشت‌شدگان باز می‌داشتیم. من هرگز و به هیچ وجه در بازجوییها دخالت نمی‌کردم، اما می‌دانستم که در بازجوییها هرگز با کسی به طور غیرانسانی برخورد نمی‌شود. مسلماً نه تا زمانی که من در آنجا حضور داشتم.

در زمان بازدید من از گیتمو در اکتبر ۲۰۰۳، تقریباً یک‌سال از آغاز مسؤولیت ژنرال میلر می‌گذشت. وی صورت خود را به سمت آفتاب در حال غروب گرفته بود و عکاسی از دیترویت فری پِرس مشغول گرفتن چند پُرتره از وی بود. نور کمرنگی که بر چهره وی می‌تابید و گرمایی که از زمین تفتیده گیتمو متصاعد می‌شد، چهره میلر را پرشور و حرارت و مغرور نشان می‌داد. اطلاعات سری برای او یک موضوعِ عمده و پربازده بود و به گلوله‌های توپی می‌مانست که به هدف می‌خورند. وی در مصاحبه‌ای که با ما داشت، اظهار می‌کرد که از آغاز ژولای ۲۰۰۳ حجم اطلاعات سری به دست آمده از بازداشت‌شدگان در هر ماه با یک رشد ۶۰ درصدی مواجه بوده است و او از اطلاعات بسیار ارزشمندی سخن می‌گوید که در سرتاسر دنیا توزیع شده است.

به گفته میلر کلید این موفقیت، سیستم محرکها و پاداشهای درجه‌بندی شده‌ای بود که از اوایل ۲۰۰۳، از سوی وی عرضه شده بود. به عبارت دیگر، بازداشت‌شده‌ای که با بازجویان همکاری می‌کرد، می‌توانست تا ۲۹ آیتم رفاهی اضافه دریافت کند. این آیتمها شامل مواردی نظیر یک فنجان آب اضافی، تعداد بیشتری نامه و کتاب برای نگهداری در سلول... و افزایش دفعات ورزش کردن و دوش گرفتن تا هفت بار در هفته می‌شد. در پی اتخاذ این تاکتیک، اکنون هشتاد و دو درصد از زندانیان کمپ دلتا در بالاترین سطح امتیاز، قرار داشتند و ۱۴۰ تن از آنها نیز از فضای تنگ و محدود کمپ دلتا به کمپ نسبتاً راحت چهار منتقل شده بودند. این کمپ محوطه وسیع و سربازی بود که زندانیان آن به جای پوشیدن

سرهم‌های نارنجی‌رنگ از رداهای گشاد و سفید استفاده می‌کردند و ضمن خوابیدن در یک خوابگاه مشترک، می‌توانستند غذایشان را در کنار هم و در یک ایوان سایه‌دار مصرف کنند. آنها همچنین می‌توانستند در صورت تمایل دوش گرفته و ورزش کنند ـ والیبال و فوتبال. زمانی که من از کمپ چهار بازدید می‌کردم، به جای صدای هیس هیس و نجواهای طعنه‌آمیز دروغگوهای نازی ـ که در هنگام بازدید از کمپ دلتا شنیده بودم ـ شاهد لبخند زندانیانی بودم که می‌کوشیدند با گفتن جملاتی نظیر سلام، شما اهل کدام کشورید؟ با ما ارتباط کلامی برقرار کنند. همان‌طور که صلیب سرخ در گزارشهای خود منعکس کرده بود، این بخش احتمالاً تنها بخش گیتمو بود که حقیقتاً با اصول کنوانسیون ژنو همخوانی داشت. میلر می‌گفت، بازداشت‌شدگان به محض رسیدن به کمپ چهار در مسیری قرار می‌گرفتند که به احتمال قوی به خانه‌هایشان منتهی می‌شد: پروسه فشارزدایی، گیتمو بدین قرار بود.

گاهی میلر خاطرنشان می‌کرد که ممکن است بازجویان در مورد برخی از زندانیان ناسازگار مجبور به اعمال خشونت شوند. اما همواره می‌کوشند تا برای برقراری ارتباط به شیوه‌ای مدبرانه از انگیزه‌ها بهره برند. میلر حتی از بازداشت‌شدگانی خبر می‌داد که توسط بازجویان گیتمو متقاعد شده بودند تا با پشت کردن به وفاداری و اعتقادات سابق خود سخن بگویند: بسیاری از بازداشت‌شدگان متوجه شده‌اند که اعمال سابقشان اشتباه بوده است و پذیرفته‌اند تا با ارائه اخبار سری، ما را در جنگ علیه تروریسم یاری کنند. ظاهراً بازداشت‌شدگان به جایی رسیده بودند که ارزشهای امریکایی را می‌ستودند؛ ارزشهایی که کمپ چهار مظهر آنها بود. میلر می‌گفت: من هیچ کشوری را سراغ ندارم که با دشمنان خود برخوردی همانند برخورد ایالات متحده امریکا داشته باشند. وی همچنین اظهار می‌کرد که تاکنون به کشورهای بسیاری نظیر کویت، عربستان سعودی و عراق سفر کرده است و با توجه به تجربیاتش به نحوه

عملکرد خود افتخار می‌کند.

اما ژنرال میلر تنها بخشی از داستان را می‌گفت و در آن‌سوی انگیزه‌ها و محرکها حقیقتی تلخ و دردآور نهفته بود. نخستین بازجویی شفیق رسول، دو روز پس از رسیدن وی به گیتمو، در تاریخ ۱۶ ژانویه ۲۰۰۲، انجام گرفته بود. وی را با پاهای بسته و درحالی‌که سوئیت سه‌تکه‌اش را در بر داشت، بحالت قورباغه به یک چادر بزرگ و نزد افسران انگلیسی و امریکایی برده بودند. وی می‌گفت: من داخل شدم و یکی از مأموران به من گفت که از وزارت امور خارجه انگلیس در امریکا آمده است و یکی از همکارانش که او نیز از سفارت است، وی را همراهی می‌کند. آن‌طور که رسول بعدها فهمید این شخص یکی از مأموران امنیتی سرویس ام‌آی‌فایو انگلیس بود. رسول از او پرسیده بود: من کجا هستم؟ و مأمور در پاسخ گفته بود که ما نمی‌توانیم اطلاعات را فاش کنیم. وی سپس از رسول درباره احساسش پرسیده بود. رسول گریه کرده و گفته بود نمی‌توانم باور کنم که در اینجا هستم. مأمور امنیتی در پاسخ به این واکنش خاطرنشان کرده بود که من کاری با احساسات شما ندارم و مایلم که فقط از وضعیت فیزیکی شما مطلع شوم.

بنا بر اظهارات زندانیان آزاد شده، در سال ۲۰۰۲، هنگامی که ژنرال بَکاس مسؤولیت اداره زندان را برعهده داشت، هم مقدار و هم شدت اعمال‌شده در بازجوییها کم بود. دومین جلسه بازجویی رسول حدوداً یک‌ماه دیگر و در ۲۵ فوریه برگزار شد. این بازجویی در یک کلبه دریایی چوبی برگزار شد و رسول را برای نخستین بار و درحالی‌که هنوز سوئیت سه‌تکه خود را بر تن داشت، به یک حلقه فولادی که به زمین متصل شده بود، بستند. این بار نیز علاوه بر امریکایی‌ها یک مأمور ام‌آی‌فایو هم در اتاق حاضر بود. رسول می‌گفت: آنها با مطرح کردن این ادعا که من با اسامه بن لادن و ملاعمر دیدار کرده‌ام، سعی داشتند، وانمود کنند که من یکی از مقامات بلندپایه هستم و من می‌خواستم

بدانم که آنها این را از کجا آورده‌اند؟ به گفته وی افسر ام‌آی‌فایو تصاویری را از شخصی که وی هرگز ندیده بود، نشان داده و گفته بود که صاحب این عکسها مدعی است که رسول در دانشگاه ولورهَمپتون انگلیس درباره لزوم جهاد سخنرانی کرده است. رسول تأکید داشت که وی هرگز این دانشگاه را ندیده است. وی همچنین می‌گفت که آنها به من گفتند فقط بگو که به افغانستان برای جهاد رفته و قصد مبارزه در کنار طالبان را داشته‌ای تا آزادی خود را به دست بیاوری و من پاسخ دادم: که اگر فکر می‌کنید برای رفتن به خانه دروغ خواهم گفت، در اشتباه هستید. مأمور در واکنش به این حرف گفت که او به مدت چهار روز در کمپ خواهد بود و اگر نظر من عوض شد و خواستم با او سخن بگویم، بازخواهد گشت.

تمام بازداشت‌شدگان آزادشده انگلیسی بر این گمان بودند که در سال ۲۰۰۲ جمعاً پنج بار مورد استنطاق قرار گرفته‌اند و هیچ‌یک از این جلسات مربوط به نیمه دوم سال نبوده است. اما در ژانویه، زمانی که ژنرال میلر و هیئت جدید وی مسؤولیت را بر عهده گرفتند، تغییر واضحی در شرایط زندان روی داد و زمان و دفعات بازجوییها افزایش یافت. بر طبق ارزیابیهای عاصف اقبال و شفیق رسول، در طی پانزده ماه بعدی، تعداد بازجوییهای آنها بالغ بر ۲۰۰ مورد شد. در این اثنا متدهای بازپرسان نیز تغییر یافته بود.

نیروی رزمی مشترک گیتمو از دو شاخه اصلی تشکیل شده بود: گروه بازداشت مشترک، که مسؤولیت تمام موارد مربوط به نگهداری از زندانیان را بر عهده داشت و گروه بازجویی مشترک، که شامل مترجمان، تحلیلگران و بازپرسانی می‌شد که مسؤول تولید اخبار و اطلاعات سری بودند. جفری میلر پس از قبول مسؤولیت گیتمو، تصمیم گرفت که عملکرد این دو گروه را درهم ادغام کند. وی این اقدام خود را استفاده از نگهبانها برای فراهم کردن شرایط بازجویی ـ به عبارت دیگر رام کردن زندانیان ـ می‌خواند. (در فروشگاه کوچک

پایگاه دریایی،مسؤولان فروش برای تداعی مخفف گروه بازداشت ـ جی‌داگ ـ دسته‌ای از کلاههای بیسبال و لباسها را طوری چیده بودند که یک سگ بزرگ وحشی را نمایش می‌داد. همچنین بر روی یک‌تی‌شرت سگی را به تصویر کشیده بودند که با دندانهای خود قوزک پای کاریکاتور یک بازداشت‌شده را به سختی گرفته بود.)

به نقل یکی از منابع پنتاگون سخنرانی میلر به صورت پاور پوینت برای نگهبانها آمده شده بود و براساس آن هر گروه تازه‌وارد از نگهبانان، با درک این موضوع که هم رفتار مطلوب و هم پیش‌بینیهای انضباطی، می‌تواند به عنوان یک مقدمه ارزشمند، در بازجوییها مورد استفاده قرار گیرد، باید رفتار زندانی را به تیمهای اطلاعاتی گزارش می‌دادند. این منبع همچنین می‌گفت: تأکید بر این بود که همکاری نزدیک میان نگهبانها و بازپرسان مطمئن‌ترین راه دستیابی به اطلاعات سری بیشتر است.

سرهنگ دوم چارلز سویفت، یکی از بازدیدکنندگان دایمی گیتمو، به عنوان یکی از وکلای مدافع محکمه‌های گیتمو، در رابطه با این مفهوم جزییات بیشتری را ارائه داده و می‌گفت: کنترل مؤثر کمپ بر عهده بازرسان است و حرف آخر را آنها می‌زنند. شما می‌توانید یک زندانی نمونه باشید و رفتارتان عاری از هرگونه عیب و نقصی باشد، اما اگر با بازرسان همکاری نکنید، با شما همانند یک بازداشت‌شده بسیار بد ـ بازداشت‌شده‌ای که به نگهبانها آب دهان انداخته و یا... ـ رفتار خواهد شد. در چنین حالتی این بازرسان هستند که دربارهٔ زمان غذاخوردن و اینکه چه کسی در هنگام استحمام شما را تحت نظر داشته باشد، تصمیم می‌گیرند. همچنین ممکن است که نگهبانها سلول شما را تفتیش کرده و تمام آیتمهای رفاهیتان را مصادره کنند و تنها کسی که می‌تواند این اقلام را به شما بازپس دهد، شخص بازپرس است.

در ژانویه ۲۰۰۴، گزارش ژنرال آنتونیو تاگوبا، در رابطه با سوء رفتار با

زندانیان ابوقریب، شیوه اتخاذی میلر را شفافتر ساخت. به گفته تاگوبا، میلر پس از بازدید از زندان بغداد، در تابستان ۲۰۰۳، بدین نتیجه رسیده بود که عملیاتهای بازجویی استراتژیک مشترک در ابوقریب، به علت عدم کنترل فعال اسرا و محل بازداشت، فاقد بازدهی لازم هستند. لذا به منظور جذب و تربیت گاردی که بتوانند تحت نظارت مرکز فرماندهی کسب اطلاعات بازجویی مشترک (جی‌آی‌دی‌سی)، شرایط را برای بازرسی موفق و بهره‌برداری از اسرا فراهم سازند، پیشنهاد اتخاذ یک استراتژی متحد را داده بود. از نظر وی برخورداری از نیروهای محافظتی که فعالانه در آماده کردن شرایط برای بهره‌برداری موفق از اسرا شرکت کنند، از یک اهمیت اساسی برخوردار بود. به گفته تاگوبا تیم میلر همچنین متوجه شده بود که استعمال استراتژی‌ها و تکنیکهای استراتژیک و تکوین‌یافته در بازجوییها می‌تواند رویکردی جدید و هنری مؤثر و قابل استفاده باشد.

تاگوبا مضروب ساختن زندانیان و سوء رفتار جنسی با آنان را از نتایج اتخاذ این استراتژی می‌دانست. گروهبان جوال داویز، در مورد یکی از زندانیان به تاگوبا گفته بود که بازپرسان به وی دستور دادند که این زندانی را برای ما آماده کن. مطمئن باش که او شب بدی خواهد داشت. مطمئن شو که رام خواهد شد. آنها سپس با گفتن اینکه کار خوبی است و سماجت آنها را درهم می‌شکند و آنها را وادار به دادن اطلاعات و پاسخ دادن به هر سؤالی می‌کند، از او و همکارش چارلز گرانیر تشکر کرده بودند. گرانیر زندانیان را وادار می‌کرد که برهنه شده و در شرایطی شنیع و عجیب با یکدیگر... .تاگوبا از یکی از عوامل درگیر با نام سابرینا هارمن، سؤال کرده بود که چگونه یک بازداشت‌شده می‌پذیرد تا بر روی جعبه‌ای قرار گرفته و درحالی‌که سیمهایی را به انگشتان، شصت پا و.... او وصل کرده‌اند، از او عکس گرفته شود و او پاسخ داده بود که وظیفه او تنها بیدار نگه داشتن زندانیان بود و مسئول سرویس اطلاعات سری نظامی، گرانیر بود و آنها از وی خواسته بودند که

زندانیان را به حرف بیاورد و گرانیر موظف بود تا با انجام این قبیل کارها زندانیان را وادار به اعتراف کند.

در زمان نوشتن این کتاب در ژولای ۲۰۰۴، هیچ مدرکی، تکرار آن دسته از سوء رفتارهای وحشیانه جنسی ابوقریب ـ که افشای آن حیثیت امریکا را لکه‌دار کرد ـ را در گوانتانامو مورد تأیید قرار نداده بود. با این وجود سیستمی که تحت نظارت میلر در گیتمو اجرا شده بود نیز در نوع خود بسیار زورگویانه بود. در واقع یکی از دلایل عدم افشای موارد مشابه در گیتمو، احتمالاً این بود که در کوبا، بازپرسان و نگهبانها از امتیازات رسمی بیشتری برخوردار بودند. در یازده می ۲۰۰۴، جانشین فرمانده سنت کام، ژنرال لَنس اسمیت، خطاب به کمیته سازمانهای مسلح سنا گفته بود: برخی از تکنیکهای بازرسی مجاز گیتمو در عراق ممنوع هستند، زیرا در مقایسه با گیتمو، زندانیان عراق علی‌الظاهر تحت محافظت کنوانسیون ژنو می‌باشند.

بدیهی است در هریک از جبهه‌های مربوط به جنگ جهانی ضد ترور، از واشنگتن دی سی تا افغانستان، واپادهای مربوط به برخورد با زندانیان مورد تجدید نظر قرار می‌گرفت، اما به حال خود رها می‌شد. همان‌گونه که معاون بعدی دادستان کل، جان‌یو، در مقاله‌ای به مشاور ارشد پنتاگون، ویلیام جی هینز، دقیقاً پیش از افتتاح کمپ ایکس ری، در ۹ ژانویه ۲۰۰۲، می‌گوید: محدود کردن قدرت جامع رئیس جمهور در عملیاتهای نظامی، از جمله رفتار با زندانیان، بر طبق قانون، مورد شک و تردید است.

در فضای سیاسی و فکری ایجاد شده پس از حادثه ۹/۱۱ هرگونه نظامنامه رفتاری موجود در صورت تقابل با اهداف امریکا در جنگ علیه ترور می‌توانست به حال خود رها شود. یادداشت گروه کاری جی اس بیبی ـ که بعدها معاونتِ و دادستان کل را در دوران وزارت جان اشکرافت بر عهده گرفت، به تاریخ آگوست ۲۰۰۲، دقیقاً حاکی از همین حقیقت بود. در این یادداشت که

تقریباً دو سال بعد فاش شد، صراحت در تشویق شکنجه کاملاً آشکار بود، اما کاخ سفید با اشاره به اینکه این سند مجدداً بازنویسی خواهد شد، آن را نامربوط خواند. متعاقباً مشخص شد که وکلایی از تمام شاخه‌های آژانسهای نظامی و اطلاعاتی در گروه بیبی حضور داشتند. دولت امریکا احتمالاً بعدها مواضع خود را تعدیل کرده بود، اما در آن زمان، یادداشت چیزی نزدیک به تصویر واضح تفکر رسمی امریکاییان را ارائه می‌داد. بیشتر بخشها و آنالیز آن، لفظ به لفظ، در یادداشتهای بعدی تنظیم شده در پنتاگون، تکثیر شده بود.

بیبی و همکارانش این حقیقت را که هم نظامنامه امریکایی و هم کنوانسیون سازمان ملل، شکنجه را ضربه‌ای با درد شدید می‌خواند، مبنای توصیف خود قرار داده بودند ـ توصیفی که در بسیاری از اسناد بعدی تکرار شده بود ـ اما در این توصیف معنای شدید مشخص نشده بود. در واقع آنها براساس فرهنگ وبستر، قرائت عجیبی را از تعریف شکنجه ارائه داده بودند که درد شدید را درد غیرقابل تحمل، دردناک، ناراحت‌کننده، خشن و مفرط می‌دانست. اما این اصطلاحات کاملاً گزینشی بودند؛ چراکه درد ممکن است زجرآور، ناراحت‌کننده و غیر قابل تحمل باشد اما منجر به مرگ و یا تباهی اعضای بدن نشود. در واقع بر این اساس، اجرای هر تکنیک اجباری در صورت قابل تحمل بودن، مجاز و قابل توجیه بود. بنابراین تیم سعی می‌کردند تا توصیف خود را با توسل به منبع عجیبی توجیه کنند و این منبع، قوانین امریکایی حاکم بر پرداخت مزایای بیمه سلامتی بود. یادداشت خاطر نشان می‌کرد که این قوانین درد سخت را به عنوان شاخصی برای بیماریهای مزمن ناشی از لطمات پایدار و شدید فیزیکی که به علت فقدان درمانهای فوریتی ایجاد شده‌اند، مورد درمان قرار می‌دهند. به عبارت دیگر همان طور که شرکتهای بیمه تنها در مواردی که بیماران در معرض مرگ و یا تباهی عضو قرار می‌گرفتند، مجبور به پرداخت هزینه‌ها بودند، متدهای بازجویان نیز تنها در صورتی شکنجه محسوب می‌شدند که منجر به

مرگ و یا نابودی یکی از اعضای بدن شوند.

این توصیف با سنت دیرین مخالفت انسان‌دوستانه با شکنجه و نیز حقوق بشر در تضاد بود. بنا بر اظهارات وان لاو، پروفسور حقوق بین‌الملل دانشگاه آکسفورد، براساس دیدگاه کلی کنوانسیون سازمان ملل، تصمیماتی که بر اساس آنها شکنجه تبیین می‌شود، باید بر مبنای مقیاسهای موردی اتخاذ شوند. وی در گفت‌وگویی که با من داشت متذکر شد: آنچه که ایالات متحده امریکا سعی دارد در این مورد انجام دهد، تعبیری یک‌سویه و شخصی از یک پیمان بین‌المللی است و از همین رو نه تنها قابل پذیرش نیست بلکه فاقد اقتدار لازم نیز هست. این ایده یک ایده و یا قضاوت حساب‌شده به‌شمار نمی‌رود، بلکه استدلالی است که از یک دیدگاه بسیار جدی منتج شده است. به گفته لاو، یادداشت بیبی به طور همزمان، وابستگی شکنجه به فحوا و سیاق را نفی می‌کرد. کاربرد تکنیکهایی که ممکن بود به تنهایی شکنجه محسوب نشوند ـ محرومیت از خواب، انزوا، و قرار گرفتن در موقعیتهای نامناسب ـ هنگامی که در کنار هم اعمال می‌شدند، می‌توانستند تبدیل به شکنجه شوند. علاوه بر این، فاکتورهای فرهنگی می‌توانستند تحمل برخی از متدها را برای مسلمانان بسیار دشوار سازند ـ متدهایی نظیر سوء رفتارهای جنسی و عریان کردن (در زندان ابوقریب). در مجموع وی معتقد بود استدلال یادداشت از نوعی بود که وی احتمالاً از یک دانش‌آموز ضعیف انتظار داشت.

مخالفان شکنجه تقریباً ۴۰ سال بود، دریافته بودند، تلاشهایی که برای تحمیل یک توصیف عینی از شکنجه صورت می‌گیرد، کراهت‌آور است. فریدریک اسپی، یک راهب یسوعی و دانشگاهی شجاع از تریبر، در جدلی که علیه استفاده از شکنجه در محاکمات جادوگران به سال ۱۶۳۱ در کاسو گریمینَلیز، ارائه داده است، این بینش را بیان کرده و در رابطه با قضاوت نقطه‌ای که در آن اشخاص مختلف از پا درآمده و می‌شکنند می‌نویسد: پایان تحمل در

مقابل فشار و درد، یک امر ذهنی است و یک پدیده عینی محسوب نمی‌شود. هرچند سرانجام همه از پای درآمده و خواهند شکست: آنچه که مردم تحت فشار شکنجه می‌گویند و نیز میزان دروغی که دربارهٔ خود و سایرین می‌گویند غیر قابل باور است. در پایان هرآنچه که شکنجه‌گران می‌خواهند واقعیت داشته باشد، واقعیت خواهد یافت. اسپی، همچنین در کتاب خود می‌نویسد اگر او یک مأمور اطلاعاتی بود می‌توانست به زور از کشیش‌ها و اسقف‌ها اعتراف بگیرد و او خود مفتشی را دیده بود که با خودستایی می‌گفت که می‌تواند با شکنجه حتی یک پاپ را وادار به اعتراف به شیطان‌پرستی کند.

توصیف فوق‌العاده محدود و بسته بیبی از شکنجه سالها پیش توسط این یسوعی اهل تریبر پیش‌بینی شده بود. در بحبوحه موج وحشتناکی که از تعصب محاکمه و تعقیب جادوگران ناشی شده و هزاران بیگناه را تحت بازجوییها معیوب کرده و با میله‌های چوبی سوزانده بود، اسپی متذکر شده بود که برخی از شکنجه‌هایی که با عنوان شکنجه‌های درجه یک دسته‌بندی می‌شدند اساساً از منظر قانون شکنجه نبودند و این درحالی بود که در برخی از این نوع شکنجه‌ها گوشت ساق پای مظنون در گیره‌های آهنی قرار داده شده و آنقدر فشرده می‌شد که خون از دو طرف به بیرون می‌جهید و قانوناً این امکان وجود داشت که درباره جادوگری که در معرض این رفتار واقع شده است، در محاکمه گفته شود که بدون محدودیت و هرگونه شکنجه به جرم خود اعتراف کرده است.

البته، بیبی از بازگشت چنین تکنیکهایی دفاع نمی‌کرد. اما در عین حال یادداشت وی خاطرنشان می‌کرد که مخالفت با بسیاری از متدها نابجاست، زیرا هرگونه تلاش برای اعمال قانون به طریقی که با حق تصمیم‌گیری رئیس جمهور در رابطه با جنگ تداخل داشته باشد، برخلاف قانون اساسی خواهد بود. به عبارت دیگر، رئیس‌جمهور، به عنوان فرمانده کل و به منظور دستیابی به اطلاعات سری در رابطه با طرحهای دشمن، قانوناً می‌توانست دستور بازجویی از محاربان دشمن را

صادر کند. این اختیارات به طور ویژه در اثنای جنگی اعلام می‌شدند که ملت در طی آن یک حمله مستقیم را تحمل کرده بود و احتمالاً فقط بازجوییهای موفقیت‌آمیز بود که می‌توانست اطلاعات لازم را جهت جلوگیری از موفقیت حملات تروریستی علیه ایالات متحده امریکا و ملت آن، فراهم کند. بنابراین کنگره دیگر نمی‌توانست بیش از تعیین استراتژی و تصمیمات تاکتیکی در میدان جنگ، قدمی برداشته و در نحوه هدایت بازجویی از محاربان دشمن توسط رئیس جمهور دخالت کند. علاوه بر این اگر یک بازجو بعدها به شکنجه متهم می‌شد، می‌توانست اقدام خود را توجیه کرده و آن را لازمه ممانعت از یک حمله تروریستی و یا دفاع از خود بخواند.

دولت نیز در صورتی که بعدها در رابطه با یادداشت دچار مشکل می‌شد، می‌توانست با اتخاذ یک موضع دوپهلو از تأثیرات آن بکاهد. میلتون بردن، افسر سابق سیا و یکی از سربازان کهنه کار بخش سری جنگ ویتنام، در گفت‌وگویی که با من داشت تأکید کرد: میزان توزیع این یادداشت و یا شدت کنترل آن فاقد اهمیت است. این نوع از افکار، با کلمات شفاهی در سیستم نفوذ می‌کنند. هرکس که گمان کند این یادداشت یا سایر یادداشتهای رسمی تأثیری نداشته است، از میزان کاربرد عملی آنها آگاه نیست. وی همچنین خاطرنشان کرد که مصونیت افرادی که پیرو دستورات رئیس جمهور هستند، تضمین شده و پیام این است: دستور از بالا می‌باشد و هرآنچه که شما انجام دهید، اگر با قصد اطاعت از فرمانده کل باشد، مورد تأیید است.

با توجه به این پس‌زمینه، از اکتبر ۲۰۰۲ تا آوریل ۲۰۰۳، پنتاگون و وکلای آن در پاسخ به درخواستِ دستورالعملی که موارد مجاز را مشخص کند، فهرستی از تکنیکهای اجباری را برای گوانتانامو تهیه کردند. یکی از مقامات ارشد در گفت‌وگو با وال استریت ژورنال گفته بود: ما بیش از یک‌سال در این مرحله بودیم و از آنها هیچ‌چیز عاید ما نشد. ما در رابطه با اینکه شکنجه چیست و چه اقداماتی

در حوزه آن نمی‌گنجد، نیازمند دیدگاهی بودیم که از محدودیت کمتری برخوردار باشد. پیش از آنکه فهرست رسمی آماده شود، افراد سعی می‌کردند که مثل جهنم ضامن فشار را بالا ببرند، و متدهایی را به کار می‌بستند که عبارت بود از قرار دادن لباسهای زیر زنانه بر روی سر زندانیان. در یازدهم اکتبر ۲۰۰۲، سرخوردگی بازجویان از عدم موفقیت طی یادداشتی توسط سرهنگ دوم جرالد فایفر از گیتمو به اطلاع مقامات بالا رسید. وی در یادداشت خود نوشت: مشکل رهنمودهای رایج برای شیوه‌های بازجویی در گیتمو، توان بازجویان در مقابله با مقاومت روزافزون را محدود می‌کند.

مشکلات آنها از قانون استانداردی نشأت می‌گرفت که برای بازجویان نظامی امریکا نوشته شده بود. این سند که به راهنمای ۵۲ ـ ۳۴ معروف است، با منع آشکار تکنیکهای زورگویانه (اجباری) آغاز می‌شود: استفاده از زور و رفتار غیرانسانی از هر نوع، قانوناً ممنوع است و دولت ایالات متحده امریکا نه تنها آن را مجاز نمی‌داند، بلکه از آن چشم‌پوشی نیز نخواهد کرد. این کتابچه راهنما همچنین این‌گونه از اقدامات را نه تنها غیرضروری بلکه بی‌اثر خوانده و می‌افزاید: استفاده از زور، تکنیک ضعیفی محسوب می‌شود چراکه علاوه بر ایجاد نتایج نامعتبر ممکن است به مجموعه تلاشهای بعدی آسیب برساند و فرد را به گفتن مطالبی وادار کند که فکر می‌کند بازجو مایل به شنیدن آن است. این کتابچه در ادامه کاربرد برخی از تکنیکهای روانی را مجاز می‌داند. این دسته از تکنیکها شامل استفاده از شیوه‌های فریبکارانه و یا به تصریح کتابچه استفاده از عباراتی نظیر: ما همه چیز را می‌دانیم، می‌باشد. به گونه‌ای که این تصور ایجاد شود که یکی از همدستان با اعتراف کامل، بر مقصر بودن فرد بازداشت‌شده صحه گذاشته است. استفاده از یک پرونده بزرگ اما انباشته از کاغذهای خالی نیز می‌تواند از دیگر مصادیق استفاده از تکنیکهای روانی محسوب شود. کتابچه راهنما همچنین دغلکاری احساسی مثل: ترساندن ملایم و ترساندن

ناملایم (که به معنای افزایش قابل توجه میزان ترس در فرد بازداشت‌شده است)، شکستن غرور و عزت نفس (با حمله به غرور بازداشت‌شده و یا توهین به آن)، و نفرت هیجانی ـ یا تمسخر نفرت یک زندانی نسبت به یک شخص و یا گروه ـ را مجاز می‌داند.

بنا بر اظهارات کتبی فایفر، در گیتمو حتی ترساندن ناملایم نیز برای درهم شکستن زندانیان کافی نبود. او در پی کسب اجازه برای اعمال دسته‌ای ازتکنیکهای گروه دوم بود. این دست از تکنیکها عبارت بود: از دوره‌های سی روزه و پی‌درپی حبسهای انفرادی؛ استفاده از موقعیتهای استرس‌زایِ دردآور که در طی آن زندانیان وادار می‌شدند تا درحالی‌که دست و پاهایشان در غل و زنجیر است برای ساعتها به طور دولا ایستاده و یا بنشینند؛ بازجوییهای ممتد و ادامه‌دار حتی تا ۲۰ ساعت؛ و برهنه کردن و مجبور به آرایش کردن (تراشیدن موی صورت و غیره). وی همچنین به منظور تهییج استرس در زندانیان در پی کسب مجوز استفاده از فوبیاهای فردی زندانیان (نظیر ترساندن از سگها) بود.

بدیهی است که اگر سومین کنوانسیون ژنو شامل حال زندانیان گیتمو می‌شد، تمام این تکنیکها نقض وقیحانه این کنوانسیون محسوب می‌شد. بند هفده کنوانسیون می‌گوید: نه شکنجه فیزیکی و روحی و نه هر شکل دیگری از اجبار نباید به منظور کسب اطلاعات، از هر نوع که باشد، بر زندانیان جنگ تحمیل شود. آن دسته از زندانیان جنگ که از پاسخ دادن سر باز می‌زنند، نباید تهدید شده، مورد توهین قرار گرفته و یا با رفتارهای نامطبوع و زیان‌آور، از هر نوع، مواجه شوند. اما از هنگامی که امریکا با فرمان فوریه ۲۰۰۲ بوش، مبنی بر اینکه کنوانسیون ژنو مناسب نیست و حتی اساس آن می‌تواند در صورت الزام نظامی نادیده گرفته شود، در سرازیری لغزنده‌ای قدم گذاشت، کنوانسیون و حتی این حقیقت که برخی از این اعمال نظیر استفاده از شرایط استرس‌زا، در طی سالها از سوی دولتهای پی‌درپی ایالات متحده امریکا در گزارشهای سالانه مربوط به

حقوق بشر وزارت امور خارجه این کشور، محکوم شده بود، به فراموشی سپرده شد. از سال ۲۰۰۱ وزارت امور خارجه امریکا کشورهای برمه، مصر، ایران، اریتره، اردن، لیبی، عربستان سعودی، پاکستان، تونس، ترکیه و عراق صدام حسین را به بازجویی از زندانیان تحت شرایط مشابه استرس‌زا متهم کرده است. این متد به طور معمول از سوی سرویس امنیتی اسرائیل، شین بِت، در مورد فلسطینیان مورد سوءظن اجرا می‌شد و تا سال ۱۹۹۹، هنگامی که از سوی دادگاه عالی کشور محکوم شد، همچنان ادامه داشت.

بنا بر اظهارات مکتوب فایفر، حتی متدهای گروه دوم، نیز کافی نبود و او در پی کسب اجازه برای تکنیکهای محکمتر گروه سوم بود؛ تکنیکهایی که اعمال آنها در مورد درصد بسیار اندکی از ناسازگارترین زندانیان گیتمو ضرورت می‌یافت و می‌توانست به شیوه‌ای دقیق در استنطاق از زندانیان فوق‌العاده مقاوم مورد استفاده قرار گیرد. برخی از این تکنیکها عبارت بود از مجاب کردن زندانی در مورد مرگ و یا شرایط بسیار دردناکی که می‌توانست بزودی وی و یا خانواده‌اش را تهدید کند؛ قرار دادن در آب و سرمای فوق‌العاده شدید و وحشتناک‌تر از همه استفاده از حوله‌تر و آب برای القای احساس خفگی. در سازمان خبررسانی مرکزی امریکا این تکنیک غسل در آب نامیده می‌شود و بنا بر گزارشها تاکنون در مناطقی بجز گوانتانامو و علیه تروریست‌های مطرح به کار بسته شده است. در چین، شیلیِ پی‌نوشه، زیمباوهٔ رابرت موگابه و سایر جاها از این تکنیک معمولاً با اصطلاح زیرآبی، یاد می‌شود. کمیسیون اینتر امریکن در سال ۱۹۸۰، در طی گزارشی که به حقوق بشر مربوط می‌شد، در رابطه با تکنیک فوق ـ که در آن زمان توسط دسیسه‌گران سیاسی در آرژانتین مورد استفاده قرار می‌گرفت ـ توصیف ذیل را ارائه داده است: غسل دادن به شیوه به اصطلاح زیرآبی عبارت است از پوشاندن سر قربانی با یک کلاه پارچه‌ای و فرو بردن پی‌درپی آن در یک مخزن آب و هدف آن القای احساس خفگی و

کسب اطلاعات از زندانی است.

دونالد رامسفلد در ۲۷ نوامبر، به درخواست فایفر پاسخ گفت. وی پس از مذاکره با معاون خود، پُل ولفوویتز، معاون وزیر، دوگلاس فیت و مسؤول ستاد مشترک، ژنرال ریچارد مایرز، تصمیم گرفت تا اجازه استفاده از تکنیکهای گروه دوم از جمله تراشیدن اجباری سر و صورت، استفاده از سگها، جایگزین کردن غذاهای گرم با جیره‌های سرد نظامی، حذف تمام آیتمهای رفاهی ـ نُسَخ قرآن کریم ـ و شرایط استرس‌زا، را صادر کند. وی در انتهای دستور خود، با خط ناخوانایی نوشت: من به مدت ۸ تا ۱۰ ساعت سرپا بودم. چرا باید ایستادن به چهار ساعت محدود شود؟ در آن زمان وی اجازه استفاده از تکنیک زیرآبی را صادر نکرد و تنها متدی که از تکنیکهای گروه سوم محسوب می‌شد و وی اجازه آن را صادر کرد، استفاده از برخوردهای فیزیکی ملایمی نظیر گرفتن، هل دادن یا زدن ضربه بر سینه و فشار دادن بود.

شش هفته بعد، رامسفلد ناگهان دستور خود را فسخ کرده و برای تصمیم‌گیری در رابطه با متدهای مناسب، گروه کاری دیگری را تشکیل داد. این گروه تحت نظارت مجمع عمومی وزارت دفاع اداره می‌شد و نمایندگانی از سرویسهای نظامی، ستاد رؤسای مشترک و سازمان خبررسانی مرکزی در آن حضور داشتند. این گروه در مدت فعالیت خود دست کم دو یادداشت مطول را ارائه داد. اولین یادداشت به تاریخ ۶ مارس ۲۰۰۳، نسخه فشرده سند پیشین بیبی بود و همان ادعای اختیارات بی‌حد و حصر رئیس جمهور در زمان جنگ و توصیف شکنجهٔ سند بیبی را منعکس ساخته بود. براساس این یادداشت، شکنجه می‌توانست نوعی دفاع شخصی محسوب شود و حوادث یازده سپتامبر حق دفاع ملتها از خود راگوشزد می‌کرد. اگر یکی از مدافعان دولت در طی بازجویی از محاربان دشمن مجبور به صدمه زدن به وی می‌شد و نحوه بازجویی وی احتمالاً منجر به هتک حرمت حریم جنایی می‌شد، در واقع از

وقوع حملات تروریستی بیشتر شبکه القاعده و سایرین بـه ایـالات مـتحده امریکا جلوگیری کرده بود. وی می‌توانست چنین استدلال کند که شاخه اجرایی آن دسته از حقوق قانون اساسی که مربوط به دفـاع از مـلت در بـرابـر هـجوم بیگانگان است، اقدام وی را توجیه می‌کند.

نویسندگان یادداشت، کاملاً از حوزه تاریکی که استدلالهای آنها بدان منتهی می‌شد، آگاه بودند: این ادعا که خاطی صرفاً تابع دستورات بـوده و بـنابرایـن مسؤولیتی متوجه وی نخواهد بود. آنها حتی منشور محکمه نومبرگ جنایات جنگی نازی‌ها را مبنی بر اینکه تبعیت از دستورات دولت و یا مقامات ارشد، فرد خاطی را از مسئولیتی که متوجه اوست رها نمی‌سازد، واگویه کرده بودند. اما بازجویی که متهم به شکنجه کردن بود، می‌توانست چنین استدلال کند کـه جنبه قانونمند بودن دستوراتی که دریافت کرده است، محرز بـوده و لذا عـدم تابعیت، نافرمانی محسوب می‌شده است. به عبارت دیگر، بازجویی که مکلف به اعمال شکنجه بود، می‌توانست اقدامات خود را بـا گـفتن ایـنکه از تـبعات نافرمانی هراس داشته است، توجیه کند.

این یادداشت همچنین تأکید می‌کرد که بازداشت‌شدگان اجنبی گیتمو خارج از حوزه قضایی دادگاههای فدرال هستند و بنابراین ممنوعیت تنبیه بیرحمانه و غیرمعمول قانون اساسی ایالات متحده امریکا شامل حال آنان نمی‌شود. امـا حتی اگر وضعیت قانونی آنها متفاوت می‌بود، باز هم متدهای بازجویی باید از سوی وجدانهای آگاه، نامشروع خوانده می‌شدند.

یادداشت آخر گروه در رابطه با متدهای بازجویی گوانتانامو، شش هفته بعد ارائه شد. این یادداشت با اتخاذ یک رویکرد واقعیتگرا، استدلال کرده بـود کـه انتخاب تکنیکهای بازجویی مستلزم آنالیز سود و زیـان در هـر مـوردی است. هنگامی که مناسب بودن متدهای ویژه مورد تأیید واقع شد، توجه امریکاییان باید به تأثیرات بالقوه و مغایری معطوف می‌شد که این تکنیکها می‌توانست بر

فرهنگ و خویشتن‌بینی قوای مسلح ایالات متحده امریکا برجای بگذارد. همچنین این احتمال می‌رفت که گرفتن اعتراف با اعمال خشونت، اظهاراتی را باعث شود که اجباری تلقی شوند و شدت یافتن آن، مخالفتهای درونی و بین‌المللی را افزایش دهد.

در شانزدهم آوریل، رامسفلد فهرست تجدید نظر شده خود در رابطه با تکنیکهای ضد مقاومت را ارائه داد. تمام متدهای روانی به علاوه تغییر صحنه - خارج کردن فرد بازداشت‌شده از وضعیت استاندارد بازجویی و قرار دادن وی در وضعیت دشوار و نامناسب - و دستکاری رژیم غذایی - محروم کردن او از غذاهای معمول - نیز در فهرست فوق گنجانده شده بود. همچنین تمام اقلام رفاهی، از جمله قرآن، می‌توانستند از زندانی گرفته شوند. اشاره‌ای به شرایط استرس‌زا نشده بود، اما استفاده از تکنیک تعدیل خواب، مجاز اعلام شده بود - این تکنیک به معنای تنظیم ساعات خواب فرد بازداشت‌شده بود (به عنوان مثال تغییر ساعات خواب از شب به صبح). رامسفلد با بی‌توجهی خاص به میزان سختی خوابیدن در یک جعبه آهنی بدون دستگاه تهویه مطبوع در گرمای طاقت‌فرسای گیتمو، به گونه‌ای نامأنوس ادعا کرده بود که: این تکنیک به معنای محروم کردن از خواب نیست. مورد دیگر، ایجاد تغییرات محیطی بود: بدین معنا که بازجویان مجاز بودند که به منظور ایجاد ناراحتی، شرایط محیطی را تغییر دهند (به عنوان مثال درجه حرارت را تنظیم کرده و یا بوی ناخوشایندی را ایجاد کنند). البته رامسفلد اذعان کرده بود که این تکنیک ممکن است از سوی برخی از ملل، غیرانسانی تلقی شود.

مورد آخر و شاید مهمترین مورد، حبس در زندان انفرادی بود. رامسفلد در رابطه با زمانی که زندانیان مجبور به تحمل چنین شرایطی بودند، محدودیتی قائل نشده بود، اما صرفاً توضیح داده بود که استفاده از این تکنیک به منظور محقق ساختن اهداف بازجویی، قاعدتاً نباید بیش از سی روز به طول بینجامد. اظهارات بعدی وی، که بعدها به یک ستینگ سری مبدل شد، میزان طعنه‌آمیز

بودن ادعای همیشگی وی مبنی بر همخوانی رفتار امریکاییان با اصول کنوانسیون ژنو را آشکار کرد: ملتهایی که معتقدند بازداشت‌شدگان از امتیازات اسرای جنگی دشمن برخوردار می‌باشند، ممکن است که استفاده از این تکنیک را با الزامات سومین کنوانسیون ژنو در حد تقابل ببینند. در حقیقت رامسفلد، اذعان داشت که این متد حداقل چهار بند از کنوانسیون ژنو را نقض می‌کند، اما از آنجایی که پیش‌بینیهای ژنو در مورد بازجویی از محاربان غیرقانونی غیرکاربردی بود، هیچ مانعی وجود نداشت.

دولت و سردمداران نظامی آن ماهها بر پافشاری خود بر اینکه بازجوییهای گیتمو، نظیر شرایط توقیف آن، با اصول ژنو سازگار می‌باشد، ادامه می‌دادند. گویا بند هفده کنوانسیون، مبنی بر غیرقانونی بودن رفتار نامناسب و زیان‌آور از هر نوعی، با زندانیانی که از پاسخ دادن به سؤالات خودداری می‌کردند هرگز وجود نداشت. ژنرال جیمز تی‌هیل از واحد نظامی میامی در گفت‌وگو با گزارشگران در ژوئن ۲۰۰۴ خاطرنشان کرد که پروسه گوانتانامو یک بازداشت حرفه‌ای و انسانی و یک عملیات بازجویی محسوب می‌شود. حوزه کاری آن در محدوده قانون است و برطبق اصول ایالات متحده امریکا هدایت می‌شود. گوانتانامو در پیروزی ما در جنگ علیه ترور سهیم بوده است و همچنان سهیم خواهد بود.

من دو ماه، پیش از نخستین اظهارات عمومی درباره ابوقریب و سه ماه، پیش از افشای یادداشتها، در مارس ۲۰۰۴، با شفیق رسول و احمد، مصاحبه کرده بودم. بنابراین شهادت آنها نمی‌توانست متأثر از گزارشهای سایر رسانه‌ها باشد. همچنین در ماه مارس، پنجمین زندانی آزاد شده انگلیسی، جمال الحریث در گفت‌وگو با تلویزیون گرانادا و دیلی میرور اظهارات مبسوطی را ارائه داده بود. با آنکه من تا ماه می با طارق درگل ملاقاتی نداشتم، وی هفته‌ها قبل، در گفت‌وگو با وکیل لندنی خود، لویز کریستین دعاوی مشابهی را مطرح ساخته

بود. هنگامی که این دعاوی برای نخستین بار منتشر شدند، بسیاری از سخنگویان دولت ایالات متحده امریکا آن را انکار کردند. اما با توجه به مطالب انعکاس‌یافته در اسنادی که نقل آن گذشت، به نظر نمی‌رسد که این تکذیبها معتبر باشند.

به گفته طارق درگل، همزمان با شدت گرفتن روند بازجوییها در اوایل ۲۰۰۳، نگهبانانی که زندانیان را همراهی می‌کردند، استفاده از متد جدیدی را آغاز کردند. وی می‌گفت برای یک دوره حدوداً یک‌ماهه در سال گذشته، نگهبانها هر روز وی را با غل و زنجیر به اتاقک بازجویی برده، وی را نشانده و به حلقه‌ای که در کف اتاقک بود زنجیر می‌کردند و سپس وی را گاهاً به مدت ۸ ساعت به حال خود رها می‌کردند. وی می‌گفت: دستگاه تهویه مطبوع، دمای اتاق را تا حد انجماد پایین می‌آورد و دردی که در انتهای اعضای بریده بدن من ایجاد می‌شد، به طور وحشتناکی غیرقابل تحمل بود. نتیجتاً من نیاز به دستشویی پیدا می‌کردم و سعی می‌کردم تا صندلی خود را کج کرده و به زمین نزدیک شوم و بناچار خود را کثیف می‌کردم. شرم‌آور بود. آنها مرا از یک آیینه دوسویه می‌نگریستند. به محض آنکه خود را خیس می‌کردم، یکی از زنان نگهبان داخل شده و فریاد می‌زد: ببین چکار کرده‌ای! تو نفرت‌انگیزی. بعد از آن، وی را به مدت سه ساعت به سلول خود بازمی‌گرداندند. سپس بازمی‌گشتند و پروسه مجدداً آغاز می‌شد.

درگل می‌گفت بازجویان از خشونت نیز استفاده می‌کردند: این‌بار درجه دستگاه تهویه را به قدری بالا می‌بردند که درجه حرارت از هوای بیرون نیز بالاتر می‌رفت و برخی از اوقات اگر وضعیت نشستن خود را تغییر می‌دادی، آنها صندلی‌را از زیر تو می‌کشیدند، به گونه‌ای که چپ شده و بر روی زمین می‌افتادی. در دوره‌های بخصوص سنگین بازجویی، یا از لباس و لوازم خواب تمیز خبری نبود و یا البسه‌ای با سایزهای بسیار کوچک در اختیار ما قرار

می‌گرفت. تکنیک دیگر حذف کاغذ توالت، و یا کم کردن از آن بود به گونه‌ای که حتی برای پاک کردن بینی خود نیز با مشکل مواجه بودیم.

عاصف اقبال نیز غل و زنجیر شده ساعتها در یک اتاقک به حال خود رها می‌شد و مثل درگل، عاقبت مجبور به خیس کردن خود می‌شد. وی مـی‌گفت زندانیان اغلب مجبور بودند که در داخل اتاقک دستشویی کنند و از همین رو اغلب، بازجویان پس از هر جلسه با شیلنگ به صندلیها آب می‌پاشیدند. پخش موزیک با صدایی بلند و آزاردهنده از جمله تکنیکهای دیگر بود. وی به خاطر می‌آورد که مجبور به شنیدن آوازهای بروس اسپرینستین، امـانیم و مـوسیقی تکنو شده است. وی می‌گفت یک‌بار، یکی از بازجویان تصویر مستهجنی را به او نشان داده و گفته بود: نگاه کن به این، این آخرین باری است که عکس یک... را می‌بینی. با آنکه عاصف بزرگ‌شده بریتانیا بود، اما تا آن زمان از شنیدن این قبیل از طعنه‌های جنسی مصون مانده بود. وی در واکنش به این طعنه صرفاً لبخند زده بود، اما بازداشت‌شدگان عرب به او و درگل گفته بودند درحالی‌که لباسهای زیر آنها پایین کشیده شده بود، به طرز بسیار شرم‌آوری با دست و پای بسته در اتاقکهای بازجویی رها شده بودند.

درگل همچنین استفاده از آنچه را که به دستبند کوتاه معروف بود به خاطر می‌آورد: در این روش بندهای سوییت سه تکه زندانی درحالی‌که به کف اتـاق زنجیر شده بود، محکم کشیده می‌شد تا زندانی درهم فشرده شود. پس از مدتی درد شروع می‌شد. شما می‌توانستی صدای نگهبانان را که مشغول جوک گفتن، خوردن و نوشیدن و ضربه‌زدن به دیوارها بودند، از پشت آیینه بشنوی. این کارها برای کسب اطلاعات نبود. آنها فقط می‌کوشیدند که تو را درهم بشکنند. شفیق رسول و عاصف اقبال در نامه خود به کمیته سرویسهای نظامی سنا خاطرنشان کرده بودند که بارها و بارها این فرآیند را تحمل کرده‌اند: ما مجبور بودیم که بدون صندلی و درحالی‌که دستانمان میان پاها بسته شده و به زمین زنجیر شده بود،

چمباتمه بزنیم و در صورتی که بر زمین می‌افتادیم، زنجیر دستهای ما را می‌برید. پیش از آغاز یک بازجویی و نیز در طی آن (که حتی می‌توانست تا دوازده ساعت نیز ادامه داشته باشد)، ما در این حالت رها می‌شدیم و برخی از اوقات ساعتها پس از رفتن بازجویان نیز این شرایط ادامه داشت. دستگاه تهویه درجه حرارت اتاقک را تا حد انجماد پایین می‌آورد. نور شدید چراغها و صدای کر کنندهٔ موزیک، خود نوعی شکنجه بود. در برخی از اوقات برای ترساندن ما از سگ استفاده می‌کردند. در تمام مدت بازجویی، غذایی به ما داده نمی‌شد و زمانی که به سلولهای خود بازمی‌گشتیم تا پایان روز همچنان گرسنه می‌ماندیم. جمال الحریث در گفت‌وگو با دیلی میرور، از چگونگی زنجیر شدن بر زمین با دستها و پاهایی که به یکدیگر چسبانده شده بود، سخن گفته بود. وی همچنین گفته بود که یکی از دوستان وی، این وضعیت را به مدت پانزده ساعت تمام تحمل کرده بود.

در ژوئن ۲۰۰۴، نیویورک تایمز با پارکیودن، یک کشاورز ۲۶ ساله افغانی، که از فوریه ۲۰۰۳ تا مارس ۲۰۰۴ در گوانتانامو بازداشت شده بود، مصاحبه کرده بود. وی نیز گفته بود که برای ساعتها در وضعیت نامناسبی و با یک زنجیر کوتاه بسته شده و به حال خود رها شده بود. وی در ادامه افزوده بود: آنها مرا وادار می‌کردند تا در مقابل یک دستگاه تهویه بایستم. باد بسیار سرد بود. حتی بدون توجه به تصمیم رامسفلد مبنی بر مجاز بودن قراردادن زندانیان در شرایط استرس‌زا، باز هم نادیده انگاشتن این حجم از توصیفات غیرممکن است. اما جالب توجه است که در یادداشتهایی که ذکر آن در بالا گذشت، تکنیکهای استرس‌زا معمولاً به ایستادن اشاره دارند و به نظر می‌رسد که زنجیر کردن زندانیان به صندلیها یا زمین، در زمره تکنیکهای فوق قرار نمی‌گیرد.

محروم کردن از خواب (یا به گفته رامسفلد، تنظیم آن نیز دائماً در حال افزایش بود. احمد با من در رابطه با زندانیانی سخن می‌گفت که شب و روز و به

فاصله دو ساعت یک‌بار مجبور به پوشیدن سوییت‌های سه‌تکه و ترک سلول خود می‌شدند. او بازداشت‌شده‌ای را می‌شناخت که نام وی عبدالعزیز بود و این شرایط را برای هفته‌ها تحمل کرده بود. طارق درگل می‌گفت ممدوح حبیب، از استرالیا، آنقدر بی‌خوابی را تحمل کرده بود که کاملاً سردرگم و گیج به نظر می‌رسید. حبیب ـ که راجع به شکنجه شدن خود در مصر با شوک الکتریکی (در مسیر گوانتانامو) با درگل سخن گفته بود ـ اغلب از همسر خود مالا و دو فرزندش سخن می‌گفت. اما مأموران وی را نسبت به مرگ آنها مجاب کرده بودند. اندوه همسر وی از شنیدن این خبر پس از آزادی درگل را می‌توان تصور کرد.

بنا بر اظهارات بازداشت‌شدگان آزادشده، بازجویان گیتمو از متدهای روحی و جسمی بسیاری استفاده می‌کردند. از جمله مشهورترین این متدها، متدی بود که در آن بازجو مدعی می‌شد که مدرکی دارد که گناهکار بودن مظنون را ثابت می‌کند؛ متدی که شفیق رسول بارها آن را تجربه کرده بود. به عنوان مثال، به وی گفته می‌شد که تصاویر وی در یک لباس فرم القاعده توسط پلیس و در یکی از غارهای افغانستان به دست آمده است: در واقع من پاسپورت خود را در پاکستان جا گذاشته بودم. سپس بازجو به من می‌گفت که علاوه بر پرونده من، پروندهٔ برادرم حبیب را نیز یافته‌اند و دروغی درکار نیست و در جلسه بعد آن را به همراه خود خواهد آورد. اما دفعه بعد وی مدعی می‌شد که اشتباه کرده است.

پاداشهای ژنرال میلر یا همان امتیازهای قابل حصول در صورت همکاری، در پاره‌ای از اوقات منجر به اظهارات اشتباه یک زندانی در مورد زندانی دیگر می‌شد و این اظهارات به نوبه خود تشدید بازجوییهای آتی را در پی داشت. شفیق رسول به من می‌گفت: آنها مدام از ما بازجویی کرده و می‌گفتند: فلان کس می‌گوید که تو این کار را کرده‌ای، فلان کس می‌گوید که تو آن کار را کرده‌ای ـ به عبارت دیگر زندانیانی که امیدی برای خارج شدن از کمپ را نداشتند، اظهارات نادرستی را عنوان می‌کردند که گمان داشتند منجر به خلاص شدن آنان از کمپ

خواهد شد. افرادی که از او بازجویی می‌کردند، به وی گفته بودند: اگر خواهان آیتم‌های رفاهی بیشتر هستی، در رابطه با سایر زندانیان بلوک، اطلاعاتی را در اختیار ما قرار بده. بویژه از وی خواسته شده بود تا به مقصر بودن جمال شهادت بدهد: من نپذیرفتم. آنها گفتند این اقدام ممکن است باعث آزاد شدن تو شود. بعد از این جلسه، وی به عنوان تنبیه در پایین‌ترین حد رژیم قرار گرفت: به جای تشک یک حصیر نازک به تو می‌دادند و فقط از ساعت یازده شب تا ۵ صبح حق استفاده از پتو را داشتی و در طی روز نیز فقط می‌توانستی به لباسهای خود و قرآن مجید دسترسی داشته باشی.

عاصف اقبال به خاطر می‌آورد که یکی از زندانیان گفته بود که وی در کمپ آموزشی فاروق حضور داشته است و این حرف منجر به آغاز یک دوره کامل از بازجوییها شده بود. وی می‌گفت: بازجویان سعی داشتند که از من اقرار بگیرند. تهمت پشت تهمت وارد می‌شد. اگر یکی مؤثر واقع نمی‌شد، دیگری مورد آزمایش قرار می‌گرفت. و این روند تا گرفتن اقرار از زندانی همچنان ادامه می‌یافت.

دو ماه پیش از آزادی رسول، بازجویان وی بارها از وی پرسیده بودند که در شهر وی تیپتون از کجا می‌توان موشکهای زمین به هوا تهیه کرد. ظاهراً یکی از زندانیان مدعی شده بود که وی چنین موشکهایی را خریداری کرده است. (با این تفاسیر اظهارات رامسفلد در چَمبر میامی، مبنی بر کشف اطلاعات ارزشمند در رابطه با دسترسی تروریست‌ها به این گونه از تسلیحات، جالب توجه است). همان‌گونه که تمام افرادی که شهرِ کاملاً درون‌مرزی تیپتون را دیده‌اند، مطلع می‌باشند، چنین ایده‌ای می‌تواند صرفاً یک ایده پوچ و بی‌معنی باشد. در این رابطه رسول می‌گفت: من شروع به جر و بحث کردم. آیا او واقعاً تصور می‌کرد که تیپتون یک منطقه جنگی است؟ در آغاز من از بازجوییها هراس داشتم اما هرچه که به پایان نزدیک می‌شدیم، آنها فقط عده‌ای احمق به نظر می‌آمدند.

تا پاییز ۲۰۰۳، کمیته بین‌المللی صلیب سرخ که به طور مداوم به بازدیدهای خود از گیتمو ادامه می‌داد، شدیداً نگران متدهای بازجویی و رژیم تنبیه و پاداش ژنرال میلر بود. در ملاقات نهم اکتبر که در دفتر وی واقع شد، من شاهد اعتراض شدید هیئت نمایندگی صلیب سرخ ـ متشکل از وینسنت کسارد، کریستفر گی رُد و توماس هنیک ـ به نحوه برخورد با زندانیان گیتمو بودم.

نخستین موضوعی که نمایندگان سازمان صلیب سرخ بدان پرداختند این حقیقت بود که آنها قادر به ملاقات تمام بازداشت‌شدگان نیستند. گی‌رُد به میلر یادآوری کرد که برطبق کنوانسیون سوم ژنو و فرآیندهای عملیاتی استاندارد که آنها [صلیب سرخ] در سرتاسر جهان پیگیری می‌کنند، وی و همکارانش باید با دسترسی نامحدود آنها به تمام مناطق و زندانیان گیتمو موافقت کنند. البته گی‌رُد با این تصور که امریکا در گیتمو طرفدار اصول ژنو می‌باشد، سخن می‌گفت. این گفت‌وگو ماهها پیش از آشکار شدن فرمان هفتم فوریه ۲۰۰۲ بوش، در جریان بود، فرمانی که کنوانسیون ژنو را تا حدی قابل اجرا می‌دانست که با ضرورتهای نظامی در تقابل نباشد. اما میلر مسلماً فرمان بوش را خوانده بود. از همین رو در پاسخ کسارد اظهار داشت که عدم مشاهده برخی از زندانیان در طی این ملاقات ناشی از ضرورتهای نظامی بوده است.

برطبق ماده ۱۲۶ کنوانسیون ژنو منع دسترسی از سوی قدرت بازداشت‌کننده مجاز باشد، اما این حالت صرفاً معلول ضرورتهای نظامی است و یک امر ویژه و موقت محسوب می‌شود. آنچه که در اینجا لحاظ شده است منع دسترسی در شرایطی نظیر قرار داشتن زندان در بخشی از منطقه جنگی است و نه (آن طور که ظاهراً منظور میلر بود)، هنگامی که زندانیان تحت بازجوییهای خاص، طویل و سخت می‌باشند.

کسارد پس از این موضوعِ بازجوییهای بیرحمانه‌ای را مطرح ساخت که می‌ترسید برای سلامتی روحی زندانیان، پیامدهای وخیمی را دربر داشته باشد.

وی می‌گفت آی سی آر سی احساس می‌کند که بازجویان کنترل بیش از حدی را بر نیازهای اساسی بازداشت‌شدگان اعمال کرده و می‌کوشند تا با استفاده از منزوی ساختن، کنترل زندانیان را در دست بگیرند... آنها همچنین کنترل کاملی را بر میزان این انزوا دارند. تعیین سطح آیتمهای رفاهی زندانیان نیز در اختیار آنان است. دسترسی به احتیاجات اساسی نیز مشمول همین قاعده است. میلر با اعلام اینکه ابداً با مطالبی که کسارد در رابطه با روال بازجوییها مطرح کرده است، موافق نیست، گفت: در مورد متدهای بازجویی جای هیچ بحثی نیست و توجه آی سی آر سی به جای متدهای بازجویی باید بر میزان حمایت صورت‌گرفته از بازداشت‌شدگان متمرکز باشد. عوامل گیتمو با تمام بازداشت‌شدگان رفتاری انسان‌دوستانه دارند.

گی‌رُد و کسارد به پاسخ میلر اعتراض کرده و گفتند: وظیفه صلیب سرخ بررسی تأثیرات فشار روانی و اجبار بر سلامت روحی زندانیان است. فقدان پروسه قانونی ناظر بر مدت زمان بازجویی از یک زندانی و همچنین اینکه اینجا در گیتمو همه چیز بی‌پایان است، شرایط را بغرنج‌تر کرده است. میلر در واکنش به سخنان نمایندگان صلیب سرخ شانه‌های خود را بالا انداخته و گفت: این یک موضوع سیاسی است و باید در واشنگتن دی سی مورد بررسی قرار گیرد.

زمانی که نمایندگان صلیب سرخ شروع به مطرح کردن جزییات کردند، میلر حالت دفاعی به خود گرفت و خلاصه مذاکرات ـ که توسط پرسنل خود وی تهیه می‌شد ـ حاکی از این بود که وی صرفاً آنها را در رابطه با سیستمی که خود ایجاد کرده بود، توجیه کرده است. شاید وی کتاب آنها را به حرف بیاوریم، نوشته پاتریک مَکدونالد را خوانده بود. وی که یکی از بازجویان اسبق ارتش بود به خوانندگان کتاب توصیه می‌کرد: اشتباه فاحشی که بازجویان در هنگام بازپرسیهای آسیب‌زا و یا توهین‌آمیز مرتکب می‌شوند، موافقت با حضور شاهد است... به خاطر داشته باشید که اگر شما با مشکلات قانونی ناشی از

بازجوییهایی که انجام داده‌اید مواجه شدید، باید همه چیز را انکار کنید. به هیچ‌چیز اقرار نکنید و متقابلاً تهمت وارد کنید.

هنگامی که کسارد نگرانی خود را از اینکه می‌دید تنها افرادی که با بازجویان همکاری می‌کنند، می‌توانند از امتیازات بیشتری نظیر انتقال به کمپ چهار برخوردار شوند، ابراز کرد، میلر در پاسخ گفت: تمام بازداشت‌شدگان کمپ دلتا از اقلام اساسی تعیین‌شده در کنوانسیون ژنو برخوردار می‌باشند. همچنین امتیازات ۸۵ درصد از بازداشت‌شدگان کمپ دلتا از آنچه که باید فراتر رفته است... آیا آی سی آر سی نسبت به امتیازات فوق معترض است؟ وی همچنین خاطرنشان کرد: قطع امتیازات به علت عدم همکاری نیست بلکه از دلایل انضباطی نشأت می‌گیرد. اگر یک زندانی امتیازی را از دست بدهد، او این امتیاز را در نتیجه اعمال خود از دست داده است. کسارد به عنوان مثال به بازجویانی اشاره کرد که تصمیم می‌گیرند حق استفاده از کتاب را از زندانیان ناسازگار سلب کنند. مجدداً میلر پاسخ داد: محدودیتها تنها در صورت بروز تخلفات انضباطی اعمال می‌شوند. کسارد به وی گفت: تیم صلیب سرخ از بسیاری از زندانیان شنیده است که کتابها و سایر آیتمهای رفاهی به دلیل مخالفت آنها از تأیید صحت برخی از مطالب مصادره شده‌اند. میلر پاسخ داد: او به اظهارات فوق رسیدگی خواهد کرد، اما هرآنچه به آی سی آر سی گفته است، حقایق دقیق و عاری از اشتباه است.

تصادفاً مصاحبه خود من با ژنرال میلر تنها پس از گذشت هشت روز از گفت‌وگوی وی با صلیب سرخ به وقوع پیوست. همان‌طور که ذکر آن گذشت وی در گفت‌وگوی خود با من در رابطه با اعتقاد خود مبنی بر اینکه ایجاد شرایط سخت‌تر برای زندانیان ناسازگار در کسب اطلاعات سری مؤثر واقع شده است، پرده‌پوشی نکرد.

در پایان، کسارد در رابطه با واگذاری پرونده‌های پزشکی بازداشت‌شدگان به

بازجویان به منظور پیشبرد طرحهای بازجویی، اظهار ناراحتی کرد و این اقدام را نقض حریم میان روانپزشک و بیمار خواند. در ژوئن ۲۰۰۴ واشنگتن پست با تعدادی از مأمورانی که موضوع واگذاری پرونده‌ها را مورد تأیید قرار داده بودند، مصاحبه کرد و در این میان سرتیپ ریک بکاس، سلف ژنرال میلر، متذکر شد که پرونده‌ها، به طور معمول در اختیار پرسنل نظامی نیز قرار می‌گرفت، هرچند وی در رابطه با نحوه استفاده از آنها نامطمئن بود و اگر تشخیص می‌داد که این اقدام با قوانین یا کدهای بین‌الملل در تقابل می‌باشد، پروسه را متوقف می‌کرد.

اما همان‌گونه که ذکر آن گذشت ژنرال میلر در برخورد با صلیب سرخ شیوه متفاوتی را اتخاذ کرد و ضمن انکار این موضوع به کسارد و گی‌رُد توصیه کرد که اطلاعات خود را مجدداً بررسی کنند. گزارش پرسنل میلر از این ماجرا بیانگر خشم و غضب آنهاست: آقای کسارد از اینکه سرتیپ میلر گفت‌وگوی فوق را جدی تلقی نمی‌کرد، اظهار ناراحتی کرد. سرتیپ میلر توضیح داد که وی بحث را جدی تلقی کرده و برای کار و نظرات آی سی آر سی احترام قائل است. وی همچنین از تیم صلیب سرخ خواست تا متقابلاً به نظرات وی احترام بگذارند.

بازجویی که از شفیق رسول پرسیده بود چگونه موشکهای زمین به هوا را در تیپتون خریداری کرده است، همانند بسیاری از بازجویانی که بازداشت‌شدگان آزادشده با آنها روبه‌روشده بودند، جوان و بی‌تجربه بود. رسول می‌گفت: شما به مأموران با شورتها و پیراهنهایی که بر تن دارند می‌نگری و از خود می‌پرسی که آیا این سرباز یک بازجوست؟ او که فقط بیست سال دارد!

ژنرال میلر به من می‌گفت نیروهای اطلاعاتی گیتمو در گروه‌های پنج‌نفری دسته‌بندی می‌شوند و به این دسته‌ها تیمهای ببر اطلاق می‌شود و از هر ده نفر هفت تن از افسران و یا سربازان ذخیره محسوب می‌شوند. این عده حتی از آن دسته از بازپرسان اطلاعاتی که مسؤول فرستادن زندانیان گیتمو از افغانستان می‌باشند، کم‌تجربه‌تر هستند و اکثراً پس از گذراندن یک دوره ۲۵ روزه در

جایی‌که میلر آن را دانشگاه تیمهای ببر می‌نامید و در فورت هیو اِکوکا برگزار می‌شد، به‌گیتمو آمده‌اند. در اغلب موارد گوانتانامو نخستین جایگاه برخورد آنان با تحقیقات ضد تروریستی است. با این وجود میلر مدعی بود که بی‌تجربگی آنان یک امتیاز محسوب می‌شود: آنها همگی جوانان هستند، اما حقیقتاً در انجام رسالت خود احساس تعهد می‌کنند. جمع‌آوری اطلاعات سری مشغله مردان جوان است. شما باید قابل تنظیم و تعدیل باشی. میلر دوست داشت تا با دانشجویان فورت هیو اِکوکا، پیش از رسیدن، با ویدئوفون سخن بگوید. من به آنها می‌گویم: ببر هرگز در خلیج گوانتانامو نمی‌خوابد. این افراد جوان بسیار مستعد هستند و در انجام رسالت خود احساس تعهد می‌کنند. تیمهای ببر ما در مورد شما و خانواده‌تان و همچنین حوادثی که شما را به سوی تروریسم پیش برده است، بیش از خود شما می‌دانند. ما در زمینه بازجویی فوق‌العاده هستیم.

آن دسته از مأموران امریکایی که در زمینه اطلاعات سری از تجربیات بیشتری برخوردار بودند، همانند سرهنگ دوم کریستینو، که در دوران خدمت خود در پنتاگون در سال ۲۰۰۳، با دستاوردهای گیتمو تماس مستقیم و مداومی داشت، با خودستایی غیرعادی میلر موافق نبودند. کریستینو معتقد بود که آموزش ناکافی، درست همانند بی‌تجربگی و اعتماد به مترجمان، بازجویان را با آسیبهای عمده‌ای مواجه می‌سازد. به‌گفته وی مقایسه دوره‌های آموزشی فورت هیو اِکوکا با دوره‌های آموزشی «دانشگاه» یک مقایسه اشتباه و بیشرمانه است. محیط «آکادمیک» و استانداردهای فورت هیو اِکوکا نباید با محیط آکادمیک و استانداردهای یک دانشگاه معتبر مقایسه شود. زمانی که میلر سیستم تنبیه و پاداش خود را آغاز کرد، مجدداً خاطرنشان کرد: بازجویان گیتمو تنها به اخبار سری متوسط و کم‌ارزش دست یافته‌اند. مسلماً، آنها درباره سربازگیری و آموزش، اطلاعات مفیدی را به دست آورده بودند و احتمالاً در زمینه امور مالی و لجستیک نیز برخی از مسائل برای آنها مشخص شده بود؛ اما دربارهٔ عملیاتها

اطلاعات چندانی در اختیار نداشتند. سپس سرتیپ میلر آمد و ناگهان آنها به انبوهی از اطلاعات فوق‌العاده رسیدند. این عبارت به طور صحیح می‌تواند تنها در مورد اطلاعات جزئی مربوط به ظرفیتها و مقاصد تروریستی اعمال شود. من تردید دارم که بازداشت‌شدگان گوانتانامو هرگز از این‌گونه از اطلاعات مطلع باشند. اگر برخی ادعای چنین اطلاعاتی را دارند، شاید بدین دلیل است که در پی کسب امتیازات یا پیشگیری از رفتار بدی هستند که ژنرال میلر آن را در گیتمو نهادینه کرده است.

در عین حال، اختصاص دادن چنین پرسنل بی‌تجربه‌ای برای بازجویی از تروریست‌های احتمالی ـ آن هم به واسطه مترجمان ـ عمومیت ندارد و نمی‌توان گفت در تمام مراحل جنگ علیه ترور، امور به همین شیوه پیگیری شده‌اند. برخورد با تروریسم اسلامی از آغاز دهه هشتاد عوامل کارکشته‌ای را تربیت کرده و درسهای نظامی بسیاری را آموزش داده است که به گفته یکی از مأموران در حال خدمتِ سرویس اطلاعات سری از آن میان می‌توان به شیوه بسیار مؤثرتر مصاحبه با زبان شخص مظنون اشاره کرد. به عنوان مثال زمانی که امریکا ابوزبیده ـ که گفته می‌شد یکی از نزدیکترین شرکای اسامه بن لادن می‌باشد ـ را دستگیر کرد، یکی از عوامل سیا از کویت هزاران مایل را پرواز کرد تا شخصاً بازجویی از وی را بر عهده بگیرد. این عامل نه تنها به زبان عربی سخن می‌گفت، بلکه دقیقاً بر واژه‌های مصطلح در لهجه محلی ابوزبیده نیز اشراف داشت. همین مأمور می‌افزاید، با این وجود آنها هنوز در گیتمو از مترجم استفاده می‌کنند.

به عبارت دیگر از نظر آنها زندانیان گیتمو افراد مهمی محسوب نمی‌شوند. آیا تصور می‌کنید که سربازان بزرگ ـ ابوزبیده، خالد شیخ محمد [مغز متفکر و طراح عملیاتی حوادث یازده سپتامبر] را در گیتمو نگه می‌دارند؟ قطعاً پاسخ منفی است.

آموزش بازجویانی که بتوانند با مظنونین بااهمیتی از این نوع مصاحبه کنند، مستلزم صرف وقت و نیروی بسیاری است. یکی از بازجویان متخصص ضدتروریست می‌گفت: بازجویی از امتیاز برخوردار است که فرد مورد بازجویی خود را بشناسد. من معمولاً برای یک پی آی ـ بررسی مقدماتی یک فرد ـ دست کم نود روز وقت صرف می‌کنم تا پیش از پرسیدن حتی یک سؤال همه چیز را در مورد وی بدانم و اگر لازم باشد با احضاریه‌ها، استراق سمع و غیره بررسی عمیق‌تری را انجام خواهم داد. در برخی از مواقع، این مراحل می‌تواند حتی یک یا دو سال پیش از آنکه به مرحله بازجویی برسیم، به طول بینجامد. تیمهای ببر در گیتمو بدین نحو عمل نمی‌کنند. من کاملاً اطمینان دارم که هیچ‌کس در گیتمو از فرصت تهیه یک مصاحبه حتی سه ماهه نیز برخوردار نیست و معمولاً سربازان تازه‌کار در اتاقکها دقیقاً از همان شروع در کنار سربازان باتجربه کارآموزی می‌کنند.

همان مأمور می‌گفت گوانتانامو احتمالاً نمونه بسیار کوچکی از جبهه می‌باشد و به منظور جلب توجه القاعده طراحی شده است. به عبارت دیگر گیتمو توجه همگان را از موضوعات و مناطق به مراتب با اهمیت‌تر ـ مناطقی که محل صید «ماهیان بزرگ» بود ـ منحرف می‌ساخت و ابهامی که آنرا در بر گرفته بود، القاگر این تصور بود که شخصیتهای بسیار بااهمیتی در آن نگهداری می‌شوند. منابع متعددی تأیید کرده‌اند که هیچ‌یک از رهبران شناخته‌شده القاعده هرگز در گیتمو نبوده‌اند. ابوزبیده و خالد شیخ محمد همانند رمزی بینالشیب ـ طراح دیگر حادثه ۹/۱۱ ـ ابتدا در مکان نامشخصی که تحت کنترل امریکاییان بود، مورد بازجویی قرار گرفتند. بازجویی از رهبران کهنه‌کار تروریستی نیز معمولاً در پاکستان، اردن و در مکانهایی که یکی از منابع، آن را سلولهای شناور بازجویی در اقیانوس هند می‌نامد، پیگیری می‌شود.

صورت‌جلسه یکی دیگر از نشستهای اعضای صلیب سرخ و ژنرال میلر، به

تاریخ چهارم فوریه ۲۰۰۴، آشکار می‌سازد که تا آن تاریخ، تنها وضعیت یکی از ۶۵۲ زندانی گوانتانامو نظر میلر به قدری حساس بوده که با ملاقات اعضای صلیب سرخ با وی مخالفت کرده است ـ یک زندانی اهل مراکش به نام عبدالله تبارک ـ که گفته می‌شد، یکی از محافظان بن لادن بوده است. یکی دیگر از زندانیانی که بیش از سایرین با حملات یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ در ارتباط بوده یک تبعه سعودی با نام محمد القحطانی است، که در آگوست ۲۰۰۱ در فرودگاه میامی از ورود وی به ایالات متحده امریکا جلوگیری شد. بنا بر اظهارات یکی از مأموران کمیسیون ۹/۱۱، وی احتمالاً قصد پیوستن به یکی از گروههای هواپیماربا را داشته است.

شفیق رسول می‌گفت در طی دو سالی که به عنوان زندانی در گیتمو بوده، هرگز با فردی که بتواند او را مغز متفکر بنامد، روبه‌رو نشده است. وی همچنین خاطرنشان می‌کرد که در گیتمو افرادی به بنیادگرایی اسلامی متهم شده‌اند که حتی از چگونگی نمازگزاردن بی‌اطلاع هستند. مشخص شده است که یکی از زندانیان، عبدالسلام ضایف، سفیر اسبق طالبان در پاکستان است که در اوایل، ملاقاتهای منظمی را با دیپلماتهای امریکایی داشت. در تابستان ۲۰۰۱ همزمان با تحریمِ به عمل آوردن افیون از سوی طالبان، وزارت امور خارجه امریکا در رابطه با چشم‌اندازهای ایجاد روابط حسنه با رژیم آتی افغانستان اطلاعاتی را در اختیار خبرنگاران قرار می‌داد و سعی داشت تا از طریق ضایف دولت افغانستان را مجبور به بیرون انداختن بن لادن کند. چند روز پیش از دستگیری وی در پاکستان در مارس ۲۰۰۲، ضایف به گزارشگران گفت که وی به عنوان یک دیپلمات در اسلام‌آباد صرفاً به انجام وظیفه مشغول بوده و در تروریسم دخالتی نداشته است و اگر هنوز در این زمینه تردیدی باقی است، حاضر است تا در دادگاه علنی حضور یابد. البته در گیتمو دادگاه علنی یکی از موارد متعددی بود که دسترسی بدان برای وی امکان‌پذیر نبود.

همانند افغانستان، اکثر مترجمان گیتمو از شهروندان عادی بودند و با انعقاد قراردادهای کوتاه‌مدت به ارائه سرویس می‌پرداختند و بازهم همانند افغانستان، مأموران باتجربه اطلاعاتی، از جمله سرهنگ دوم کریستینو درباره دقت اعمال‌شده در کار آنها بشدت دچار تردید بودند. یکی از مأموران که به زبان عربی مسلط بود، می‌گفت: موضعگیری آنها در بازجویی از زندانیانی که به زبان انگلیسی مسلط نبودند، هرگونه نقش اطلاعاتی احتمالی گیتمو را مخدوش ساخته و تنها دلیل آن نیز کمبود شدید مترجمان ماهر زبان عربی است. اکثر تِرپزها که در گیتمو مشغول به کار بودند، بدون بررسیهای مناسب و صرفاً به طور مصلحتی استخدام شده بودند. میلتون بردن همچنین معتقد بود: کسب اطلاعات از سایر انسانها به خودی خود امر دشواری است. گمان می‌کنم که در طی سه سال خدمت خود در سازمان خبررسانی مرکزی امریکا، تنها با چهار یا پنج بازجوی حقیقتاً قابل، برخورد کرده باشم. البته منظور من بازجویانی است که در کسب اطلاعات از افراد مایل به همکاری کاملاً موفق بوده‌اند. بازجویی از مظنونین مخاصم و افرادی که حالت تدافعی به خود می‌گیرند، بمراتب دشوارتر است و بگذارید که به شما بگویم: اگر شما مجبور به استفاده از مترجم باشید، روند بازجویی مختل خواهد شد.

در ژوئن ۲۰۰۴ همزمان با تبرئه روحانی مسلمان جیمز یی از نقض تعهدات امنیتی، دو تن دیگر هنوز متهم به انتقال اخبار از گیتمو به خاورمیانه بودند. هر دوی این افراد از مترجمان گیتمو محسوب می‌شدند و به نظر نمی‌رسید که هیچ‌یک، از توان حضور در خط مقدم جنگ با القاعده برخوردار باشند. یکی از این دو بیست و سه ساله بود و احمد الحبیبی نام داشت. خانواده احمد هنگامی که او دوران دبیرستان خود را می‌گذراند از سوریه به محله عمدتاً عرب‌نشین دییربون در میشیگان نقل مکان کرده بودند. وی پیش از آنکه به گیتمو عازم شود به عنوان یک کمک دفتردار در پایگاه هوایی تراورس کالیفرنیا مشغول به کار بود و به

عنوان یک مترجم در هیچ دوره آموزشی شرکت نکرده بود. وی این شغل را صرفاً به این دلیل که در خانه عربی صحبت می‌کرد، عهده‌دار شده بود. برخلاف نگهبانان یا بازجویانی که به همراه دوستان خود و به عنوان بخشی از یک یگان مشخص به گیتمو اعزام شده بودند، الحبیبی کسی را نمی‌شناخت و بنا بر مصاحبه‌هایی که دیترویدِ فری پرس با خانواده وی انجام داده بود، در گیتمو احساس انزوا می‌کرد. تنهایی وی ـ و شاید ضعف وی ـ هنگامی که سفر سه ماهه‌اش تا دو برابر افزایش یافت، شدت گرفت و وی را مجبور کرد تا برنامه ازدواج خود را به تأخیر بیندازد. دومین فرد بازداشت‌شده و یا به اصطلاح جاسوس دوم، احمد فتحی محالبا نام داشت و یک امریکایی مصری‌تبار محسوب می‌شد. وی قبلاً یک شغل نظامی را آزموده و موفق نشده بود. نخست به عنوان یک سرباز وظیفه وارد مدرسه بازجویی فورت هیو اِکوکای آریزونا شده بود، اما به علت اضافه وزن خود از ادامه تحصیل کناره‌گیری کرده و سپس به عنوان کارمند شرکت تایتِن سندیگو، که یک شرکت تولیدی محصولات ارتباطی و سرویسهای مرتبط با امنیت ملی محسوب می‌شد، خود را در گوانتانامو یافته بود.

سرهنگ دوم کریستینو که برای مدتی بیش از دو سال اشتباهات نظری پرسنل را در ترجمه شفاهی قراردادی و سرویسهای ترجمه کتبی بالکان مورد بررسی قرار داده بود، شک داشت که تایتن یا هر شرکت خصوصی دیگری بتواند از عهده گردآوردن زبانشناسان قابلی که در بازجوییهای گیتمو بکار آیند، بدرستی برآید. وی معتقد بود این کار چیزی فراتر از گردآوری عرب‌زبانان میراثی ایالات متحده امریکاست و متأسفانه این اساساً همان کاری است که ارتش ایالات متحده امریکا برای انجام آن با تایتن قرارداد بسته است. هیچ‌یک از شرکتهایی که من می‌شناسم گروه کاملی از زبانشناسان حرفه‌ای و ماهر در زمینه کار با بازجویان را در اختیار ندارد.

در آوریل ۲۰۰۳، گروهی از کارکنان اطلاعاتی پنتاگون بحدی دربارهٔ مترجمان گیتمو نگران شدند که با تقدیم یادداشتی به مدیران خود، توصیه کردند که بازجوییها باید ضبط شده و به منظور تحلیل نحوهٔ عملکرد مترجمان مورد بررسی موضعی قرار گیرند. اما این درخواست مورد قبول واقع نشد.

یکی از تحلیل‌گران ارشد پنتاگون می‌گفت: اطلاعات خوبی از گیتمو به دست آمده است، اما به نظر نمی‌رسد که با هزینه‌های گوناگونی که صرف نگهداری از ۶۰۰ و اندی زندانی می‌شود، تناسب داشته باشد. کریستینو در این زمینه توضیحات بیشتری را ارائه می‌داد: اکثر اطلاعات به دست آمده از بازجوییهای گوانتانامو از لحاظ کیفیت بسیار کلی به نظر می‌رسند؛ آن قدر کلی که تقریباً چندان مثمر ثمر نیستند. دانستن اینکه در طی یک کلاس مربوط به ساختن مواد منفجره در یکی از کمپهای آموزشی افغانستان، شخصی دربارهٔ بمباران مجتمعهای آپارتمانی یا مراکز خرید ایالات متحده امریکا سخن گفته است، تا چه اندازه می‌تواند مفید باشد؟ تروریست‌های چچن سالها در روسیه اقدام به بمباران مجتمعهای آپارتمانی می‌کردند و هرکس که اندکی با فرهنگ مصرف‌کنندگان امریکایی آشنا باشد، می‌داند که مراکز خرید می‌توانند اهداف خوبی برای بمباران باشند.

وی ادعاهای جالب توجهی را که رامسفلد در سخنرانی میامی خود اظهار داشته بود ـ اینکه بازجوییهای گیتمو جزئیات مربوط به ساختارها، تسلیحات و طرحهای آتی تروریستی را آشکار کرده است ـ تحلیل کرده و می‌گفت: توجه داشته باشید که ادعاهای وزیر تا چه اندازه با بحث قبلی ما در رابطه با کیفیت اکثر اطلاعات همخوانی دارد. کاملاً ممکن است که یک زندانی در زیر بازجویی به مباحثی که مدرسی در یکی از کمپهای آموزشی افغانستان در رابطه انفجار یک بمب در یک مرکز خرید پر از ازدحام گفته است، اشاره کند. همچنین ممکن است که مربی با تعیین یک تیم دو نفره و مستقر کردن آنها در یکی از

آپارتمانهایی که توسط هواداران در یکی از شهرهای بزرگ امریکا کرایه شده است، با ساختن یک دستگاه انفجاری از موادی که تهیه آنها مشکل چندانی ندارد، به آسانی به هدف خود نائل شود. وی ممکن است که حتی نوع آپارتمان و بافت مجاور آن را نیز تعیین کند و به منظور پرهیز از برانگیختن شک و گمان در رابطه با چگونگی جمع‌آوری مواد مورد نیاز، خریدهای کوچک از فروشگاههای مختلف اطراف شهر را نیز تبیین کند. شاید فرد بازداشت شده حتی چگونگی ساخت بمب و جاسازی آن را نیز شرح دهد. آیا این به معنای جزئیات مربوط به ساختارها، تسلیحات و طرحهای تروریستی نیست؟ به قول رامسفلد: البته که هست! اما آیا این اطلاعات فوق‌العاده باارزش هستند؟ پاسخ منفی است؛ چرا که از طریق آن نمی‌توان به محل استقرار هواداران و یا به چهارچوب زمانی چنین عملیاتی پی برد، بنابراین این گونه از اطلاعات، اطلاعات چندان مفیدی به شمار نمی‌روند.

کریستینو همچنین خاطرنشان کرد که محمد عطا، چهره اصلی حوادث یازده سپتامبر، نمونه‌ای از یک تروریست فوق‌العاده ماهر بود که ظاهراً در آلمان و ایالات متحده امریکا زندگی راحتی را می‌گذراند. وی در مورد اینکه آیا چنین افرادی هرگز در گوانتانامو بازداشت شده‌اند یا نه، تردید داشت و می‌گفت احتمالاً اکثر بازداشت‌شدگان از این نوع نیستند و بیشتر احتمال دارد که آنها از مسلمانان شبه‌نظامی پرشور و حرارت و بی‌تجربه‌ای باشند که برای دفاع از رژیم طالبان و شاید حتی سازمان القاعدهٔ بن لادن در برابر حملات ایالات متحده امریکا در افغانستان، داوطلب شده‌اند.

مأموریت کریستینو به عنوان یک مأمور ارشد ناظر در نیروی رزمی اطلاعاتی مشترک، برای جنگ با تروریسم از آوریل تا سپتامبر ۲۰۰۳ با دورانی که ژنرال میلر ادعا می‌کرد که فن اطلاعاتی گیتمو در بهترین وضعیت خود می‌باشد، مصادف شد. وی می‌گفت در طی این شش ماه من چیزی را مشاهده

نکردم که حاکی از پیشرفت فوق‌العاده در کیفیت «اخبار سری به دست آمده از گیتمو باشد. آنچه که من دیدم تلاش فوق‌العاده‌ای بود که به منظور افزایش کمیت اخبار سری و بهبود دسته‌بندی آن، واقع می‌شد. من از یکی دیگر از عوامل متخصص و سابق اف بی آی که در حال حاضر بر روی تحقیقات مربوط به شبکه‌های تروریستی کار می‌کند، در این مورد سؤال کردم. وی در پاسخ اظهار داشت: من در حوزه کاری خود از هرگونه اطلاعات مهمی که از گیتمو به دست آمده باشد، بی‌خبرم. البته این بدان معنی نیست که هیچ اطلاعاتی به دست نیامده است بلکه اخبار واصله به طور آشکار از یک منبع بااهمیت نیستند.

هواداران گیتمو در گفت‌وگو با گزارشگران در مورد یک مقیاس غیرقابل استناد ادعا کرده‌اند که گیتمو در دو مورد از موفقیتهای جنگ علیه ترور مؤثر بوده است: ۱. بی‌اثر کردن دسیسه استفاده از کشتیهای کوچک حاوی مواد منفجره علیه کشتیها در تنگه گیب‌رالتو. ۲. انحلال یک مرکز تروریستی در میلان ایتالیا در ژوئن ۲۰۰۴.

مأمورانی که با روزنامه نیویورک تایمز مصاحبه کرده بودند، این اظهارات را مورد تردید قرار دادند و به‌علاوه برخی از اطلاعات حاصله از بازداشت‌شدگان مغربی گیتمو نیز حاکی از این بود که طرح حمله با کشتیهای کوچک نخستین مراحل تکوینی خود را سپری می‌کرد. به گفته یکی از مأموران، این حملات هنوز در حد یک ایده بودند. در مورد مرکز لجستیکی مستقر در ایتالیا نیز، بازجوییهای گیتمو تنها اطلاعات حاصله از منابع دیگر را مورد تأیید قرار داده بود و این ادعا که این عملیات نشان افتخار گیتمو است نمی‌توانست ادعای درستی باشد.

فرمانده جدید گیتمو که در مقایسه همتای اسبق خود ژنرال جفری میلر صریح‌تر بود، تصدیق کرد توقعاتی که از اخبار سری به دست آمده از گیتمو می‌رود، شاید بسیار بالا باشد.

نقد حرفه‌ای سرهنگ دوم کریستینو از تلاش اطلاعاتی گیتمو، رژیم بازجویی سرلشکر میلر را نیز در بر می‌گیرد. از نظر وی، سیستم مشوقی که میلر ایجاد کرد با چشم‌انداز نامحدود بازداشت، همراه شده و اطلاعاتی را سبب می‌شد که اصولاً غیرقابل اعتماد بود: اگر یک بازداشت‌شده، امیدی برای آزادشدن نداشته باشد، احتمالاً برای بهبودی شرایط زندگی خود به هر اقدامی که بتواند دست می‌زند. بسیاری از بازداشت‌شدگان یک‌سال و یا بیشتر در شرایط بسیار دشواری محبوس بوده‌اند. پیشنهادِ دادنِ اقلام رفاهی و سایر امتیازات به بازداشت‌شدگان و همچنین قول انتقال به کمپ چهار در قبال ارائه اطلاعات، به احتمال بسیار زیاد منجر به این خواهد شد که آنها هرآنچه راکه فکر می‌کنند تو خواهان شنیدن آن هستی، بگویند. یک سیستم مشوق شاید بتواند در امر کنترل رفتار بازداشت‌شدگان مؤثر واقع شود، اما ندرتاً باعث ایجاد اطلاعات قابل اطمینان خواهد شد.

البته، بازجویان جوان گیتمو مجموعه‌ای از تکنیکهای اجباری را در اختیار دارند که ممکن نیست تأثیرگذاری آنها را به طور کامل درک کرد. اما همان‌گونه که مورد سه مرد تیپتون احمد، عاصف اقبال و شفیق رسول آشکار می‌سازد، خط تولید اعترافات نادرست و سایر شهادتهای جعلی کاملاً اساسی می‌باشد.

در ژوئن ۲۰۰۳، موقعیت آنها، که ظاهراً بهبود یافته بود، به طور ناگهانی رو به وخامت نهاد. در دو هفته پیش رسول از شرایط نسبتاً راحت کمپ چهار بهره‌مند بود، کمپی که در مقایسه با سایر بخشهای گوانتانامو از ضریب امنیتی کمتری برخوردار بود و زندانیان آن اجازه داشتند تا آزادانه با یکدیگر معاشرت کرده و در صورت تمایل فوتبال و والیبال بازی کنند. اکنون بازجویان وی به او می‌گفتند که سازمان خبررسانی امریکا نوار ویدئویی ملاقاتی راکه در سال ۲۰۰۰ میان اسامه بن لادن و محمد عطا، رهبر هواپیماربایان حادثه یازدهم سپتامبر، واقع شده است را به دست آورده‌اند. در پشت سر بن لادن سه مرد دیده می‌شوند که

هویت آنها مشخص نیست و شخصی ادعا کرده است که این سه تن همان اقبال، رسول و احمد هستند.

هر سه نفر به مدت سه ماه به زندان انفرادی کمپ دلتا محکوم شدند، جایی که دیوار سلولهای آن به جای شبکه‌های تورمانند، از فلز سفت و محکمی ساخته شده بود و تنها انسانهایی که با آنها ارتباط داشتند، بازجویان بودند. آنها مجبور بودند که شرایط فوق را برای سه ماه آینده تحمل کنند و این در حالی بود که این بار بازجویان با رویکرد جدیدی از آنها بازجویی می‌کردند. رسول می‌گفت دیوارها زنگار گرفته بود و به نظر می‌رسید که در برابر عبور صدا مقاوم است. هوا گرفته بود و ما در آنجا برشته می‌شدیم. یکی از بازجویان به من می‌گفت: هرکس که در افغانستان بوده است بابت کشتار ۹/۱۱ مقصر است؛ حتی زنان و کودکانی که با بمباران امریکاییان کشته شده‌اند. اما وضعیت من بسیار بدتر از سایرین است. زیرا جلسه‌ای که در این نوار ویدئویی ضبط شده، به منظور طراحی حوادث ۹/۱۱ تشکیل شده است و افراد بسیاری به آنها گفته‌اند که شخصی که در پشت سر بن لادن ایستاده، من هستم. من به آنها گفتم که در سال ۲۰۰۰ من هنوز انگلیس را ترک نکرده بودم و در بخش ودنِس‌بِری از کوریس [یکی از فروشگاه‌های زنجیره‌ای الکتریکی انگلیس] کار می‌کردم. اسناد استخدامی من در آنجا موجود است و من در آن زمان در دانشگاه مرکزی انگلیس مشغول به تحصیل بودم. آنها به من می‌گفتند که جعلی بودن این اسناد کاملاً ممکن است و من احتمالاً کسی را داشتم که در کوریس مرا همراهی می‌کرد و می‌توانست اطلاعات شرکت را تحریف کرده و با پاسپورت جعلی تردد کند.

آن‌طور که رسول می‌گفت، ادامه حبس انفرادی و پس از آنکه بازجویان مجموعه کاملی از تکنیکهای خود را به کار بستند، نهایتاً وی درهم شکست: جلسه آخر بازجویی را یکی از مأموران ارشدی که از واشنگتن آمده بود، اداره می‌کرد. قلب من می‌زد و

می‌زد و می‌گفتم که من نیستم! من نیستم! اما با خود فکر می‌کردم، مرا می‌شکنند؛ من در جزیره‌ای هستم در میان ناکجاآباد؛ کاری از من ساخته نیست. یکی از مأموران زن نوار ویدئویی را به من نشان داده بود. به او می‌گفتم، آیا تو کوری؟ این اصلاً شبیه به من نیست. اما این واکنشها تغییری در شرایط من ایجاد نمی‌کرد. به جایی رسیده بودم که دیگر نمی‌توانستم تحمل کنم. به آنها گفتم: هرکاری که می‌خواهید بکنید، بکنید. سه ماه بود که در زندان انفرادی حبس شده بودم و عاقبت نیز گفتم که بله، این من هستم؛ بفرمایید و مرا به دادگاه ببرید!

حدوداً در همان زمان، احمد و اقبال نیز به مطالب مشابهی اعتراف کردند. اما سه مرد تیپتونی ما خوشبخت بودند. در یکی از روزهای سپتامبر ۲۰۰۳، تعدادی از مأموران اِم آی فایو انگلیس به گوانتانامو آمدند و مدارک مستندی را در دست داشتند که نشان می‌داد این سه تن در سال ۲۰۰۰ اصلاً در افغانستان نبوده‌اند. در طی چند روز، آنها مجدداً به سلولهای خود بازگشتند و امتیازات ویژه‌ای در اختیار آنان قرار گرفت که از آن میان می‌توان به تماشای هفتگی فیلم، در ساختمانی که به کلبه عشق معروف بود، و خوردن همبرگرهایی از فروشگاه مک‌دونالد گیتمو اشاره کرد. چند هفته پس از این، دولت امریکا درباره آزادی این سه تن مذاکراتی را با همتایان انگلیسی خود آغاز کرد. رسول می‌گفت: در پایان ما توانستیم بی‌گناهی خود را ثابت کنیم، اما سایر زندانیان چه می‌شوند؟ خصوصاً عده‌ای که سندی نیست تا بی‌گناهی آنها را ثابت کند؟ و اگر به مواردی که هرگز انجام نداده‌اند اعتراف کنند و سپس نتوانند نادرستی آن را ثابت کنند، چه سرنوشتی در انتظار آنان خواهد بود؟

سرنوشت معظم‌بیگ، یکی دیگر از بازداشت‌شدگان انگلیسی که در مارس ۲۰۰۴ آزاد شد، می‌تواند نمونه‌ای از سرنوشت این عده از بازداشت‌شدگان باشد. بر طبق اطلاعاتی که مأموران اطلاعاتی در اختیار رسانه‌های امریکایی قرار داده‌اند، پس از یک بازجویی یک‌ساله در بگرام افغانستان، بیگ به برنامه‌ای که

برای پرتاب یک بمب میکروبی از نوع درون به مجلس عوام انگلیس طراحی کرده بودند، اعتراف کرد. درونها جدیدترین نسل تسلیحات امریکایی محسوب می‌شوند و قیمت هریک از آنها بالغ بر چند میلیون دلار است. با این وجود در گزارشهای ارائه شده در این مورد، پوچی به اصطلاح اعترافات بیگ ـ که از قرار معلوم به طرح پرواز خود از سِفاک نیز اعتراف کرده بود ـ مورد ملاحظه قرار نگرفته بود. بیگ در نامه‌ای خطاب به خانواده خود نوشته بود که در تمام مدتی که در بگرام بوده، از دیدن خورشید، آسمان و ستارگان محروم شده و خشونت اعمال‌شده در متدهای بازجویی آن در مقایسه با گیتمو شدیدتر بوده است. به جرئت می‌توان گفت که درون، رؤیایی بوده که بیگ از نومیدیِ صرف، بدان اعتراف کرده است. من از یکی از مفسران ارشد پنتاگون که با مورد فوق آشنا بود، سؤال کردم: شواهدی‌که علیه معظم‌بیگ مطرح شده است تا چه حد متکی بر اعترافات وی بوده است و وی پاسخ داد: بسیار زیاد.

وکیل بیگ، گارث پیرس، درگذشته دفاع از سه کیس از فجیع‌ترین موارد تروریستی ارتش جمهوریخواه ایرلند را بر عهده گرفته بود: بمباران خانه‌های مسکونی گیلدفورد و بیرمنگام، که در طی آن سی تن از شهروندان در پاییز ۱۹۷۴ کشته شدند و بمباران اتوبوسی در بزرگراه M62 که منجر به کشته شدن ده نفر شد. (داستان گیلدفورد تبدیل به فیلمی با نام «به نام پدر» شد که در آن اِما تامسون نقش پیرس را ایفا می‌کرد.) در تمام این نمونه‌ها، مظنونین در برابر پلیس اعتراف کرده و درحالی‌که ازسوی قضات حاضر در محکمه‌ها و رسانه‌ها به شیاطین مجسم تشبیه شده بودند، به حبس ابد محکوم شده بودند. اما پانزده سال بعد و یا بیشتر، مدارک قاطعی به دست آمد که بی‌گناهی آنها را ثابت می‌کرد. آنها درحالی‌که بخش اعظمی از عمر خود را باخته بودند، عاقبت از سوی دادگاه استیناف تبرئه شدند. با این وجود آنها در مقایسه با بازداشت‌شدگان گیتمو پس از گذشت مدت زمان بسیار کمی از بازداشت خود مجبور به

اعترافات جعلی شده بودند. بر طبق قانون پیشگیری از تروریسم انگلیس، دوره بازجویی از مظنونین نمی‌توانست بیش از هفت روز به طول بینجامد. هرچند شش مردی که متهم به بمباران بیرمنگام بودند، شدیداً از سوی پلیس مضروب شده بودند، اما مردان گیلدفورد و جودیت واژد تنها در معرض فشارهای روحی قرار گرفته بودند.

تام ویلیامسون، که سابقاً ریاست جوخه هومیسید در پلیس مترو پلیتن لندن را بر عهده داشت و بعدها معاونت پلیس ناتینگ‌هام شایر را بر عهده گرفت، اکنون یکی از اعضای بلندپایه مرکز بازجویی جنایی و مطالعات اخبار سری دانشگاه پورت اسموت است (یکی از معدود مکانهای جهان که در آن علم بازجویی جدی گرفته می‌شود). او که دکترای روانشناسی نیز دارد در گفتگوی با من می‌گفت: تمام تحقیقاتی که ما در زمینه بازجوییهای پلیس انجام داده‌ایم، نشان می‌دهد که بهترین راه برای گرفتن اعتراف مناسب، یک مدرک معتبر دیگر است و تحت فشار قرار دادن مظنون اقدام نامناسبی است. اگر فشار را افزایش دهید مسلماً اعترافات بیشتری را خواهید گرفت، اما میزان اشتباه بسیار افزایش خواهد یافت؛ به عبارت دیگر اعترافات جعلی و نادرست. به زعم من، بازجویی شدید و شکنجه، استراتژی‌های ضد تروریستی مؤثری محسوب نمی‌شوند. به گفتهٔ وی توفیقات بزرگی که در مراحل پایانی جنگ با ارتش جمهوری‌خواه ایرلند نصیب انگلیس شد، ناشی از قطع موفق ارتباطات تروریستی و نفوذ عوامل مخفی به مراکز آنها بود و بازجویی حراستی نمی‌تواند جانشین مناسبی برای این نوع از راهکارهای مؤثر شود.

ویلیامسون در پاسخ به این سؤال من، که چرا افراد به مطالبی اعتراف می‌کنند که هرگز مرتکب نشده‌اند، اظهار داشت برای درهم شکستن افراد لزوماً نیازی به الکترود نیست و این مرحله بسیار بسیار زودتر فرا می‌رسد. افراد نومید به مواردی اعتراف می‌کنند که هرگز مرتکب نشده‌اند؛ هرچند می‌دانند که این

اعتراف آنها را در دام بزرگتری گرفتار خواهد ساخت. معمولاً درک نمی‌شود که بسیاری از مظنونین تا چه اندازه آسیب‌پذیر هستند. به همین علت است که افراد تحت بازجویی به یک وکیل نیاز دارند؛ برای اینکه آنها را از اعتراف به مطالبی که ممکن است صحیح نباشد، بازدارند؛ اما این موضوع زمانی برای آنان قابل درک می‌شود که دوران اعترافهای نادرست را سپری کرده‌اند.

رئیس دادگاه، اِرل وارِن در زمان اظهار نظر خود در کیس مشهور میراندا و آریزونا به همین نکته اشاره کرده و گفت: متأسفانه این تنها افراد غیرعادی و یا بی‌اطلاع نیستند که در برابر تهدیدات سربسته و یا آشکار یک بازجو ـ مبنی بر اینکه بازجویی تا گرفتن اعتراف ادامه خواهد یافت ـ از پای درآمده و درهم می‌شکنند.

شاید آگاهترین دانشمند دنیا، در زمینه اعترافات جعلی، پروفسور گیسلای گادجانسون از انستیتو روانپزشکی لندن و نویسنده چندین کتاب در این زمینه، باشد. وی که در دوازده مورد به عنوان یک ناظر خبره شهادت داده است پس از سالها تحقیق، که خلاصه آن در کتاب روان‌شناسی بازجوییها و اعترافات منعکس شده است، متوجه می‌شود که برخی از انواع شخصیتها بیش از سایرین مستعد اظهار اعترافهای نادرست هستند و هر قدر که شیوه‌های مغلوب کردن اراده افراد سخت‌تر باشد، خطر ابراز گواهی نادرست نیز افزایش می‌یابد. حتی متدهای عادی روانشناسی که به طور معمول توسط پلیس امریکا مورد استفاده قرار می‌گیرند ـ نظیر تکنیک پلیس خوب، پلیس بد ـ و در راهنمای استاندارد رزمی اطلاعاتی منعکس شده‌اند، می‌توانند بسیار خطرناک باشند و هنگامی‌که با تکنیکهای بسیار جدی‌تری نظیر محرومیت از خواب، انفرادی، سرما دادن یا بستن در شرایط استرس‌زا ترکیب شدند، خطرناکتر خواهند شد. گادجانسون در مورد امریکاییانی که در جنگ کره اسیر شدند و صدها تن از آنان به جرایمی اعتراف کردند که هرگز مرتکب نشده بودند، می‌گوید

بازداشت‌کنندگان کمونیست آنان، از آسیب‌پذیر بودن و ضعفی که به علت خستگی، محرومیت از خواب، غذای نامناسب و ناکافی، بلاتکلیفی، درد و آسیبهای فیزیکی کلی، ایجاد و یا تشدید می‌شود، بهره‌برداری کرده بودند. وی می‌افزاید یکی از ابزار بسیار قوی، قرار دادن اشخاص در وضعیتی است که امکان خلاصی از آن ممکن نباشد و زمانی که استرس روحی و فیزیکی درهم آمیخت، حالتی را به وجود می‌آورد که زندانی قادر به تشخیص درست و نادرست نخواهد بود.

من از گادجانسون درباره گیتمو سؤال کردم. وی به من گفت: هرچه مدت بازداشت طولانی‌تر، شرایط سخت‌تر و فقدان سیستم حمایتی تشدید شود، اعترافات آنها غیرقابل اعتمادتر خواهد بود. آنچه که در طی سالها برای من جالب بوده است، اعتمادی است که مأموران پلیس و پیگیری‌کننده به توانایی خود برای گناهکار جلوه دادن یک نفر دارند. در برخی از مواقع از من درخواست می‌شود که به این موارد رسیدگی کنم، اما من آن درجه از اطمینان را در خود نمی‌یابم. وانگهی به طور غیرمنتظره، یک نمونه DNA ثابت می‌کند که آنها از همان ابتدا بی‌گناه بوده‌اند. باوری هست مبنی بر اینکه به محض اعتراف، شما به فرد پاکی مبدل می‌شوید. نخستین چیزی که هر بازجویی باید بداند این است که ممکن است یک فرد آسیب‌پذیر به مطالبی اعتراف کند که هرگز انجام نداده است و این کار بسیار ساده‌تر از آن چیزی است که اکثر مردم فکر می‌کنند.

البته، تاریخ نمونه‌های بسیاری از اعترافات نادرست قربانیان رفتاری را ارائه می‌دهد. این عده از قربانیان مدتها پیش از فرا رسیدن حدی که در یادداشت آگوست ۲۰۰۲ وزارت دادگستری توصیف شده است، از پا درمی‌آیند. همان‌گونه که می‌دانیم این یادداشت اصرار دارد که شکنجه را به عملی اطلاق کند که از لحاظ شدت هم‌سنگ درد و رنج بوده و جراحات سخت فیزیکی، مانند تباهی عضو، اختلال کارکرد بدن و یا حتی مرگ را به دنبال داشته باشد. هیچ‌یک از

بی‌گناهانی که پس از محاکمات نمایشی استالین اعدام شدند، در دادگاه به گناه خود اعتراف نکردند، و این درحالی بود که قبلاً به گناه خود اعتراف کرده بودند. گاد جانسون می‌نویسد: از سال ۱۹۳۵ تا سال ۱۹۳۹ در حدود ۵ الی ۱۰ درصد کل جمعیت شوروی دستگیر شدند و برای توجیه بازداشتشان از آنها اعتراف گرفته شد و هدف، قبولاندن گناهکار بودن این افراد به مردم بود. بازجوییها نوعاً در شب پیگیری می‌شد و ضرب و شتم، محرومیت از خواب، محرومیت از داشتن روابط اجتماعی، ناراحتی فیزیکی و ترس و ارعاب نیز بدان اضافه می‌شد. بسیاری از این عده بعدها در گیولاک کشته شدند، اما معدودی نیز در زمان بازجویی پاسخهایی را دادند که باعث شده به آنجا فرستاده شوند.

سِر کیت توماس می‌نویسد: با آنکه هزاران تن در محاکمه‌های بزرگ اروپایی به چوبه دار بسته شده و سوزانده شدند، تشریفات مذهبی پرستش شیطان احتمالاً چیزی بیش از یک اسطوره نبود، ایده‌ای که تماماً از اعترافات جعلی مجرمان گرفته شده بود. متیو هاپکینز، ژنرال بسیار موفق قرن هفده انگلیس در زمینه یافتن جادوگران اساساً معتقد به محروم کردن مجرمان از خواب و غذا بود. اینکه وی در کسب اعترافات شیطان‌پرستی بسیار موفق‌تر از سایرین بود، اتفاقی نبود. همانند بازجویان ناکام گیتمو که از ژنرال میلر درخواست می‌کردند اجازه گسترش فهرست تکنیکهای ضد مقاومت را از مقامات ارشد دریافت کند، جیمز، اربابِ هاپکینز نیز معتقد بود که برای گرفتن اعتراف از کسانی که بسیار سرسخت می‌باشند استفاده از متدهای ترکیبی ضرورت می‌یابد.

هیچ‌یک از ما قادر به خواندن افکار سایرین نیست. در صورت فقدان گواهی قطعی، تنها شیوه تعیین صحت و سقم اعتراف یک زندانی مبنی بر ملاقات وی با محمد عطا و اسامه بن لادن، پس از ماهها بازجویی، پروسه‌ای است که مأموران اطلاعاتی آن را تحلیل می‌نامند: بررسی موضعی محتویات یک اظهاریه با اطلاعات موجود و سایر واقعیتهای شناخته شده. هریک از تیمهای

ببر گیتمو یک تحلیل‌گر دارد و احتمالاً خوانندگان از اینکه بدانند سرتیپ جفری میلر نوعاً درباره توانایی این افراد بسیار خوشبین است، متعجب نخواهد شد: گردآوری اعترافات و یا سایر مدارک اشتباه، بندرت در گیتمو روی می‌دهد و من معتقدم که ما بخوبی از عهده درک صحت و سقم یک مطلب برمی‌آییم. البته برخی از بازداشت‌شدگان اعترافات خود را با گفتن حقایق آغاز نمی‌کنند و ما کاملاً از خطر گردآوری داستانهای اشتباه آگاه هستیم. اما تیمهای ببر برای بازجویی از بازداشت‌شدگان و گذشته آنها ماهها وقت می‌گذارند. در واقع آنها صرفاً به بررسی چگونگی تروریسم اکتفا نمی‌کنند، بلکه علل آن را نیز تحلیل می‌کنند. آنها قادرند تا با دقتی فوق‌العاده مطالب صحیح را از میان هرگونه اظهار نظر تشخیص دهند.

در این مورد می‌توان گفت تعجب‌آور است که آنها متوجه عدم صحت اعترافات شفیق رسول نشده‌اند و در عوض کشف نادرستی ادعای وی مبنی بر ملاقات با بن لادن در سال ۲۰۰۰، وی را متهم به دست بردن در اسنادی کرده‌اند که نشان می‌دهد شفیق در سال ۲۰۰۰، در شهر ودنس بوری، مشغول فروش ضبط صوت و تلویزیون بوده است. به عبارت دیگر آنها به جای تحلیل جدی اعترافات وی، به اشتباه، فرض را بر این گذاشته‌اند که بهانه وی ساختگی است.

سرهنگ دوم کریستینو در تأیید این مفهوم می‌گوید: توان تحلیل ما چه در گوانتانامو و چه در جاهای دیگر، نامناسب است، زیرا تعداد افراد آموزش‌دیده و باتجربه‌ای که بتوانند اطلاعات خوب را از اطلاعات بد تفکیک کنند، بسیار اندک می‌باشد. به گفته وی دسترسی به پایگاه داده‌ها بسیار خوب بود. اما این پایگاهها انباشته از اطلاعات نادرستی بودند که شدیداً از میزان تأثیرگذاری آنها می‌کاست و همانند افغانستان، تمایل شدیدی به ساده‌لوحی بود. وی می‌گفت: بازجویان و آنالیست‌ها می‌خواهند که در جنگ ضدترور سهیم باشند و این تمایل آنها را وامی‌دارد تا بپذیرند که این بازداشت‌شدگان تروریست‌های خطرناکی هستند.

من فکر می‌کنم برای افراد ما بسیار دشوار است بپذیرند که بسیاری از بازداشت‌شدگان صرفاً از جنگجویان غیرنظامی و مسلمان جنگها و ستیزهای طولانی‌مدت افغانستان می‌باشند و احتمالاً برای آنها پذیرش اینکه شخص فرستاده شده به‌گوانتانامو هیچ تماسی با القاعده و یا رژیم طالبان نداشته است، بسیار دشوارتر خواهد بود. در این رابطه میلتون بردن به مورد مشابهی اشاره می‌کند که بیشتر ایدئولوژیکی است و از شیوه‌هایی که آژانس‌های اطلاعاتی برای کسب اطلاعات از افراد توصیه می‌کنند، نشأت نمی‌گیرد. میلر و رامسفلد مدعی بودند که تمام بازداشت‌شدگان گیتمو تروریست و یا از حامیان آن هستند. از همین رو، یکی از نخستین وظایف بازجویان ارائه مدرکی بود که صحت این ادعا را ثابت کند.

در سرتاسر جهان، قضات و قانونگذاران، با آگاهی از دشواری تشخیص صحت و سقم اظهارات، کوشیده‌اند تا به منظور تعیین پذیرش و یا عدم پذیرش اعترافات زندانیان، استانداردهای امیدوارکننده‌تری را ارائه دهند. دغدغه اصلی قضات دادگاه عالی کیس میرندا و آریزونا نیز همین بود. بنا بر اظهارات مکتوب رئیس دیوان عالی کشور ـ اِرل وارن ـ این دادگاه تشخیص داده است که اجبار می‌تواند روحی باشد و ضرب و شتم، تنها نشان استنطاق غیرقانونی نیست. بازجویان پلیس برای استفاده از تکنیکهایی که فرد را در وضعیت روحی زمان وقوع حادثه قرار دهد، آموزش می‌بینند؛ اما پیشاپیش مدعی هستند که شرح مبسوط ماجرا را می‌دانند و لذا توضیحاتی که بر خلاف تصور آنها ارائه شود، پذیرفته نمی‌شود و یا گویندگان را از ادامه آن منصرف می‌سازند. بدیهی است که یک محیط بازجویی با شرایط فوق، صرفاً، برای تحت انقیاد قرار دادن فرد مورد بازجویی ایجاد شده است.

این توصیف تا اندازه‌ای در مورد اتاقکهای بازجویی گیتمو صدق می‌کند؛ هرچند در آنجا مدت و شدت فشار اعمال شده چندین برابر است. به زعم وارِن،

اصلاحیه پنجم که شرایط مساعدی را برای زندانیانی که تحت فشار، مجبور به متهم کردن خود شده بودند، فراهم می‌کرد، یکی از تسلی‌بخش‌ترین اصول، محسوب می‌شد. البته پیش از آن‌که دادگاه عالی در اواخر ژوئن ۲۰۰۴ حکم دهد که بازداشت‌شدگان گیتمو من‌بعد تحت پوشش قانون اساسی امریکا هستند و پرونده‌هایشان می‌تواند به دادگاههای امریکایی ارجاع شود، غیرارادی بودن اعترافات آنها به طور آشکار، دست‌کم در پنتاگون مد نظر قرار گرفته بود. مجموعه‌ای از اسنادی که سیاستهای دولت را در بر دارند و نقل آنها در بالا گذشت، صریحاً مشخص می‌کنند که اصلاحیه پنجم در گیتمو اعمال نشده است.

در سیزدهم ژوئن ۲۰۰۴ رویتر، سخنانی را که توسط سرهنگ جری کَنون سرپرست گروه بازداشت مشترک گیتمو ایراد شده بود، مخابره کرد. ظاهراً سخنان وی در رابطه با نیروی واکنش ویژه ـ که بحث آن در فصل دوم گذشت ـ و نوارهایی بود که از نحوه عملکرد آن ضبط شده بود. وی گفته بود: ۴۵ درصد از [۵۰۰ ساعت نوار ویدئویی] عملیاتهای ارف مربوط به افرادی هستند که نمی‌خواستند در بازجوییها شرکت بکنند. وی آن دسته از دعاوی را که براساس آن برخی از بازداشت‌شدگان در طی این فرآیند، دچار شکستگی استخوان شده بودند را نپذیرفته بود، اما استفاده از اسپری‌های فلفل را تأیید کرده بود. احتمالاً می‌توان گفت که نتایج به دست آمده از بازجوییهایی که پس از این حوادث پیگیری شده‌اند، با استانداردهای دادگاه عالی آریزونا و میرندا در تلاقی نخواهد بود.

فصل چهارم

معانی خلیج گوانتانامو

کلمات باید معنای معمول خود را عوض کنند و معنایی را بگیرند که اکنون بدانها داده می‌شود.

سوسی‌یِ دایدز. تاریخ جنگ پِلاپُنزیین

در مورد کلمه‌ای مانند دمکراسی نه تنها یک مفهوم مورد توافق وجود ندارد، بلکه تلاش برای ساختن یک معنی واحد برای آن از هر جهت با مخالفت مواجه می‌شود. تقریباً احساس جهانی به گونه‌ای است که وقتی شما کشوری را دمکراتیک می‌خوانید، ما آن را ستایش می‌کنیم. نتیجتاً مدافعان هر نوع رژیمی ادعا می‌کنند که رژیم آنها یک رژیم دمکراتیک است و می‌ترسند که در صورت معادل شدن آن با یک معنای خاص، مجبور به عدم استفاده از آن گردند.

جورج اورولِ. سیاستها و زبان انگلیس

برای شفیق رسول، عاصف اقبال و احمد پایان بازداشت در گیتمو، همانند آن‌همه زجری که در اثر تصمیمات مستبدانه قدرتهای بزرگ متحمل شده بودند، به‌ناگاه فرا رسید. چندین هفته پس از مطلع شدن رسانه‌های بین‌الملل، به آنها گفته شد که قرار است آزاد شوند و باید خود را برای مسافرت آماده کنند. رسول می‌گفت: آنها ما را با دست و پای بسته به فرودگاه بردند و زمانی که ما به آنجا رسیدیم، هواپیما توسط مردان مسلح احاطه شده بود. همان‌طور که ما به سمت پله‌ها حرکت می‌کردیم، آنها با اسلحه‌های خود ما را نشانه رفته بودند. سپس مأموران پلیس نظامی دستبندها و پابندهای ما را بازکرده و ضمن تحویل ما به مأمور انگلیسی به وی گفتند که می‌تواند دستان ما را ببندد. اما وی گفت که نه! نه! نیازی به دستبند نیست. ما از پله‌ها بالا رفتیم و آنها حتی مرا لمس نکردند. برای نخستین بار در طی دو سال گذشته بی‌آنکه دستانم از پشت گرفته شده باشد، به سوی هواپیما می‌رفتم. ما به درب هواپیما رسیدیم و شخصی گفت: روز بخیر! به داخل هواپیما خوش آمدید!

آنها پس از رسیدن به لندن، در پاسگاه پَدنیتون گرین مورد بازجویی قرار گرفتند. اما این‌بار وکلای آنها حاضر بودند و دستبندی درکار نبود. تعجبی نبود، جایی که تیمهای ببر ژنرال میلر ناکام مانده بودند، شاخه ضد تروریستی اسکاتلندیارد هم در یافتن مدرکی که حاکی از ارتباط آنها با تروریست باشد، ناکام بماند. آنها آزاد بودند، هرچند هنوز نمی‌توانستند به خانه‌های خود در تیپتون بازگردند؛ شهری که دژ مستحکم حزب بشدت راستگرای ملی انگلیس محسوب می‌شد و تصاویر آنها در سرهم‌های نارنجی رنگشان در روزهای پیش از بازگشت، از تیرهای چراغ برق آن آویخته شده بود.

علی‌رغم آزادی، آنها هنوز از تبعات اعترافات جعلی خود رها نشده بودند. در

هفته پس از آزادی آنها، روزنامه نیم‌قطع و مصور خورشید اقدام به چاپ ادعاهای سخنگوی سفارت ایالات متحده امریکا، لی‌مکلِنی کرد: با تمام این تفاسیر و علی‌رغم اینکه ام‌آی‌فایو اخیراً ثابت کرده است که در سال ۲۰۰۰ این چند تن خاک انگلیس را ترک نکرده‌اند، باز هم ما معتقدیم که آنها در آن سال در یکی از کمپهای آموزشی افغانستان حضور داشته‌اند. من بعدها چندین بار به مکلِنی زنگ زدم، اما او حاضر به پاسخ گفتن نشد. سرهنگ دوم سامپتر، سخنران گیتمو، هرگونه اتهام واردشده به بازداشت‌شدگان را حتی پس از آزادی، فوق‌العاده سری اعلام کرده و گفت: من نمی‌دانم که سفارت چگونه این خبر را به دست آورده است. در هر حال این خبر از جانب ما نبوده و ما هیچ اطلاعی در رابطه با آن نداریم. اظهارات مکلِنی، از سوی وزارت امور خارجه نیز انکار شد. برای بازداشت‌شدگان، بازگشت به گمنامی سابق آسان نبود، چه رسد به بازگشت به کار.

ایالات متحده امریکا برای مدتی پیش از دو سال نسخه‌ای خیالی و منحرف از واقعیت را به بهایی گزاف به آنها تحمیل کرده بود. این نخستین معنای گیتمو بود: متلاشی کردن زندگی عده‌ای بی‌گناه و برای خانواده‌هایشان نسخه نامعینی از فقدان و بی‌ثباتی. من در پنجمین طبقه آپارتمان میدا ویل در نزدیکی پاسگاهی که رسول و دوستان وی، آخرین ساعات اسارت خود را در آن گذرانده بودند، با جنیت بلمار ـ که برادرش ریچارد، پس از آزادی نخستین پنج بازداشت‌شده انگلیسی در مارس ۲۰۰۴ هنوز در گیتمو به سر می‌برد ـ ملاقات کردم. وی به من گفت ریچارد که متولد اکتبر ۱۹۷۹ بود، در مدرسه موفقیت چندانی نداشت و نمی‌توانست خود را با شرایط عادی زندگی وفق دهد و عاقبت در سن شانزده سالگی به دین اسلام گروید. پس از آن من تغییراتی را در وی مشاهده کردم.

قدرت تمرکز و آرامش وی بیشتر شده بود و دیگر در خود نیازی به تقلید از آخرین لباسها و مدها حس نمی‌کرد. بلمار در ژوئن ۲۰۰۱ برای مطالعه قرآن در یکی از مدارس دینی، عازم پاکستان شد. پس از آن از طریق تلفن با خانواده خود در تماس بود و پس از حادثه ۹/۱۱ به آنها اطلاع داد که بازخواهد گشت و سپس، بیش از یک‌سال خبری از وی نشد تا اینکه در اواسط اکتبر از وزارت امور خارجه با پدر وی تماس گرفته و گفتند که ریچارد در گوانتانامو به سر می‌برد.

جنیت می‌گفت: بازگشتن به کار و تلاش برای یک انسان معمولی شدن و فراموش کردن اینکه چنین حادثه‌ای روی داده است، بسیار دشوار است. اما به محض بازگشت وی به خانه، ما دیگر در این باره حرف نمی‌زنیم و فکر نیز نخواهیم کرد. اگر به اخبار تلویزیون گوش دهید، درباره مردم سرتاسر جهان داستانهایی بمراتب تلخ‌تر از داستان ما خواهید شنید. از این طریق می‌توان روحیه خود را حفظ کرد. من می‌دانم که برادرم همین را از من می‌خواهد. اما... وی در حالی که چشمانش به اشک می‌نشست ادامه داد: ما با ملت امریکا عداوتی نداریم. لطفاً چنین فکری نکنید. این دولت آنهاست!

وی نامه‌ای را به من نشان داد که ریچارد در سپتامبر ۲۰۰۱ از پاکستان پست کرده بود. نامه درباره رژیم سخت نماز و مطالعه بود و به استثنای این حقیقت که پاکت حاوی یک تمبر پاکستانی بود، نشانه دیگری که حاکی از حضور وی در یک کمپ تروریستی افغانی ـ که مأموران امریکایی در گفت‌وگو با دیلی تگراف به حضور بلمار در آن اشاره کرده بودند ـ باشد، به چشم نمی‌خورد. نامه دیگر وی که از کمپ دلتا ارسال شده بود، بسیار حزن‌انگیز بود. وی در ژوئن ۲۰۰۳، خطاب به خواهر خود نوشته بود: مرا فراموش نکن جنیت؛ دوستت دارم و دلتنگ تو هستم؛ انشاء الله ما باز هم همدیگر را خواهیم دید! دومین نامه مربوط به ۱۸ دسامبر ۲۰۰۳ بود و ریچارد آشکارا کوشیده بود تا خود را سرزنده نشان دهد: چه خبر جنیت؟ چه می‌کنی؟ آرزو دارم که هرچه زودتر به یکدیگر بگوییم:

سلام‌علیکم! ان‌شاءالله روزی به آرزوی خود خواهم رسید. پایان نامه بسیار دلهره‌آورر بود و حاکی از این بود که وی در توهم و رؤیا به سر می‌برد: من در رؤیا می‌بینم که آزاد شده‌ام و سایرین نیز چنین چیزهایی را در خواب می‌بینند. این آخرین پیغامی بود که خانواده بلمار نه ماه قبل از ملاقات من با خواهر ریچارد از وی دریافت کرده بودند.

آیا بلمار می‌توانست یک تروریست باشد؟ (و همان‌گونه که دیک‌چنی گفته بود) در دسیسه‌های مربوط به کشتار هزاران شهروند عادی امریکایی دست داشته باشد؟ اگر چنین بود، وی در کدام مدت به چنین مهارتهایی دست یافته بود. چند هفته پس از دیدار با جنیت، من با یکی از مأموران مجرب ایالت متحده امریکا که پس از دستگیری بلمار وی را دیده بود، ملاقات کردم. او به من گفت که پیشنهاد کرده بود تا بلمار را هرچه زودتر آزاد کنند؛ اما اندکی بعد او را به گوانتانامو انتقال داده بودند.

ربیی کارنز از بِرمِن آلمان به من گفت که بلافاصله پس از آنکه پسرش مراد در سن نوزده‌سالگی و در ژانویه ۲۰۰۲ به گیتمو فرستاده شد، وی دو کارت پستال دریافت کرد. اما اکنون دو سال از زمان ارسال آخرین کارت پستال وی می‌گذرد. او تقریباً یک بچه بود و ظاهراً تنها زندانی آلمانی‌زبان گیتمو است و به زبان انگلیسی و عربی تسلطی ندارد.

تعداد کودکانی که بدون پدر رها شدند، اکنون باید به پنج تن رسیده باشد. چهار تن از این کودکان، فرزندان معظم‌بیگ هستند و او هرگز آخرین فرزند خود را ندیده است؛ فرزندی که دوران کودکی خود را در بیرمنگام و تحت حضانت مادرش سالی سپری می‌کند. سالی در گفت‌وگو با اوینگ مایل گفته بود: زمانی که برای نخستین بار [پس از شنیدن دستگیری وی] به خانه رفتم، آنقدر آشفته بودم که گریه من بند نمی‌آمد. من نمی‌توانم خانه را تحمل کنم و هنوز هم آشفته و پریشان هستم. وقتی که او را به خلیج گوانتانامو بردند من مطالبی را درباره

شکنجه‌های آنجا شنیده بودم. او برای آنکه بگوید علت بازداشت خود را نمی‌داند و نیازمند کمک است، نامه می‌نویسد، اما نمی‌داند که نوشته‌های خود را باید به کجا بدهد. او یکی از نامه‌های خود را با این عبارت شروع کرده است: همسر و فرزندان محبوب من. من هرگز نتوانستم ادامه نامه را بخوانم. او دوران کودکی فرزندان خود را نمی‌بیند. ما تنها هستیم و هربار که مریم به دنبال شنیدن زنگ ـ با این تصور که پدرش به خانه بازگشته است ـ به سوی در می‌دود، قلب من می‌شکنند. او هر شب با گریه به خواب می‌رود. معظم در نامه‌هایش می‌گوید: که من فقط می‌خواهم به خانه بازگردم. من نیز می‌خواهم که او به خانه بازگردد؛ اینجا! به خانه ما! اما پس از آن نیز من خوشحال نخواهم بود. من می‌دانم که وی سلامت روانی خود را از دست داده است و من قادر به درک او نخواهم بود، چراکه من آنچه را که او دیده و پشت سرگذاشته است، تجربه نکرده‌ام. من چه‌طور می‌توانم به او کمک کنم و او را واقعاً درک کنم؟

تکرار دلتنگی خانواده‌های بازداشت‌شدگان گیتمو در سرتاسر دنیای مسلمین حالتهای جدیدی از خشم ضد امریکایی را موجب شده است. دکتر تیم وینتر، مدرس دروس اسلامی کالج پِم بروک کمبریج، در این مورد می‌گفت: سربازانی که موهای سر خود را به شکل ماهوت‌پاکن اصلاح کرده و درحالی‌که صلیب عیسی را بر گردن دارند، با باتوم، گرد زندانیانی راکه دست و پایشان بسته است و عینک ایمنی بر چشم دارند گرفته‌اند، نه تنها سمبل ستم امریکا بر ملل جهان سوم، بلکه همچنین نشان ظلم دولتهای مسلمانی است که دوستانه در کنار امریکا ایستاده‌اند. احساسات مردم با دیدن زندانیانی که عینک ایمنی به چشم دارند تشدید می‌شود؛ چرا که آنها نیز از پشت آن عینکها به دنیا می‌نگرند. بنا بر اظهارات وینتر، که مرتباً به خاورمیانه سفر کرده و قادر است تا به زبان عربی فصیح سخن بگوید: گوانتانامو در کنار فلسطین حکم کانون خشم و واکنش سیاسی را دارد.

یکی از سرمقاله‌های اخیر روزنامه مُسلم نیوز انگلیس (میانه‌رو)، که در رابطه با گوانتانامو چندین مقاله اصلی منتشر کرده است، می‌گوید: طغیان ایالات متحده امریکا، نمایش وحشیگری ناخوشایند یک ابرقدرت و میراث محافظه‌کاران جدیدی است که بر کاخ سفید حکم می‌رانند. با دزدیدن مسلمین در هر نقطه از جهان و انتقال آنها به خلیج گوانتانامو و مواجه‌کردن آنان با عدالت شتابزده... هرگونه احترام به هنجارهای قانون و نظم بین‌الملل بر باد رفته است. یکی از مأموران ارشد آژانس اطلاع‌رسانی دفاعی اقرار می‌کند که روابط عمومی بین‌الملل دستخوش فاجعه شده است. شاید کسی که به گیتمو می‌رود، کشاورزی است که کار سیاسی چندانی نکرده است، اما در گیتمو به یک مجاهد مستعد بدل خواهد شد و من حدس می‌زنم که به ازای هر بازداشت‌شده شما ده تروریست و یا هوادار تروریسم ایجاد می‌کنید.

در وب‌سایت‌های اسلامی و مطبوعات عرب، از گوانتانامو با عنوان نکته آغازین و بهانه‌ای برای ایجاد بیشتر مشتاقان شهادت یاد می‌شود. در زمان نگارش کتاب، موج تازه‌ای از تروریسم به شکل سر بریدن گروگانهای غربی در عراق و عربستان سعودی رواج یافته بود و عاملان قبل، و در حین ارتکاب این عمل، از گروگانهایی که به تقلید تعمدیِ از اونیفورم بازداشت‌شدگان گیتمو، به لباسهای نارنجی ملبس شده بودند، فیلمبرداری می‌کردند.

از ژانویه ۲۰۰۲ اظهارات مبالغه‌آمیز دونالد رامسفلد و رئیس جمهور بوش، پیامِ تصاویر فوق را تشدید کرده است؛ اظهاراتی که در طی آن بازداشت‌شدگان موجوداتی غیرانسانی و فاقد خصوصیات کامل عضویت در گونه‌های بشری معرفی شده‌اند. برای ناوسروان چارلز سویفت که به عنوان یک وکیل نظامی دفاع از سلیم احمد حمدان، راننده اسبق اسامه بن لادن را در کمیسیون نظامی مربوط به اتهامهای غیرموجه گیتمو بر عهده گرفته بود، نارسایی این توصیف، زمانی‌که برای نخستین بار وارد سلول موکل جدید خود شد، آشکار بود. به گفته

وی در اینجا تنها مبحث یک بازداشت‌شده نیست، بلکه صحبت از یک انسان است. او کودکان زیبایی دارد و عکسهای آنها را به من نشان داده است و یک زن که نگران ناخوشی وی است و یک وکیل دارد. نظیر بسیاری از شهروندان یمن وی نیز در سال ۱۹۹۵ برای کار از یمن خارج شد؛ چرا که در یمن کار نبود و او نیازمند داشتن یک شغل بود. تا جایی که به وی مربوط می‌شد، اسامه بن لادن تنها یک سعودی، از یک خانواده معروف و ثروتمند بود که به راننده نیاز داشت ـ سلیم یکی از پنج راننده‌ای بود که وی استخدام کرده بود. او همواره خود را شهروندی می‌دانست که به استخدام درآمده است ـ و خود را یکی از اعضای طالبان و یا القاعده فرض نمی‌کرد.

پس از متهم شدن در سال ۲۰۰۴ حمدان و پنج بازداشت‌شده دیگر که برای حضور در دادگاه، واجد شرایط تشخیص داده شده بودند، از جمله دیوید هیکز استرالیایی و معظم‌بیگ و فیروز عباسی انگلیسی، به کمپ جدید اکو که در بیرون دروازه‌های کمپ دلتا قرار داشت منتقل شدند. بنا بر اظهارات بازداشت‌شدگان آزادشده، شمار اندکی از بازداشت‌شدگان که از آن کمپ به کمپ اصلی گوانتانامو بازگشته بودند، آنجا را جهنمی با دیوارهای سفید توصیف کرده بودند که مجهز به عایق صدا و زندانهای انفرادی شبانه‌روزی است. به گفته این عده، سلولهای این کمپ بمراتب از سلولهای کمپ دلتا کوچکتر بود و در بیرون درب هر سلول، نگهبانی به طور دایم پاس می‌داد. حمدان در ابتدای ورود خود به این کمپ تنها مجاز بود که شب‌هنگام برای ورزش کردن از سلول خود خارج شود.

در مارس ۲۰۰۴ سویفت با تسلیم یک دادخواست فدرال به سیاتل، شرایط بازداشت حمدان و جنبه‌های اصلی پروسه کمیسیون نظامی مربوط به محاکمه بازداشت‌شدگان را مورد پرسش و تردید قرار داد. به همراه این دادخواست استشهادی از پروفسور دریبال متییوز، روانپزشکی که زندانیان گیتمو را در پی

درخواست پنتاگون معاینه کرده بود، نیز ضمیمه شد. متییوز در این دادخواست نوشته بود که وضعیت حمدان در کمپ اکو بدتر شده و عوارضی مانند یأس، غضب (علی‌رغم عدم تمرد)، تنهایی، افسردگی، استیصال، نگرانی و طغیانهای احساسی را تجربه کرده است. سویفت به متییوز گفته بود، ملاقات وی با موکلش معمولاً با التماس حمدان برای ماندن او پایان می‌یافت. بنا بر اظهارات متییوز، وضعیت کنونی حبس آقای حمدان به زودی وی را با خطر جدی پسرفت شرایط روحی از جمله ابتلا به سمپتوم‌های روحی غیرقابل بازگشت مواجه می‌کرد. آنها همچنین وی را وادار به اظهار اعترافات جعلی کرده بودند.

سویفت به من می‌گفت که حال ناخوش حمدان دلیل دیگری نیز دارد. وی زمانی که برای اولین بار متهم شد، خوشحال بود، زیرا این بدان معنی بود که دست کم وضعیت وی مورد بررسی قرار خواهد گرفت. به همین علت من مجبور شدم تا به وی بگوییم که با توجه به شیوه کارکرد سیستم، بهترین چیزی که ممکن است در صورت پیروز شدن برای وی روی دهد، آزادی نیست، بلکه او صرفاً می‌تواند تا به کمپ دلتا بازگردد. این حقیقت اشکهای وی را سرازیر ساخت. حتی اگر بی‌گناهی محاربان غیرقانونی گیتمو مسجل می‌شد، در جایی که بودند، باقی می‌ماندند، تا به قول رامسفلد از خیابانها دور نگه داشته شوند. در فوریه ۲۰۰۴، مأموران پنتاگون اطلاعاتی را در اختیار گزارشگران قرار دادند که بر اساس آن در برخی از موارد، بازداشت‌شدگان ممکن بود که توسط کمیسیونهای نظامی مجرم شناخته شده، حکمهای خود را دریافت کنند و سپس بازداشت نامحدود خود را بگذرانند؛ زیرا فرض بر این است که آنها خطرناک‌تر از آن هستند که آزاد شوند. آنها همچنین مدعی شده بودند که برخی در صورت آزادی همچنان به کشتار شهروندان و سربازان امریکایی ادامه خواهند داد.

هنگامی که قوانین مربوط به کمیسیونهای نظامی برای نخستین بار در سال ۲۰۰۳ منتشر شد، در میان وکلا آشوبی به پا کرد. این قوانین مدعی بودند که

چیزی به عنوان وکالت ـ امتیاز موکل ـ وجود نخواهد داشت، زیرا گفت‌وگوی میان یک وکیل و موکل ممکن است که شنود شود. دلیل رسمی بازداشت زندانیان درکمپ اکو ـکه میلر در ملاقات ۱۹ اکتبر ۲۰۰۳ خود (رجوع به فصل سوم)، برای هیئت نمایندگی صلیب سرخ توضیح داده بود ـ تا حدودی عجیب بود. کمپ اکو از تجهیزات مناسبی برخوردار بود که اجازه می‌داد تا بازداشت‌شدگان با وکلای خود گفت‌وگوهای اختصاصی داشته باشند. همان‌گونه که اغلب در مورد گوانتانامو صدق می‌کند، به نظر می‌رسد که در پشت این ادعا یک راز و یا یک دلیل واقعی‌تر نهفته باشد. دستیار معاون دادستان گریگوری کری، خطاب به دادگاه سیاتل ـ دادگاهی که سویفت درخواست خود را بدان ارائه داده بود ـ گفته بود: بازگرداندن آقای حمدان به محیطی که ارتش برای کسب اطلاعات سری به منظور جنگ با القاعده ایجاد کرده است، آسیب جدی وارد خواهد ساخت. اما این آسیب چه می‌توانست باشد؟ به گزارش پُست اینتلی‌جِنس از سیاتل: یکی از منابع روسی گفته بود که منظور کری، زندانیانی هستند که هیچ‌یک از آنها وکیل ندارند و اگر بدانند که حمدان یک وکیل دارد، ممکن است که از ادامه همکاری با بازجویان سرباز زنند.

این تعبیر یک تعبیر افشاکننده با مراتب معنایی پنهان بود. مگر نه اینکه موضعگیری ایالات متحده امریکا و قانون اساسی آن در قبال هر موضوعی، ناشی از التزام آن به اصول روشنفکری بود؛ همان اصولی که از دکترین منتسکیو مبنی بر تفکیک قدرتها و بیش از آن از تفکیک کلیسا و دولت، نشأت گرفته و منجر به جایگزینی سلطنت مطلق با دولتی مدون، منطقی و قانوناً پاسخگو شده بود؟ بنابراین اعمال قدرت نمی‌توانست نامحدود باشد و باید از سوی دادگاهها برآن نظارت می‌شد. با این وجود در این مورد یک مقام امریکایی صریحاً ابراز می‌کرد که انزوای ظالمانه و نامحدود زندانیان ضروری است، زیرا بازگشت آنها می‌تواند دوستانشان راکه شاید هنوز وادار به متهم کردن یکدیگر

هستند، از اینکه آنها وکیل داشته‌اند، مطلع سازد. براستی این‌گونه اظهار نظر چه توجیهی می‌توانست داشته باشد؟

در وهله اول، این صرفاً بیانگر نفی حقوق قانونی در گیتمو و اصرار دولت بر این حقیقت بود که شهروندان غیرامریکایی در آنجا از هیچ حقی برخوردار نیستند. اما تسلیم زندانیان به حفره سیاه گیتمو انعکاس‌گر مفهوم گسترده‌تر نفی کرامت انسانی بود، وضعیت نامطلوبی که آنها را از امتیازات یک دشمن معمول بی‌بهره می‌کرد؛ وضعیتی که بر مدارک اقداماتی که انجام داده بودند متکی نبود، بلکه صرفاً از هویت و کیستی افراد نشأت می‌گرفت. موافقت با این رویکردها از رفتار بسیاری از اعضای دولت بوش قابل استنباط بود؛ اما یکی از مقامات ارشد پنتاگون که به طور مستقیم با گوانتانامو و مسائل آن در ارتباط بود، تا حد بیان صریح آنها پیش رفت ـ سپهبد ویلیام جی بوی‌کین، معاون وزیر دفاع در امور اطلاعاتی.

همانند ژنرال میلر پیش از رفتن به گیتمو، بوی کین نیز پیش از عهده‌دار شدن این پست، در زمینه اطلاعات سری بی‌تجربه بود و این پست، مسؤولیت جست‌وجوی بن لادن و رهبر طالبان ملا عمر را بر عهده شخص وی گذاشت. بوی‌کین یک بنیادگرای مسیحی بود که شخصاً در کلیسا موعظه کرده و در خطابه‌های خود مدعی شده بود که مسیحیت از اسلام برتر است و رسالت امریکا در جنگ علیه تروریسم یک رسالت الهی است.

وی در کلیسایی در مریلند مدعی شده بود که رئیس جمهور بوش از جانب خداوند تقدیس شده است و مطالبی را عنوان کرده بود که در اینجا به فرازهایی از آن اشاره می‌کنیم: چرا جرج دبلیو بوش در کاخ سفید است؟... شما باید بدانید که ما به عنوان شهروندان امریکایی با انتخاب جرج دبلیو بوش، شاهد یک معجزه بوده‌ایم. حقیقت این است که وی امروز در آنجاست تا نه تنها امریکا، بلکه جهان را هدایت کند و این همان کاری است که وی انجام می‌دهد. وی روز

خود را از کجا آغاز می‌کند؟ از اُوِل آفیس در ساعت ۴/۳۰ و با انجیلی در دست، بوی‌کین در پاسخ به کسانی که او را متهم به نادیده گرفتن اصل جدایی دین از سیاست می‌کردند می‌گفت: اگر شما اعتقاد ندارید که این ملت بر باورهای مسیحی و ارزشهای مسیحیت استوار شده است، باید بازگردید و دست‌نوشته‌ها و خطابه‌های بنیانگذاران این ملت را بخوانید. بروید، آنچه را که آنها گفته‌اند بخوانید. هر مردی که قانون اساسی ایالات متحده را امضا کرده است، به دین مسیح وفادار بوده است.

در ژوئن ۲۰۰۳ بوی‌کین، با پوشیدن لباس فرم خود در اُرگون خطبه خوانده و مدعی شد که اسلام‌گرایان رادیکال از ایالات متحده بیزارند؛ چرا که ملت امریکا ملتی مسیحی است و اساس و ریشه‌های آن از اصول یهودی ـ مسیحی اقتباس شده و دشمن شیطان است و تروریست‌ها از تاریکی آمده و اهریمنی هستند. وی سپس با اشاره به نبردی که در سومالیا با یکی از سرداران مسلمان داشته است، متذکر شد که در این نبرد، او از پیروزی خود اطمینان داشته است، زیرا بر حقانیت و بزرگی خدای خود معترف و بر ناتوانی بُت مورد پرستش او واقف بوده است.

تاریخ امریکا موارد چندی از این نوع طبقه‌بندی انسانی را در خاطر دارد که از آن میان می‌توان به مقاطعی از تاریخ قرن نوزدهم اشاره کرد که در طی آن، دادگاه عالی شعار ثبت‌شده بر سردر خود ـ عدالت یکسان تحت قانون را ـ به فراموشی سپرده است. به عنوان مثال در سال ۱۸۷۵ دادگاه در دادخواهی دِرِد اسکات از سَنفورد حکم داد که امریکاییان افریقایی‌تبار اعم از آزاد یا برده، هرگز یک شهروند امریکایی محسوب نمی‌شوند و یا در سال ۱۸۹۶ دادگاه عالی در دادخواهی پلیس از فرگوسِن از تعدی مربوط به تبعیض نژادی جیم کرو حمایت کرد.

گیتمو طنین دیگری دارد که شاید هنوز بخوبی شناخته نشده است. در سال

۱۸۶۲ همزمان با شدت گرفتن جنگهای داخلی، دَکوتا سی‌یوکس تمرد کرده و به مهاجران سفید حمله برد. ژنرال جان پُپ از سوی رئیس جمهور لینکلن برای خواباندن شورش اعزام شد و پس از آنکه رسالت خود را با تعصبی بیرحمانه به انجام رساند، اعلام کرد: هدف من نابودی کامل سی‌یوکس است. باید با آنها همانند دیوانگان یا حیوانهای وحشی برخورد کرد و نه انسانهایی که امکان انعقاد پیمان و یا مصالحه با آنها وجود دارد. پُپ یکی از امضاکنندگان دکترین فرجام آشکار بود که براساس آن توسعه امریکایی مسیحی به سمت غرب با حق الهی توجیه می‌شد و این دربرگیرنده یک وظیفه اخلاقی برای به انقیاد درآوردن یا قتل عام، سرخ‌پوستانی بود که در مسیر آن قرار می‌گرفتند.

با شکست سی‌یوکس در جنگ، پُپ تقریباً ۴۰۰ نفر را بازداشت کرده و به محاکمه کمیسیون نظامی سپرد. این محاکمه به قدری بدوی و پیش‌پاافتاده بود که در طی آن بازداشت‌شدگان نه وکیل و نه هیچ فرصتی برای دفاع از خود نداشتند. پُپ بعدها نوشت: تعیین میزان گناه از موارد مورد بررسی کمیسیونها نبود و اصولاً اختصاص وقت برای تعیین جزئیات تمام کیس‌ها غیرممکن بود. هرچند وی قانع شده بود که دست کم ۷۸ مورد از محکومان به اعدام، مرتکب وقیح‌ترین هتک حرمتها شده‌اند و بسیاری از آنها مربوط به خشونت با زنان و یا قتل عام کودکان بوده است. در این ماجرا، مجموعاً ۳۰۳ نفر محکوم به مرگ شدند، اما لینکلن، نهایتاً، در حدود ۳۸ درصد از این حکمها را تخفیف داد.

همان‌گونه که وکیل اسبق نظامی ـ دونالد رکاپف که اکنون به عنوان یک غیرنظامی درگیر دفاع از پروسه گیتمو می‌باشد ـ در مقاله‌ای خطاب به همکاران وکیل خود متذکر می‌شود، با توجه به توصیفات کنونی و بازبینی زبانی، سی‌یوکس‌هایی که سابقاً وحشی نامیده می‌شدند، اکنون تروریست محسوب خواهند شد و این همان علتی است که ارتش ایالات متحده امریکا را واداشته بود تا با آنان همانند زندانیان جنگی رفتار نکند. همانند جانشینهای امروز آنها در

گوانتانامو که محارب غیرقانونی به شمار می‌روند.

حتی ژنرال بوی‌کین نیز هرگز تا به حدی پیش نرفته است که ادعا کند بازداشت‌شدگان گیتمو سزاوار این هستند که با آنان همانند خونخواران و یا حیوانات وحشی رفتار شود. اما دسته‌بندی آنها به عنوان محاربان غیرقانونی بخشی از عقب‌نشینی کلی‌تری محسوب می‌شد که از هنجارهای قانونی ایالات متحده امریکا و ارزشهای روشنفکری صورت گرفته بود. در گیتمو، در سایر ارگان‌های بازداشتی جنگ ترور، در عراق و افغانستان و در دلایل پیچیده‌ای که وکلای دولت به منظور توجیه استفاده از شکنجه ارائه می‌دهند، دولت بوش در پی تغییر دادن قوانین قدیمی است و این نحوه از برخورد صرفاً به منظور تطبیق دادن آنها با قوانین جدید جنگ صورت نمی‌گیرد، بلکه هدف دور ریختن و جایگزینی آنها با سیستمی است که تنها با اتکا به یک اصل هدایت می‌شود؛ اصلی که با موجه دانستن جنگ امریکا و رئیس جمهور آن، هر امری را که آنها مناسب تشخیص می‌دهند، مجاز می‌داند. این یک انقلاب نیست، بلکه یک از هم گسیختگی خشن محسوب می‌شود و براساس آن جمهوری‌خواهی تکزاسی بوش که وابسته به ایدئولوژی‌های آخرالزمانی قرن بیستم است مطلوبیت راهکارهای ضروری را توجیه می‌کند.

بارزترین تظاهرات این اصل در اسناد مربوط به متدهای بازجویی و شکنجه، که در فصل سوم ذکر آن گذشت، منعکس شده است. در مورد مشابه دیگری که مربوط به مخالفت فرانسه و آلمان با حق پیش‌دستی در جنگ و یا به اعتقاد آنها با جنگ غیرقانونی عراق بود، رامسفلد از عبارت تحقیرآمیز اروپای پیر استفاده کرده بود. اما اروپای پیر و فلاسفه آن که اندیشه‌هایشان به جمهوری جوان امریکا شکل داده بود، مدتها پیش، استفاده از شکنجه را ممنوع کرده و کاستیهای اخلاقی و عملی آن را متذکر شده بود. همان‌گونه که از نظر مونتسکیو بهترین شیوه دفاع در برابر استبداد جدایی بخشهای قضایی، قانونگذار و اجرایی

بود، شکنجه نیز شیوه‌ای بود که یک قدرت اجرایی لجام‌گسیخته با توسل بدان از خود محافظت می‌کرد. (وید، در عصر جورج دبلیو بوش، عراق صدام حسین).

سزار بِکرییا دریافت که شکنجه تنها تنفرانگیز نیست بلکه برای فراهم کردن اطلاعات درست نیز کارایی چندانی ندارد. وی در ۱۷۶۴ درکتاب خود با نام «در رابطه با جرایم و مجازات» نوشت تنها فرقی که میان شکنجه و محاکمه‌های آتش و آب سوزان هست، این است که نتیجه اولی به خواست و اراده متهم و نتیجه دومی به یک حقیقت فیزیکی و خارجی وابسته است: اما این تفاوت صرفاً یک تفاوت ظاهری است و نه حقیقی. مردی که تحت شکنجه است، تأثیر آن را بر اراده خود در گفتن حقیقت ناچیز می‌انگارد. به عبارت دیگر هر قدر فشار بیشتر باشد، میزان صحت اعترافات کاهش می‌یابد. طُرق بسیاری که برای تفکیک بی‌گناه از گناهکار به کار بسته شده‌اند، بیشتر تفاوتهای موجود میان این دو را از میان می‌برند. به بیان دیگر، شکنجه به عنوان راهی برای جمع‌آوری آنچه که در گیتمو ممکن است فوق‌العاده باارزش نامیده شود، به طریق اولی بی‌تأثیر خواهد بود. شکنجه بدین منظور مورد استفاده قرار می‌گیرد که مجرم را وادار به کشف شریکان جرم کند. اما اگر ثابت شده است که برای کشف حقیقت راهکار مناسبی محسوب نمی‌شود، چگونه می‌تواند برای کشف شریکان جرم که یکی از همین حقایق است، مورد استفاده قرار گیرد؟ آیا آمادگی مردی که خود را متهم می‌کند، برای متهم کردن سایرین بیشتر نیست؟ به اعتقاد بِکرییا شگفت‌انگیز است که حاکمان در اواخر قرن هیجده هنوز از شکنجه استفاده می‌کنند. به نظر می‌رسد که نوع بشر هنوز از استنتاج نتایج بدیهی غفلت می‌کند.

در اروپای پیر، حاکمان مطلق نیز دارای فکر روشنی بودند. فردریک پادشاه پروسیا حتی پیش از کتاب بِکرییا در سال ۱۷۵۴، شکنجه را قدغن کرده بود و اندیشه وی به طور کلی سبب لغو شکنجه در بَدِن (۱۷۶۷)، سوئد (توسط

گوستاوس در ۱۷۷۲)، فرانسه (لویی XIV در ۱۷۸۰)، استرالیا (جوزف در ۱۷۸۱) و توس کَنی (توسط لی اُپُلْد) شد.تا پایان قرن نوزده، شکنجه هم در اروپا و هم در امریکای شمالی از میان رفت. همان‌گونه که نیل بلتون در کتاب «مستمع خوب» و هِلِن بامبر، مؤسس بنیاد پزشکی مراقبت از قربانیان شکنجه ـ جایی که طارق درگل پس از ترک گوانتانامو در آن بستری شد ـ خاطر نشان می‌کنند، نسخه ۱۹۱۴ دایرةالمعارف بریتانیکاگفته است: تمام موضوع مربوط به شکنجه تا جایی که به اروپا مربوط می‌شود، اکنون به یکی از موضوعات تاریخی مبدل شده است: البته بازگشت وحشتناکی در شرف وقوع است.

کارشناسان مدرن، اعم از روانشناس یا مأمور اطلاعاتی، صحت بینشهای بکریپا را پذیرفته‌اند. پروفسور گیسلای گاد جانسون، متخصص روانشناسی اعترافات، در گفت‌وگویی که با من داشت، یادآور شد که مسلماً شکنجه می‌تواند یک بی‌گناه را وادار به اعتراف اشتباه کند. در عین حال هیچ تحقیقی وجود ندارد که حاکی ازکسب اطلاعات صحیح از فرد مجرم به واسطه شکنجه باشد. میلتون بردن، یکی از عوامل سیا در این باره می‌گفت: من در طی دورهٔ کاری خود وقت زیادی را صرف گفت‌وگو با دولتهایی کردم که از چنین تکنیکهایی استفاده می‌کردند. نهایتاً هدف شکنجه، شکنجه است. فرآیند کسب اطلاعات از افراد به مثابه فرآیند سربازگیری به شیوه معامله و داد و ستد است. برخی اوقات به گفته یکی از عوامل متخصص و با سابقه اف‌بی‌آی، این‌گونه از سربازگیریها زمانی روی می‌دهد که شما چکشی برای نگه داشتن بر بالای سر آنها در اختیار داری. در اینجا منظور تهدید و یا ضربه وارد کردن نیست، بلکه یک مقدار اطلاعات است. وی اغلب به منظور ایجاد اطمینان و حسن تفاهم، شاهدان را در موقعیتهای متفاوتی قرار داده بود.

با این وجود بررسی یادداشتهای وکلای دولت، که با مقاله جِی اس بیبی در وزارت دادگستری در اول آگوست ۲۰۰۲ آغاز شد، هنوز یک فرض تلویحی

است. اینکه شکنجه و آن دسته از متدهای اجباری که نمی‌توان دقیقاً لفظ شکنجه را بر آن اطلاق کرد، بهترین شیوه کسب اطلاعات از افراد بازداشت‌شده در جنگ علیه ترور می‌باشد، همان فرضی است که، در کسب اجازه برای استفاده از متدهای سخت‌تر از سوی بازجویانِ ناموفق گیتمو و در سیستم ژنرال میلر ـ که در گیتمو و ابوقریب بنیاد نهاده شده ـ انعکاس یافته است. همانند مفتشان اروپای پیش از روشنفکری، به نظر می‌رسد که آنها با توجه به بی‌تجربگی خود در زمینه جمع‌آوری اخبار سری سودمند، باور کرده‌اند که اعترافات به دست آمده از شکنجه و اجبار بالاترین برهان و حجت است.

وکلا همچنین در توهمات مدافعان شکنجه در جنگ علیه تروریسم سهیم بودند ـ به عنوان مثال افسانه بمب ساعتی: توهم دستگیری یک تروریست پس از تعبیه یک چاشنی انفجاری و پیش از انفجار آن. (پس از حادثه ۹/۱۱، دقیقاً یک چنین سناریویی از طریق برنامه‌های مسلسل تلویزیونی که در آنها افراد خوب، بدون هرگونه تردیدی، تروریستی را شکنجه می‌دادند، در میان مردم منتشر شد.) هییرالَن دِرشوویتز از دانشگاه هاروارد با دفاع از شکنجه در چنین مواردی، در مقاله‌ای در لس‌آنجلس تایمز و سایر روزنامه‌ها، در اوایل نوامبر ۲۰۰۱ حتی از بیبی نیز پیشی گرفت. البته، با توجه به حرمت قانون، تنها شرط وی این بود که چنین شکنجه‌ای نباید در خفا روی دهد، بلکه گواهی قضایی نیز ضرورت دارد.

افسانه بمب ساعتی، هدف غایی کمیسیون اسرائیلی ماش لندا را که استفاده عمومی از شرایط استرس‌زا، سرپوش گذاشتن، محروم کردن از خواب و سایر متدهای شین بِت علیه مظنونین فلسطینی در سرزمینهای اشغالی را مجاز دانسته بود، لو می‌داد. در هیچ‌یک از هزاران مورد گزارش‌شده از مظنونینی که با آنها بدین طریق رفتار می‌شد، هرگز چنین بمبی دیده نشده بود. نیل بلتون می‌نویسد: در تحقیق گسترده‌ای که او برای گودلیستِنر تهیه می‌کرد، تنها با یک مورد مواجه شد که سناریوی بمب ساعتی صورت واقعیت به خود گرفته بود و آن‌هم مربوط

به حادثه‌ای بود که در سال ۱۹۵۶ در الجزایر روی داده و در طی آن پلیس، کمونیستی را در حال تعبیه بمب در یک کانتینر گاز دستگیر کرده بود و در رابطه با بمب دومی که جاگذاری شده بود، شک و تردید داشت. پلیس قصد داشت که مظنون را شکنجه کند، اما رئیس پلیس پُل تیتگِن مخالفت کرده بود. وی بعدها در گفت‌وگو با نویسنده‌ای با نام اَلیستِر هورنی گفته بود: من تمام بعدازظهر را نگران بودم و عاقبت بمب منفجر شد. شکرِ خدا حق با من بود، زیرا به مجرد اینکه شما درگیر شکنجه شوید، شکست خورده‌اید.

داستان همچنین از یادداشت بیبی و از چهارچوب کلی آن خبر می‌داد که بر مبنای آن یک امریکایی متهم به شکنجه می‌توانست با اشاره به ضرورت و یا دفاع از خود، اقدام خود را توجیه کند. ظاهراً پروژه‌های القاعده شامل مراحلی بود که به منظور گسترش و مستقر کردن تسلیحات شیمیایی، بیولوژیکی و هسته‌ای صورت می‌گرفت. تحت این شرایط، یک بازداشت‌شده می‌توانست اطلاعاتی را در اختیار داشته باشد که ایالات متحده امریکا را در پیشگیری از حملات بالقوه‌ای که می‌توانست همتراز و یا شدیدتر از حملات یازده سپتامبر باشد، ناتوان سازد. مسلماً هرگونه آسیبی که ممکن بود در طی یک بازجویی روی دهد، در مقایسه با اهمیت دور کردن آسیب چنین حملاتی رنگ می‌باخت. بیبی معترف بود که به‌کار بستن این استدلال وابسته به شرایط خاصی می‌باشد. هر اندازه که اطمینان بازجویان از دسترسی یک مظنون به چنین اطلاعاتی بیشتر بود، امکان ارائه چنین استدلالی در راستای توجیه شکنجه افزایش می‌یافت. اما همانند سایرینی که این مرداب اخلاقی را بررسی کرده‌اند، وی نیز برای بررسی موردی که با واقعیت همخوانی بیشتر داشته باشد، تأمل نمی‌کرد. به عبارت دیگر ممکن بود که یک فرد بازداشت‌شده در رابطه با تروریسم و حتی حملات قریب‌الوقوع و مرگ‌آور، اطلاعاتی را در اختیار داشته باشد و متساویاً ممکن بود که چنین نباشد.

دولت به منظور مجاز دانستن بازجوییهای اجباری در گوانتانامو، مجبور بود که اصول بیشتری از قانون اساسی ایالات متحده را نادیده گرفته و یا مورد سؤال قرار دهد که از آن جمله می‌توان به ضرورت تهیه دستورالعمل و جمع‌آوری مناسب مدارک، ضرورت پیگیری محاکمه‌ها به صورت علنی و بازبینی مستقل و بی‌طرفانه احکام دادگاه، اشاره کرد. به عبارت دیگر، بوش و دولت او مجبور بودند تا برتری نسبی محکمه‌هایی را که زندانیان گیتمو در آن محاکمه می‌شدند، نسبت به محکمه‌هایی که توسط ژنرال پُپ برای سی‌یوکس فراهم شده بود، تضمین کنند.

تکنیکهای بازجویی و قوانین تبیین‌شده برای کمیسیونهای نظامی مستقلاً به وجود نیامده بود و هریک نتیجه فرعی دیگری محسوب می‌شد. ناوسروان سویفت، وکیل نظامی سلیم حمدان می‌گفت: شما می‌توانید بازجوییها و در واقع کل پروسه گیتمو را با اشاره به این حقیقت که اعتراف‌کنندگان به علت جنایات تروریستی مجرم شناخته شده‌اند، از هرگونه عیبی مبرا کنید و در توجیه زورگویانه بودن یا نبودن قوانین حاکم بر کمیسیون، سری بودن متدها و غیرقابل تغییر بودنِ آنها را بهانه کنید. اما اکنون دیگر چنین چیزی ممکن نیست، زیرا تکنیکهایی که قرار بود سری بمانند، علنی شده‌اند. (همچنین ممکن بود گفته شود که دستگاه قانونی پنتاگون که هدایت آن بر عهده ژنرال ویلیام هینز بود، هرگز گمان نمی‌کرد که در شورایِ دفاعیِ اختصاص یافته به گیتمو، افرادی با شجاعت و لیاقت چارلی سویفت یافت شوند.)

طبیعتاً قوانین کمیسیون برای نپذیرفتن اعترافی که به زور گرفته شده بود، پیش‌بینیهای لازم را لحاظ نکرده و برای محافظت در برابر شایعات نیز تدبیر خاصی در نظر نگرفته بود. در واقع یک کمیسیون گیتمو می‌توانست هر آن چیزی را که یک فرد منطقی، ممکن بود آن را باارزش تلقی کند، در نظر بگیرد و این در حالی بود که شاکی می‌توانست آن دسته از مدارک سری به دست آمده از

منابع اطلاعاتی که مدافع حتی مجاز به شنیدن آن نبود را در اختیار داشته و از آن بهره‌برداری کند. همچنین برخلاف قوانین دادگاههای عادی، احکام کمیسیون در برابر فشارهای سیاسی مکرراً تغییر می‌یافت. به عنوان مثال، رئیس جمهور بوش در پاسخ به حمایت نخست‌وزیر استرالیا، جان هاوارد، از سیاستهای او در عراق، بر خلاف معمول با سپردن وکالت زندانی استرالیایی گیتمو ـ دیوید هیکز ـ به یک وکیل شخصی و خارجی و همچنین تماس تلفنی او با خانواده‌اش موافقت کرد.

سرهنگ دوم فرد بورج، دادیار مقام اول در گفت‌وگویی که با من داشت خاطرنشان می‌کرد: فقدان هرگونه قانون نشانه، به مقامات ارشد یک کمیسیون، قدرت تصمیم‌گیری بسیاری می‌دهد و برای تضمین مناسب بودن محاکمه‌ها بار سنگینی را بر دوش آنها می‌نهد و تنها شیوه رسیدن به آن، حضور افرادی است که از همبستگی بالایی برخوردار باشند. چرا شما صبر نمی‌کنید تا ما اولین مورد خود را داشته باشیم؟ و در واقع من فکر می‌کنم که در پایان شما مجاب خواهید شد که پیگیری ما مناسب بوده است و ما کار درست را انجام داده‌ایم. سرگرد مایکل شیورز، سخنگوی کمیسیونها، تقریباً همان حرف را تکرار می‌کرد: محاکمه‌ها منصفانه خواهد بود؛ زیرا افراد درستکاری آنها را هدایت خواهند کرد. من بارها همین پیغام را در پنتاگون از سایرین شنیده‌ام و اگر بخواهیم که در دو کلام خلاصه کنیم باید بگوییم که به ما اعتماد کنید.

با این وجود ماهیت حکومت قانون همان است که در شعار حک شده بر سردر کتابخانه هاروارد خلاصه شده است: حکومت خدا و قانون، نه انسان. سنتی که به مگنا کارتا و پیش از آن باز می‌گردد و حاکی از این است که تکیه بر پاک‌نهادی انسانها بسیار سست‌تر از آن است که بتواند اساس گسترش عدالت قرار گیرد. کد ثابت عدالت نظامی یا همان کتابچه قانون دادگاههای نظامی مدتهاست که این مشکل را تشخیص داده است. با توجه به جایزالخطا بودن انسان، حتی در

مواردی که نظامیان امریکایی مرتکب خطا می‌شوند، یکی از مطالبات استانداری که نظامنامه در مورد تسلیم دادخواست مجرمین نظامی جایز می‌داند این است که محاکمه اصلی تحت تأثیر فرمانی غیرمشروع، مخدوش شود. برای مثال، اعضای یک هیئت منصفه نظامی از سوی همان مقاماتی انتخاب می‌شوند که بعدها ارزیابی سالیانه را مرقوم می‌کنند. البته مجرمین نظامی ممکن است که استینافهای خود را به دادرسان مدنی تسلیم کنند. زندانیان گیتمو با توجه به سیستمی که از آغاز با آن روبه‌رو هستند، هرگز چنین راه‌حلی را در اختیار نخواهند داشت و بالاترین فرجام‌خواهی آنها می‌تواند به فرمانده کل، رئیس جمهور بوش، ارجاع شود که ممکن است گفته شود که اظهارات علنی وی دقیقاً معادل این نوع از اثرگذاری فرماندهی است. در این راستا وی برای پذیرفتن یک استیناف، نخست باید سخنانی نظیر آنچه را که در پاسخ به نقد قوانین کمیسیون از سوی تونی بلر در سال ۲۰۰۳ اظهار کرده است ـ من تردید ندارم که اینها افراد شروری هستند ـ انکار کند.

کمیسیونها، بدون اتفاق نظرِ هفت مأموری که برای استماع یک مورد اصلی مورد نیاز بودند، می‌توانستند حتی مجازات مرگ را مقرر کنند. بوش به عنوان فرماندار تگزاس بر بیش از ۱۵۲ مورد اعدام نظارت کرده بود و این میزان از تجربه، بیش از تجربه هر فرماندار دیگری در تاریخ ایالات متحده امریکا بود. قوانین کمیسیون همان قدرت زندگی و مرگ را این‌بار در گیتمو، در اختیار وی نهاده بود.

ما نباید به گیتمو همانند یک پدیده مجزا نگاه کنیم بلکه باید آن را سازه‌ای بزرگ در یک سیستم انقلابی بدانیم؛ سیستمی که در آن دولت حملات خود را به به دو ستون روشنفکری و قانون اساسی شدت بخشیده است و تنها یک حمله سوم، این حملات را ممکن ساخته است و آن حمله به تفکیک قدرتها است. بررسی مجموعه اسناد مربوط به جنگ علیه ترور بیانگر یک موضوع واحد

است و آن قدرت نامحدود رئیس جمهور امریکا در نادیده گرفتن معاهدات، کنوانسیون‌ها و قوانین زمان جنگ است. این بحث در ۹ ژانویه ۲۰۰۲ از سوی جان یو، که بعدها معاونت وزیر دادگستری را بر عهده گرفت، در طی یادداشتی که خطاب به پنتاگون نوشته شده، تقریباً در همان دوران افتتاح کمپ ایکس ری، مطرح شده است: محدود کردن قدرت مطلق رئیس جمهور در تمام عملیاتهای نظامی (از جمله رفتار با زندانیان) اساساً مورد تردید است.

این موضوع در ماه آگوست به طور جامع‌تر در یادداشت بیبی انعکاس یافت. وی از ابتدا تأکید کرده بود که این طرحِ بنیانگذاران جمهوری بوده است و برای تثبیت آن به سخنان نخستین وزیر دارایی ایالات متحده امریکا ـ الکساندر هامیلتون ـ در زمان دفاع وی از تصویب قانون اساسی فدرال اشاره کرده بود: شرایطی که ممکن است امنیت عمومی را متأثر سازند، تقلیل‌پذیر نیستند و برای اختیاراتی که برای دفاع و محافظت از جامعه در نظر گرفته می‌شوند، نمی‌توان محدودیتی را لحاظ کرد.

به گفته بیبی رئیس جمهور صاحب این اختیارات محسوب می‌شد: ساختار قانون اساسی نشان می‌دهد که هر قدرتی به طور سنتی وابسته به حوزه اجرایی است و به عنوان مثال هدایت جنگ و دفاع از ملت به رئیس جمهور واگذار می‌گردد. تصمیمات مربوط به امنیت ملی مستلزم داشتن هدف واحد و شدت عمل است که از ویژگیهای ریاست جمهوری است تا کنگره. از این بحث، بیبی جسورانه بدین نتیجه می‌رسد که هرگونه محدود کردن بازجوییها و یا استفاده از شکنجه، مغایر با قانون اساسی به شمار می‌رود. بدین‌ترتیب، آیین‌نامه‌هایی که رئیس جمهور را، در هدایت جنگ، به اتخاذ یک شیوه خاص و یا اهداف ویژه وامی‌دارند، با قانون اساسی مغایر خواهند بود؛ همچنین قوانینی که در پی منع کردن رئیس جمهور از گردآوری آن دسته از اخباری هستند که به زعم وی برای پیشگیری از حملات به ایالات متحده امریکا ضرورت دارند، ناقض قانون

اساسی خواهند بود.

نخستین گزارش گروه کاری پنتاگون در رابطه با متدهای بازجویی مجدداً در مارس ۲۰۰۳ این موضوع را مطرح ساخت و این‌بار موضوع به گونه‌ای طراحی شده بود که بتواند از بازجویانی که از آنها خواسته می‌شود تا اسرا را شکنجه دهند، دفاع کند: از آنجایی که رئیس جمهور بانی این اختیارات است، اجرای آن توسط زیردستان وی ـ در صورت عیان بودن نشأت گرفتن آن از اختیارات انعکاس‌یافته رئیس جمهور در حکم ریاست جمهوری یا هر نوشته دیگر ـ با بیشترین سعی و کوشش همراه خواهد بود.

در این قرائت از قانون اساسی، تفکیک قدرتها در برابر نوع جدیدی از استبداد درهم شکسته است؛ استبدادی که برای رؤسای جمهوری به نوعی شأن یزدانی قائل شده است. ما اخیراً با ژنرال بوی کینز ملاقاتی داشتیم و مذهبی بودن کاخ سفید بوش، موضوع گزارش ما را تشکیل می‌داد. دادستان کل، اشکرافت، که روز خود را با اجرای مراسم مذهبی برای پرسنل آغاز می‌کند، در فوریه ۲۰۰۲ به گوینده نشنال ری‌لیجِس گفته بود: ما ملتی هستیم که برای دفاع از آزادی فراخوانده شده‌ایم. همان آزادی که دستاورد هیچ دولت و ملتی نیست و موهبتی است که از جانب خداوند فقط به ما اعطا شده است. جنگ ما علیه تروریسم دفاع از همین موهبت، در عمیق‌ترین معنای آن است: این جنگ دفاع از حق ما در گزینشهای معنوی است ـ برای نزدیک شدن به خدا. اشکرافت اطمینان داشت که با یاری خداوند، امریکا در رسالت خود که همانا استفاده از قانون برای مراقبت از خود در برابر بربرها و متمدن باقی ماندن است، موفق خواهد شد.

سیستم گیتمو و استدلالهایی که برای حمایت از آن ارائه شده است، حاکی از این است که اعتقاد به حمایت خداوند از رئیس جمهور بوش بیش از ترفندهای سیاسی صرف می‌باشند و نحوست را برای امریکا به ارمغان خواهند آورد. فجایع اواسط سده بیست به دست رژیمهایی ایجاد شده بود که علی‌رغم انکار خدا در

ذات، به طور متشابه نسبت به حقانیت خود در برابر دشمنان خارجی مجاب شده بودند و خود را از بررسی مستقل و موشکافانه بی‌نیاز می‌دانستند. آلمان نازی اختیارات دادگاههای مدنی را با ایجاد محکمه‌های ویژه برای جنایات سیاسی و دادن جواز اتوماتیک برای اعمال متدهای درجه سه در بازجویی از دشمنان فرضی، لغو کرد ـ دشمنانی که از سوی فرمانده هین‌ریچ هیملر اس‌اس، تحت عناوین کمونیست‌ها، مارکسیست‌ها، فرقه مسیحی گواهان خداوند، خرابکاران، تروریست‌ها، اعضای جنبشهای مقاومت و عوامل محل اجتماع، دسته‌بندی شده بودند. از لحظه‌ای که لنین در سال ۱۹۰۲ چه باید بکنیم، را منتشر ساخت و در آن به طرز اهانت‌آمیزی، مفهوم آزادی را با عنوان لغت مجللی که تحت لوای آن ویرانگرترینِ جنگها در گرفته... و مردم کارگر غارت شده‌اند، رد کرد؛ انقلاب روسیه، در یک مفهوم، به داستان رد تفکیک قدرتها به نفع استبداد و ایجاد کشوری همانند شوروی مبدل شد.

رؤسای جمهور اسبق امریکا سعی کرده‌اند تا در شرایط جنگی چنین قدرت ویژه‌ای را در دست بگیرند و همگی نهایتاً تحت تأثیر دادگاه عالی این کشور قرار گرفته‌اند: از میان مشهورترین نمونه‌ها می‌توان به تلاش آبراهام لینکلن برای معلق کردن حق احضار اشخاص توقیف شده به دادگاه، در طی جنگ داخلی اشاره کرد. در مورد مربوط به سال ۱۹۶۹ رئیس دیوان عالی کشور وارِن درباره حق اعتراض در طی جنگ ویتنام اظهار داشت: مفهوم «دفاع ملی» نمی‌تواند به خودی خود یک غایت محسوب شود و هر اقدامی راکه دولت در راستای ترویج چنین هدفی انجام می‌دهد، توجیه کند و در واقع، «دفاع ملی» تلویحاً به مفهوم دفاع از ارزشها و ایده‌آل‌هایی است که این ملت را از سایر ملل ممتاز کرده است.

در این رابطه یکی از نخستین بیانیه‌های مهم و پرطنین، بیانیه‌ای بود که از سوی قاضی جکسون مطرح شده بود. وی که دادیار امریکا در نورمبرگ بود و در قطعه نقل

شده در آغاز کتاب، بازجویی از هِرمَن گورینگ را بر عهده داشت، با طرح دیدگاه خود در مورد یانگ استون شیت و توب کو در برابر ساوی‌یر، به موردی از قانون اساسی جمهوری وی‌ایمر، اشاره کرد که براساس آن رئیس جمهور از حق تعلیق تمام و یا برخی از حقوق مجاز در صورت به مخاطره افتادن جدی امنیت و نظم عمومی، برخوردار می‌شد. این ایده بدون در نظر گرفتن انواع مختلف آن، برای هر دولتی اغواکننده بود و در طی سیزده سال در بیش از ۲۵۰ مورد به کار بسته شد. نهایتاً هیتلر، رئیس جمهور، وان هایدن برگ را نسبت به تعلیق تمام چنین حقوقی قانع کرد و آنها هرگز به حالت اول بازگردانده نشدند.

قاضی جکسون معتقد بود که چنین اتفاقی، هرگز نباید حتی در زمان جنگ در امریکا روی دهد. وی ادعای ماندگاری و نامحدود بودن قدرت ریاست جمهوری را در مناقشات سیاسی یک اسلحه جدی و مجاب‌کننده می‌دانست، اما خاطرنشان می‌کرد که اساس دولت آزادِ امریکا را زندگی تحت لوای قانون و نه افراد، تشکیل می‌دهد و هدف از تأسیس آن محقق ساختن این منظور در حد توان بوده است و انسانها، علی‌رغم تمام کاستیها، تعللها و دردسرهای مربوطه، برای محافظت طولانی مدت از حکومت آزاد هیچ تکنیکی مناسبتر از دولت تحت قانون و قوانین تبیین شده در پارلمان نخواهند داشت.

علی‌الظاهر خالقان این اصول امروز آن را به کناری پرتاب کرده‌اند. سیستم گیتمو در یک دنیای وارونه استقرار یافته است؛ جایی که کلمات و به همان نسبت قوانین می‌تواند معنای معمول خود را تغییر دهند و به عنوان مثال ما از اصول کنوانسیون ژنو پیروی خواهیم کرد، یعنی، درگوانتانامو، کنوانسیون ژنو را نقض خواهیم کرد و یا این ادعا که با بازداشت‌شدگان رفتاری انسانی می‌شود، باید بدین صورت ترجمه شود: با بازداشت‌شدگان رفتار غیرانسانی می‌شود. سرهنگ دوم سویفت در رابطه با ادعای پنتاگون مبنی بر محاکمه بازداشت‌شدگان در کمیسیونهای نظامی می‌گفت: تصویری از نیزه‌بازی سوارکاران قرون وسطی را در

ذهن خود مجسم کنید. آنها درحالی‌که مسلح به شمشیر و نیزه می‌باشند، اسبان وحشی خود را می‌تازند و من درحالی‌که بر روی زمین ایستاده و چوب کوچکی را تکان می‌دهم سعی دارم تا راه آنان را سد کنم و این در حالی است که تمام موارد فوق به نام آزادی و دمکراسی و به منظور دفاع از ارزشهایی روی می‌دهد که در شعار ژنرال میلر بیان شده است: قیام شرافت برای دفاع از آزادی.

در تفکر ایدئولوژیست‌های دولت امریکا، بی‌اعتنایی به محدودیتهای قوانین بین‌الملل به خودی خود یک مزیت است، نشان استثناگرایی امریکا است و دلیل سرنوشت روشن آن در قرن بیست و یک محسوب می‌شود. نسخه‌ای از این بیانیه در پایان کتاب پایانی برای شرارت: چگونه در جنگ علیه ترور پیروز شویم آمده است؛ کتاب بحث‌انگیزی که توسط گفتارنویس اسبق کاخ سفید دیوید فرام (نویسندهٔ خطابه دولت همبستگی بوش در ژانویه ۲۰۰۲ با نام محور شرارت) و ریچارد پرل، معاون وزیر دفاع در زمان رئیس جمهور ریگان و رئیس هیئت مشورتی سیاستهای دفاعی پنتاگون (از زمان مطرح شدن سیستم گیتمو)، نوشته شده است.

آنها پس از ذکر نمونه‌های متعددی از کمبودهای مشاهده شده در سیستم بین‌الملل می‌نویسند: که سازمان ملل متحد به آرمانی که آن را ایجاد کرده، افترا بسته است: دنیایی پر از صلح و صفا؛ دنیایی که تحت نظارت قانون اداره می‌شود؛ دنیایی که در آن همه مردم آزاد هستند تا سرنوشت مربوط به خود را بیابند. این آرمان هنوز به حقیقت نپیوسته است و این توان رزمی امریکاست که آن را به وجود آورده و از آن دفاع خواهد کرد. وظیفه ما حمایت عدالت با قدرت است و این همان وظیفه‌ای است که ما را در بهترین لحظات، به امید جهان مبدل ساخته است.

در ۲۸ ژوئن ۲۰۰۴ دیوان‌عالی ایالات متحده امریکا شروع به تکمیل حفره سیاه مشروعی کرد که خلیج گوانتانامو در سی ماه گذشته در آن جای گرفته بود.

شاکی اصلی در پرونده رسول و بوش کسی نبود بجز شفیق رسول از تیپتون که با عاصف اقبال، ممدوح حبیب و دیوید هیکز از استرالیا و دوازده تن از کارکنان مؤسسه خیریه کویت ـ که می‌گفتند توسط شکارچیان افغانی دستگیر شده‌اند ـ همراه شده بود. قاضی پُل استیونس و پنج تن از همکاران وی استدلالی را که دولت از طریق آن نفی حقوق قانونی و توقیف اتباع خارجی را توصیه کرده بود، درهم کوبیدند ـ استدلالی که به دلیل اجاره گیتمو از کوبا، حق داشتن حکم احضار به دادگاه را برای یک بیگانه منتفی می‌دانست و عدم اعمال محافظتهای معمول در امریکا را، در گیتمو توجیه می‌کرد.

قضات بر اهمیت تاریخی سخنان خود مسبوق نبودند. آنها با اشاره به مَگنا کارتا یادآور شدند که حبس اجرایی از زمان جان در رانی‌مید، ظالمانه و غیرقانونی محسوب شده و التزام داده شد که من بعد هیچ فرد آزادی به دستور همتایان خود و یا قانون کشوری، زندانی، محروم و یا تبعید نشود. حکم دیوان عالی کشور در ۱۹۴۹ نمونه‌ای از رویه قضایی مترقی دولت بود که بر اساس آن شش جاسوس آلمانی جنگ جهانی دوم که از سوی کمیسیون نظامی در چین دستگیر و محاکمه شده بودند، از داشتن حق بازبینی حکم اظهاریه در دادگاههای امریکا محروم شدند، اما بر طبق نظر دادگاه اسیتونس شرایط آنها با شرایط توقیف‌شدگان گیتمو کاملاً متفاوت بود و اساساً حکم اظهاریه جاسوسان دستگیرشده در چین به دادگاههای امریکا مربوط نبود و در قانون هم موردی ذکر نشده بود که بر مبنای آن قابلیت اجرا به تابعیت یک فرد وابسته باشد. بیگانه‌هایی که در پایگاه گوانتانامو توقیف شده بودند، همانند شهروندان امریکایی از حق التجا به دادگاههای فدرال برخوردار بودند. نتایج حاصله فوری بود و از نظر دولت انفجاری محسوب می‌شد. هر فرد توقیف‌شده‌ای، از حق به چالش کشیدن بازداشت خود، در یک دادگاه فدرال امریکایی برخوردار بود و می‌توانست در گیتمو با یک وکیل غیرنظامی ملاقات کند.

یک هفته پس از انتشار رأی دادگاه، نخستین پنج مورد از دادخواستهایی که در زمان نگارش این کتاب به شدت افزایش یافته بود، در دادگاه ناحیه واشنگتن تکمیل شده و پنتاگون مجبور شده بود تا مقدمات ملاقات توقیف‌شدگان با وکلای خود را فراهم آورد. دعوی قضایی رسول علیه بوش توسط مرکز حقوق قانون اساسی در نیویورک به راه انداخته شد و هدایت آن را وکیل انگلیسی کلایو استنفور اسمیت، که از سوی بنیاد سورس و شعبه شرکت بزرگ قانونی تجاری استرلینگ و شی‌یرمن در واشنگتن حمایت می‌شد، برعهده گرفت. تا پایان هفته اول ژولای، هشت مورد دیگر از چنین شرکتهایی اسلحه‌های قانونی دپارتمان‌های خود را به نمایندگی از توقیف‌شدگان گیتمو، به سوی دولت بوش نشانه رفته بودند.

پیش از این در ماه فوریه، پنتاگون در راستای تلاشی که برای خنثی کردن موردِ در دست اقدام دیوان عالی کشور انجام می‌داد، پروسه بازبینیهای سالانه دولتی برای زندانیان را اعلام کرده بود و بر طبق این پروسه، فرصت توضیح علت خطرناک نبودن و بالطبع صلاحیت آزادی را داشتن، در اختیار زندانیان قرار می‌گرفت. در طی این دادرسیِ آزادیِ به قید التزام، حق اعتراض قانونی به آنها داده نمی‌شد و مدارک ضد آنها همچنان سری باقی می‌ماند. در هشتم ژولای، معاون وزیر دفاع، پُل ولفوویتز، اعلام کرد که در پاسخ به حکم دیوان عالی، محکمه‌های ویژه بررسی محاربان دشمن در گیتمو تشکیل خواهد شد و توقیف‌شدگان می‌توانند بازداشت خود را به چالش بکشند. حتی اگر چنین محکمه‌هایی تشکیل می‌شد، مسلماً جانشین ضعیفی برای یک دادگاه مناسب به شمار می‌رفت و محکمه‌ها فرض را بر این می‌گذاشتند که طبقه‌بندی یک زندانی به عنوان عضوی از طالبان یا القاعده مبتنی بر شواهد محکمی است و ارائه مدرک برای رد آن بر عهده فرد توقیف شده خواهد بود. در تضاد با ماده ۵ کنوانسیون ژنو، در محکمه‌هایی که سنت کام آن را بر اساس تنظیمات و

آیین‌نامه‌های خاص خود طراحی کرده بود (رجوع شود به فصل یک)، هرکس که در ایـن نـوع از مـحکمه‌های بـازبینی حـاضر مـی‌شد در عـوض وکـیل فـقط می‌توانست از حمایت یک مأمور نظامی برخوردار شود.

اکنون که امکان تسلیم دادخواست به دادگاههای فـدرال مـمکن شـده بـود محکمه‌های پوشالی ولفوویتز دیگر گزینه جالبی به نظر نمی‌رسید. هـرچـند، دیوان عالی کشور چگونگی به کار بستن حقوق توسط توقیف‌شدگان را دقـیقاً تبیین کرده بود اما با ایجاد محکمه‌ها این احتمال به وجود می‌آمد که بحث بر روی جزییات بزودی در باتلاق دعاوی قضایی طولانی‌مدت فرو رود. اکثر وکلا قبول داشتند که حکم استیون احتمالاً سرآغاز نابودی سیستم گیتمو می‌باشد؛ اما در سال انتخابات، دولت شدیداً مایل بود تا از افتضاح آزاد کردن صدها تن از زندانیانی که سـابقاً فـرض مـی‌شد از خـطرناک‌تـرین اعـضای جـامعه بشـری می‌باشند، جلوگیری کند و تا حد ممکن پـروسه فـوق را طـولانی کـرده و تـا انتخابات ریاست جمهوری نوامبر ۲۰۰۴ به تعویق بیندازد.

نه تنها تصمیمات مربوط به دسته‌بندی زندانیان به عنوان محاربان دشمن، بلکه حتی مقررات کمیسیونهای نظامی نیز در معرض به چالش کشیده شدن بود و هرکسی که محکوم شده بود، اکنون می‌توانست نه تنها به رئیس جمهور بلکه به دادرسان فدرال نیز التجا برد. چارلز سویفت می‌گفت: پروفسور حقوقِ اجرای من، همواره یادآور می‌شد که با قوانین فعلی، هم می‌توان آهسـته رفت و هـم سریع. در این مورد کاملاً آشکاربود که دولت قصد تعلل دارد.

برخی از علایم حاکی از این است که هنوز زمان جشن گرفتن به نـیابت از توقیف‌شدگان گیتمو فرا نرسیده است. در حکم دیگری که در همان روز دادگاه به رسول اعلام شد، دیوان عالی کیس یاسر حمدی، شهروند امریکایی توقیف‌شده در افغانستان را نیز مورد بررسی قرار داد ـ حمدی به عنوان یک محارب دشمن به طور نامحدود، نه در گیتمو بلکه در یک بازداشتگاه موقت متعلق به نیروی

دریای ایالات متحده امریکا در جنوب کارولینا، توقیف شده بود. دی آکانِر قاضی سندرا درحالی‌که در این مورد از جانب اکثریت سخن می‌گفت، بر حق تصمیم‌گیری رئیس جمهور در مورد اینکه آیا یک زندانی، محارب غیرقانونی است و یا سرباز دشمن به شمار می‌رود، تأکید کرد و اظهاراتی را بیان کرد که می‌توانست همچنان برای زندانیان گیتمو مشکل‌ساز باشد: با محرزپنداری مدارک دولت از قانون اساسی تخطی نخواهد شد. مادامی‌که دولت مدارک معتبری را ارائه کند که دادخواه مشمول ضوابط محارب دشمن است، وظیفه دادخواه است که با ارائه مدارک معتبرتر، با مدارک دولت چالش کند. همان‌گونه که دیدیم، اعلام شده بود که محکمه‌های ولفوویتز در گیتمو پیرو این اصل خواهند بود. در بافت گوانتانامو مدارک دولت احتمالاً حاوی اطلاعات قدیمی و نادرستی است که عمدتاً از طریق بازجویان آماتور و بی‌تجربه افغانستان و یا بازجوییهای اجباری کوبا جمع‌آوری شده است. اما درک چگونگی تهیه این اطلاعات از منابع دسته‌بندی شده، به صورت مدارک متقاعدکننده‌ای که حاکی از حمایت یک بازداشت‌شده از تروریسم باشد، چندان دشوار نیست. قاضی آکانِر در ادامه با حالتی که خبر از حوادث ناخوشایندی می‌داد افزود: حمایتهای کاملی که چالش با بازداشتها را همراهی می‌کند، ممکن است که در شرایط متفاوت در تغییر وضعیت محاربان، غیر کاربردی و نامناسب باشد.

همان‌طور که ستیزه‌های قانونی گیتمو به سمت مرحله بعدی خود پیش می‌روند، تعداد موارد مخاطره‌آمیز در قیاس با موارد فوری در دست اقدام نیز افزایش می‌یابد. لرد استین، یکی از دوازده عضو دیوان عالی نزدیکترین متحد امریکا، در نوامبر ۲۰۰۳، گیتمو را با عنوان شکست بزرگ عدالت توصیف کرد و آن را محصول پاسخ سنگین و غیراصولی قوه مجریه به حملات یازده سپتامبر خواند. وی معتقد بود: هدف توقیف زندانیان در خلیج گوانتانامو، قرار دادن آنان در آن سوی قلمرو قانون و محافظت دادگاهها و تحت سیطره کامل فاتحان بوده

و هست. سؤال این است که آیا کیفیت عدالت لحاظ شده برای زندانیان خلیج گوانتانامو از کمترین استانداردهای بین‌المللی برای اداره محکمه‌های مناسب، تبعیت می‌کند یا نه؟ پاسخ می‌تواند بسیار کوتاه باشد: خیر. عبارت دادگاه پوشالی (دادگاه غیرقانونی با احکام غیرمنصفانه) به ذهن متبادر می‌شود. پروسه گیتمو بیانگر ایدهٔ حمله مستبدانه و از پیش طراحی شده یک محکمه غیرمتعارف به اصل قضاوت و دادرسی است؛ محکمه‌ای که عدالت را به بازی می‌گیرد. محکمه‌هایی از نوع محکمه‌های طراحی شده از سوی امریکا، لکهٔ ننگی بر دامن ایالات متحده خواهد بود. تنها چیزی که می‌تواند بدتر از این باشد، رها کردن نامحدود زندانیان در دخمه تاریکشان است.

چگونه یک دولت امریکایی می‌تواند در باتلاق چنین اعمالی فرو رفته و آن را قانونی اعلام کند و با این نحوه از عملکرد، همان‌گونه که دیده‌ایم، به تمام فلسفه‌هایی که منجر به شکل‌گیری ملت امریکا شده است، پشت کند؟ پاسخ این است که گوانتانامو بازتابگر جنگهایی است که با توجه به طبیعت و جهتگیری جامعه امریکا روی می‌دهد؛ درگیریهایی عمیق که به حق، جنگ تمدنها نامیده شده‌اند. در یک‌سو، اصول سکولار و قانون اساسی جمهوری امریکا و در سوی دیگر فلسفه استیلای مسیحیت بوی کین اشکرافت و بوش قرار دارد که برای سایر جهان صرفاً به معنای عدالت نشأت گرفته از توان روحانی امریکاست و از برخی جهات، بازتابی از ابهام حکومت هزارساله مسیح در آینده است که از سوی اسامه بن لادن در غار مرموز آسیایی‌اش مورد تأیید قرار گرفته است.

در دادخواهی گُر از بوش در انتخابات سال ۲۰۰۱ فلوریدا، دیوان عالی در طی پروسه‌ای که برخی آن را دسیسه پنهان قانون اساسی نامیدند، موجبات پیروزی بوش را فراهم آورد، اما حکم نهایی دیوان عالی در مورد دادخواهی رسول از بوش شکست معنی‌داری محسوب می‌شد.

با این وجود حتی اگر سیستم گیتمو بتدریج از هم گسسته شود، هزینه آن

بسیار گزاف خواهد بود. به گفته ناوسروان سویفت، قرار بود که ما متفاوت باشیم. ما فقط از یک گیم خوب سخن می‌گفتیم؛ ما گیم خوبی را بازی کرده بودیم. قرار بود که اشخاص خوبی باشیم؛ اما در گیتمو، ما این‌گونه نیستیم. گوانتانامو از لحاظ تاکتیکی و استراتژیکی به امریکا لطمه زده است. حتی اطلاعات مفید به دست آمده ارزش پرداخت چنین هزینه گزافی را نداشت. بیایید فرض را بر این بگذاریم که شمار اندکی از این ۶۰۰ بازداشت‌شده، حقیقتاً افراد شروری بوده‌اند. نهایتاً و به احتمال زیاد آنها نیز آزاد خواهند شد. اگر مدیریت ما به گونه‌ای دیگر بود، چنین وضعیتی حادث نمی‌شد.

حسن شهرت امریکا بشدت آسیب دیده است. در دهۀ ۱۹۹۰ وکلای بین‌الملل، برای مدت اندکی دستخوش اُپتیمیسم بودند: با محکمه‌های روآندا و سیرالئون و متهم‌سازی اسلوبودان میلوسویچ، به نظر می‌رسید که دولتها راهکارهای مؤثری را برای همکاری به نام عدالت یافته‌اند و با تمسک به قانون به عنوان یک راهکار، ستمگران و تروریست‌ها را وادار به پاسخگویی می‌کنند. پس از گیتمو، این انگیزۀ حرکتی از هم پاشیده و برباد رفته است.

مؤلف محافظه‌کار، ساموئل هانتینگ‌تون، دربارۀ تصادم تمدنهای اسلام و غرب و برخورد عظیمی که جهان را به خاک و خون خواهد کشید، سخنان جالب توجهی را ایراد کرده است. برخی از تکنیکها و شیوه‌های گوانتانامو از کسانی اقتباس شده بود که برطبق دسته‌بندی امریکا در زمره دشمنان این کشور بودند. این نحوه از عملکرد پیشگویی محنت‌بار هانتینگ‌تون را به واقعیت نزدیکتر ساخته است.

کمپ دلتا در گوانتانامو بحث‌برانگیزترین زندان جهان است.

ششصد فرد بازداشت شده در کوبا در یک دخمه سیاه مشروع زندانی شده‌اند. آیا همان‌گونه که دولت بوش ادعا کرده است، آنها بی‌رحم‌ترین تروریستهای متعصب القاعده و مردان سنگدلی هستند که در توطئهٔ کشتار هزاران شهروند امریکایی دخیل بوده‌اند؟ و آیا زندانی شدن طویل‌المدت آنان واقعاً یک جنگ‌افزار لازم در جنگ علیه ترور می‌باشد و قادر است که از قتلهای آتی پیشگیری کرده و گنج ارزشمندی از اطلاعات سرّی را فراهم کند؟

در جست‌وجوی پاسخها، دیوید رُز از کمپ بازدید کرده و با نگهبانان، مقامات ارشد و کادر درمانی و همین‌طور با فرمانده زندان مصاحبه کرده است. وی با بررسی دقیق و موشکافانه ادّعاهای بازداشت‌شدگان انگلیسی که در اوایل ۲۰۰۴ آزاد شده‌اند، به توصیف فضای خفقان‌آور انزوا، آزار، اتهام و خشونت فیزیکی جاری در این کمپ می‌پردازد و تحلیل عمقی این مباحث گیرا و نگران‌کننده، خصوصاً در عصر تفکرات مدرن در رابطه با نحوهٔ برخورد با زندانیان، ما را بر این حقیقت واقف می‌سازد که نخستین قربانی جنگ علیه ترور همان حقوق بشر است.



ISBN 964001048-0
9 789640 010488
۱-۸۵۰۹۷-۳ ۰۹۷۳
بها: ۱۸۰۰۰ ریال
Cover design M.R. Nabavy